همشهری ماه ■ شماره ۴۷ ■ ویژه‌نامه ایران‌شناسی ■ تیر ماه ۱۳۸۹
۱۳۲ صفحه ■ ۲۵۰۰ تومان ■ ISSN 1458963 54

همشهری ماه

ویژه‌نامه ایران‌شناسی

سرزمین من

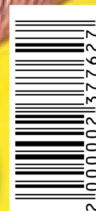
قاصد روزان ابری
پرونده‌ای درباره داروگ
قورباغه درختی ایران

دلیران نخلستان
گزارش اختصاصی سرزمین من
از رطب چینی در استان بوشهر

نگاهی به نمایشگاه جهانی شانگهای و حضور ایران در آن

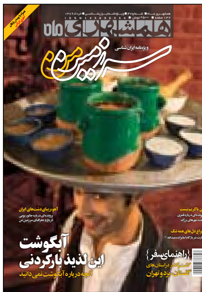
مردان پارسی و سرزمین اژدها

{راهنمای سفر}
چند پیشنهاد جذاب
برای گذران وقت و سفر در تابستان



این گلیم قشقایی جلوی حجره فرش‌فروشی بازار شیراز جلوه تابلویی چشم نواز را دارد که در تاریکی و ازدحام بازار چشم را به سوی خود می‌خواند. این حاشیه منقوش و رنگین و رنگ کویری و تخت اطراف بسم الله در میانه، نشان از جانماز بودن بافته دارد. گرچه مردمان فارس آن را برای تبرک به دیوار خانه هم می‌آویزند / عکس: حامد جابرها





مدخلی دیگر برای آبگوشت

پرونده آبگوشت سرزمین من به مذاق بسیاری از مخاطبان خوش آمد. از یک سو، صاحب یک سفره‌خانه سنتی به دنبال تهیه نسخه‌های بیشتری از مجله می‌گردد و از سوی دیگر کارشناس ارشد مردم‌شناسی مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی به این نکته اذعان می‌کند که بسیاری از نکته‌های موجود در مطالب پرونده آبگوشت «سرزمین من» قابلیت نقل در بازنویسی مدخل آبگوشت این دایره‌المعارف را دارد. بی تردید این اقبال دوسویه برای هر نشریه‌ای مایه مباهات است. نقل این نامه هم بد نیست که در آن آمده بود «آبگوشت» میراث فرهنگی ماست و کم از میدان نقش جهان ندارد و در صورت بی توجهی به این میراث، دور نیست زمانه‌ای که با غلبه انواع «فست فود»، دیگر نه از آبگوشت نشان ماند و نه از آبگوشت پز!



[رونمایی شماره یازدهم]

علی بلوکباشی، مردم‌شناس و عضو هیأت مؤلفان دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، سی و یکم خرداد ماه میهمان ویژه سرزمین من بود. بلوکباشی ضمن حضوری چندین ساعته در تحریریه سرزمین من به گفت‌وگو با دست‌اندرکاران مجله پرداخت؛ جلسه‌ای بسیار صریح و صمیمی که دو ساعت انتهایی آن به پرسش و پاسخ میان این پژوهشگر با روزنامه‌نگاران درباره میراث غذایی ما ایرانیان، تفاوت غذاهای ایرانی و فرنگی، ریشه‌های مردم‌شناختی برخی آداب غذا و نیز آبگوشت به عنوان یک غذای ملی، اختصاص داشت. آنچه می‌خوانید، عین عباراتی است که این مردم‌شناس برجسته در دفتر یادبود سرزمین من نوشته است:

در روز دوشنبه سی‌و یکم خردادماه ۱۳۸۹ بنا به دعوت دست‌اندرکاران فرهیخته و هنرمند مجله سرزمین من در ساختمان گروه مجلات همشهری حضور یافتم.

این روز یکی از روزهای خوب و سودمند من بود که با تنی چند از جوانان پرشور ایرانی که با نگرشی فرهنگی و هنری به سرزمین ایران و مردم و فرهنگ آن می‌پردازند، آشنا شدم. کاری که این عزیزان در پژوهش میدانی جامعه بزرگ ایران و پاره فرهنگ‌های آن می کنند، بسیار با ارزش است. در واقع این گروه خالصا و مخلصا طعم و لذت «در فرهنگ خود زیستن» را با نوشته‌هایشان در مجله به خوانندگان می‌چشانند. امید که جوانان ما با این مجله سرزمین نیاکانی خود را بشناسند و به آن ببالند.

یک کلاه زیبای تاتاری و یک لیوان با تصویری از مسجد جامع تاتارستان در اتاق سردبیر، یادگارهایی هستند از یک روزنامه‌نگار و یک کارگردان تاتار که در آخرین روزهای خردادماه گذشته به محل مجله آمدند و چند ساعتی را با تحریریه به گپ و گفت درباره ویژه‌نامه سرزمین من و نحوه تولید و انتشار آن پرداختند. این دو هنگام خداحافظی خاطرنشان کردند که خاطره سفر به ایران و نیز نشست چندساعته‌شان با یک مجله ایران‌شناسی و ایرانگردی از جمله خاطرات فراموش‌نشدنی آنها خواهد بود. آنچه برایمان نوشتند، یادبودی است از این دو میهمان.

آیناز (حمزه) محمد جان

[روزنامه‌نگار و محقق اهل تاتارستان]

بسیار خوشحالم که از تحریریه سرزمین من بازدید کردم و با یک چنین مجله حرفه‌ای و جذابی آشنا شدم. در تحریریه سرزمین من انسان‌هایی را دیدم که با وطنشان زندگی می کنند. با وطنشان تنفس می کنند. هر روزنامه نگاری باید همین‌طور باشد و ما این را از شما یاد خواهیم گرفت.

امیر عطاءالله

[کارگردان و مستندساز اهل تاتارستان]

الحمدلله این مجله در سطحی بسیار حرفه‌ای است. مخصوصا به لحاظ بصری. تصاویر شگفت‌انگیز که ترکیب‌بندی فوق‌العاده عالی داشتند مرا شگفت‌زده کرد. من به اعضای تحریریه سرزمین من و به عکاسان آن بسیار احترام می گذارم. در ضمن عکس‌های گاندو که در شماره دوم سرزمین من چاپ شده بود، فوق‌العاده بود.





[شما و «سرزمین‌من»]

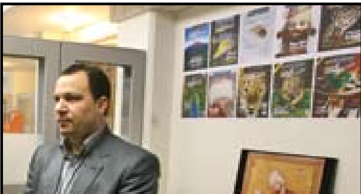
اگر می‌خواهید درباره موضوع خاصی از سرزمین‌مان بیشتر بدانید و اگر می‌خواهید نادیده‌ها و ناشناخته‌های روستا و شهر خود را به هم میهنانتان معرفی کنید، کافی است به ما خبر دهید. / تلفن: ۸۴۳۲۱۲۱۰
sarzamineman@hamshahrimags.com



حجت‌الاسلام دکتر احمد احمدی

[رئیس سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها(سمت)]

حجت‌الاسلام دکتر احمد احمدی از اعضای باسابقه شورای‌عالی انقلاب فرهنگی است. چند وقت پیش فرصتی دست داد تا تحریریه سرزمین من در ملاقاتی با ایشان از نکته‌نظراتشان بهره‌مند شوند؛ فرهیخته‌ای که بصیرتش مثال زدنی و محضرش بسیار گرم و شیرین است. چند نکته‌ای را از لابه‌لای سخنان جلسه‌ای که با دکتر احمدی داشته‌ایم نقل می کنیم با این افسوس که ای کاش این دو صفحه مجال آن را می‌داد که در انعکاس نظرات جالب ایشان خست به خرج ندهیم؛«کارتان کار بسیار خوبی است؛ کاری که تا کنون نشده دست مریزاد. سال ۱۳۷۲ جرج جرداق، نویسنده نام آشنای عرب، چند روزی را میهمان ما بود. به اتفاق شهرهای ایران را گشتیم و جاهای دیدنی‌اش را نشانش دادیم. آنچه در انتهای این سفر چند روزه گفت بسیار جالب بود؛ او گفت سرزمین فوق‌العاده‌ای دارید اما از این در تعجبم که چرا هیچ حرکتی برای معرفی این سرزمین به جهانیان از خود نشان نمی‌دهید! «سرزمین من» در راستای این امر و معرفی شگفتی‌های ایران قدم برداشته است. سرزمین من رسالت سنگینی دارد؛ کاری را بر عهده گرفته که تاکنون نشده یا به دست بی‌هنران بوده است. مجله سرزمین من مجله‌ای است برای همه‌جور آدمی، با هر تفکر و ذهنیت و نگاهی؛ سرزمین مادری دیگر چیزی نیست که کسی قبولش نداشته باشد یا خدشه‌ای بر آن وارد بداند. سرزمین من اگر بخواهد تا شماره هزار در هزار ماه منتشر شود، همچنان مطلب خواهد داشت. سرزمین ما آن‌قدر نادیده و ناشنیده دارد که چیزی به نام کمبود سوژه معنا ندارد؛ همه جای ایران را بکاوید و هیچ نقطه‌ای را از قلم نیندازید».



حمید درخشان‌نیا

[قائم مقام دادگستری تهران در سرزمین من]

اصولا گستردگی طیف مخاطبان برای دست‌اندرکاران هر رسانه و نشریه و مطبوعه‌ای در هر کجای جهان که باشد، اهمیت دارد و موجب دلگرمی‌ست. از این روی، وقتی یک مرد قانون و قضا به سرزمین من توجه نشان می‌دهد، دلگرمی تحریریه را به دنبال دارد، قائم‌مقام دادگستری تهران در یکی از روزهای میانی خردادماه میهمان نشریه بود و ساعتی را با سردبیر و تحریریه به صحبت درباره سرزمین من پرداخت. جالب اینکه او به پرندگان و نحوه زیست و مهاجرت آنها علاقه‌مند است و اطلاعات خوبی نیز دراین باره دارد.

بهرام دبیری

[هنرمند و نقاش معاصر]

ویژه‌نامه «سرزمین من» را دیدم. جلوه‌هایی از شکوه سرزمین خود را در آن یافتم، و به تلاش عاشقانه شما شما دست‌مریزاد می گویم. همین که گوشه‌ای از گستره فرهنگ و زمین و آیین این خاک را می‌بینم حریص آن‌همه کارهای نشده و زمین‌مانده و ازیاد رفته می‌شوم. هر کدام از ما در هر جایگاه و موقعیتی که باشیم، نام ایران و شکوه این سرزمین اشک به چشمانمان می‌آورد و از این یقین سرشار می‌شویم که این زمین با وجود همه ناملایمات، پایدار و جاویدان خواهد ماند. راه دراز و چشم‌اندازهای ندیده ایران بی‌پایان است، هنرها، چشم‌اندازها، جانوران، مزه‌ها و بوی‌ها، سفره‌ها و... آرزو می کنم در یادآوری و ثبت همه این گستره موفق باشید. اگر گمان کردیددر این راه کاری از من برمی‌آید، از برآوردنش خوشحال خواهم شد. و دو پیشنهاد کوچک: نخست، درباره آشپزی هم بنویسید؛ نه آن آشپزی که در کتابهایی از این دست می‌بینیم، غذایی که آن کپرنشین کرانه‌های جنوب در کپر خود با مثلا ماهی درست می کند یا غذایی را که آن شاهسون در مغان با شیر می‌پزد. دوم، هنوز قهوه‌خانه‌هایی در میانه برخی جاده‌های قدیمی هستند که در نوع خود بسیار جالبند. فضاهایی بس دیدنی و قابل ثبت در این جاها وجود دارد که حیف در حال از دست رفتن است. این فضاها را انعکاس دهید تا قبل از انهدام کامل خاطرات ثبت‌شده‌ای از این‌ها داشته باشیم.

هومن ملوک‌پور

[جراح و دامپزشک، عضو جامعه جهانی دامپزشکی و عضو انجمن دامپزشکان حیات‌وحش اروپا]

سالیان سال بود که کشورمان ایران‌زمین که سراسر پر است از زیبایی‌های خیره‌کننده، تصاویر رازآلود و حیات‌وحش منحصربه‌فرد، جریده‌ای را کم داشت تا این همه را هر بار در اختیار مخاطبانش قرار دهد؛ از برف‌های قله دماوند تا چین و چروک‌های دشت کویر، از درختان سر به فلک کشیده جنگل‌های شمال تا لاله‌های واژگون دشت ارژن، از گوزن زرد دشت ناز تا یوزپلنگ دشت مرکزی و... همه و همه جلوه‌هایی از بزرگی و عظمت این مرز و بوم است که تا به حال در حقش بی‌مهری‌های فراوان شده و به دور از دید عموم مردمان قرار گرفته است. «سرزمین من»، مجله‌ای‌ست که سرزمین من را که نه، سرزمین ما را در طبیعی‌ترین حالت ممکن و از زیباترین زوایای ممکن به تصویر می کشد و خاطرات تاریخی و کهن ما را لایه به لایه و با ظرافت از میان تصاویر و متن‌ها بیرون می کشد. در هم آمیزش رنگ‌ها و تعامل زیبای نور و تاریکی در کنار هم و همچنین نثر زیبا و روان مقاله‌ها و گزارش‌ها، از این مجله مجموعه‌ای ساخته دلنشین و دوست‌داشتنی که مخاطبان خود را در هر رده سنی، اجتماعی و تحصیلی راضی می کند. بی‌تعارف بگویم، با هر بار ورق زدن این مجله، بیشتر به این موضوع معترف می‌شوم که «سرزمین من» را می‌توان جریده‌ای حرفه‌ای در حد معتبرترین مجلات طبیعت و حیات‌وحش در سطح بین‌المللی دانست.

محمدرضا لطفی

[موسیقیدان و آهنگساز]

با توجهی که این نشریه به ابعاد فرهنگی هنری دارد، به نظر می رسد، تنها جای خالی سنت موسیقی در این مجله زیبا و با کیفیت خالی است. امید است که دست‌اندرکاران هدایت این مجله به فرهنگ صوتی ایران زمین توجه بیشتری نشان‌دهد.



{سرمقاله}

ما و ضیافت شانگهای



ضیافت هنرمندانه چینیان در شانگهای نه تنها گردشگری این کشور را رونقی بسیار داده است که محملی برای رقابت بین فرهنگ‌ها برای عرضه بهتر هویت آنها شده است. به همین سبب این مهمانی باشکوه تیری است به چند نشان که چینیان به فراست برای آن سرمایه گذاشته اند تا باز هم نشان دهند که این اژدها گرچه چندی به سردی می زده است، اما دور نیست که سایه اش بر سرِ زمین سنگینی کند. آن طور که مسافران شانگهای می گویند و آن‌جور که عکسها نشان می دهند همه آمده اند و هر کس به تردستی هنرمندانش سعی در به رخ کشیدن هویت ملی کشور خود داشته است. از برزیل گرفته تا سوئیس و ویتنام و کرواسی مهمان این ضیافت بزرگ بوده‌اند. شمایل تصویری این ضیافت نشان از کشور چین دارد و جای جای آن هم هر کشوری با معماری غرفه خود و برنامه های داخل آن هویت خود را به رخ کشیده است. اما تعریف هویتی که از معماری غرفه ایرانی بر می‌آمد و همچنین برنامه ها می‌توانست بسیار بهتر از این، هویت ایرانی ما را نشان دهد. اگر این هویت را به گذشته و حال و فردای یک ملت، تجزیه کنیم به مواردی چون میراث فرهنگی، طبیعی و معنوی ایرانیان به عنوان نشانه‌هایی از گذشته، در کنار زندگی امروز و چشم انداز فردای مردم این سرزمین بر خواهیم خورد. رسیدن به تعریف درست ارائه این هویت به دو چیز بر می گردد. یکی شناخت مناسب گذشته در ابعاد فرهنگی آن و دیگری ارائه هنرمندانه درست این هویت به مخاطبان و به خصوص مخاطبان غیر ایرانی. این کار میسر نیست جز با دخالت بیشتر کارشناسان و متخصصان فن در امر شناخت و یاری هنرمندان در عرصه های مختلف در عرضه عالی این دانش. در ایران امروز کم نیستند کسانی که به دانش و هنر شناخت ایران آراسته اند. چنین اتفاق میمونی دستاوردهای بسیاری از جمیع جهات برای مردمان این سرزمین خواهد داشت و بی توجهی به آن، آسیب های بسیار.

در نمایشگاه امسال کشور ترکیه خود را «گهواره تمدن ها» معرفی کرده بود و در غرفه‌اش تمدن آناتولی تا ترکیه امروزی و حتی آینده آن را تصویر کرده بود. این‌طور گفته می‌شود که آنها بیش از هر چیز توان خود را بر جا انداختن این نکته گذاشته بودند. سوال اینجاست که ما برای این ادعا چه کم داریم؟ میراث مان کم است، شناخت مان کم است یا قدرت ارائه‌مان تحلیل رفته است؟

●سردبیر

سرزمین من

[همشهری ماه / ویژه‌نامه ایران‌شناسی - ایرانگردی / صاحب‌امتیاز: مؤسسه همشهری]

[گروه مجلات همشهری]

سیدمجید حسینی	مدیرعامل
سیداحسان جاهد	قائم‌مقام اجرایی
سیدجواد رسولی	مشاور مدیرعامل در امور مجلات‌اجتماعی
علیرضا دژدار	مدیر کنترل پروژه

گروه مجلات همشهری، ناشر مجلات:
جوان، سرنخ، مثبت، دانستنیها، دیپلماتیک، ماه، خردنامه و ویژه‌نامه‌های داستان، سرزمین من، صفرویک، پایداری، تماشاگر، آیه، بیست‌وچهار، الف و مجله تصویری قندعسل

[ویژه‌نامه سرزمین من]

رضا مختاری	سردبیر
علی‌شهیدی، محسن‌ظهوری، طاهره‌رحیمی	تحریریه
حسین کریم‌زاده	دبیرعکس
حسین مسلم	طرح و برنامه
فاطمه عطائی	مدیراجرایی
حامد جابرها	مدیرهنری
علی عطایی	دبیرتصویرسازی
پوریاامیرزاده، علی‌محافظت‌کارابدی	سرپرست‌صفحه‌آرایی
منصوربلدزاده، سعید غفوری	صفحه‌آرایی
محمدمهدی رمضانی	تصویرسازی
محمدامیرپور، مهدی دادخواه تهرانی	ویرایش
شبنم رضوانی، رومیصا رهبر	ویرایش‌عکس
حمیدرضا خاموشی	حروفچینی
مونا هوبه فکر	عکس جلد

با سپاس از : الهه کاویار، بابک رجبی، میثم زمان‌آبادی، فرهاد حیدری‌گوران، شراره عزیزی، پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری

نشانی: تهران، خیابان کریمخان زند، شماره ۱۰۱ کدپستی: ۱۵۸۵۶ **تلفن:** ۸۴۳۲۱۲۳۰ / ۸۴۳۲۱۲۱۰ **دورنگار:** ۸۴۳۲۱۳۲۲ **پیامک:** ۳۰۰۰۹۹۹۰۵
آگهی‌ها: ۸۴۳۲۱۸۱۲ **روابط عمومی:** ۸۴۳۲۱۱۴۰ **پذیرش اشتراک:** ۸۴۳۲۱۸۴۳
پشتیبانی اشتراک: ۸۴۳۲۱۸۳۱ **چاپ:** هنرسرزمین سبز **بازرسی توزیع:** ۸۴۳۲۱۸۳۸
ای‌میل: www.hamshahrimags.com / sarzamineman@hamshahrimags.com **مدیریت چاپ و نظارت توزیع:** شرکت فردآورد

ییلاق سوباتان

گیلان ــ این‌جا یک روستای ییلاقی است که اهالی آن با شروع فصل کوچ در اوایل خردادماه که گردشگری رونق می‌گیرد، برای داد و ستد به خانه‌های خود می‌آیند و تا اواخر مهر ماه همین‌جا می‌مانند. روستای سوباتان در ۶۰ کیلومتری تالش است و محروم از برق و گاز، برای همین اهالی آن بعد از غروب خورشید تنها ۳ساعت می‌توانند روشنایی خود را با ژنراتور برق تامین کنند/ عکس: علی‌حامد حق‌دوست



فرودگاهی برای کاکایی‌ها

گیلان ـ این پرنده‌ها که در کنار ساحل بندر انزلی نشسته‌اند، شناخته شده‌ترین کاکایی‌های ایران هستند. کاکایی‌های سرسیاه (*Larus ridibundus*) در زمستان سری به رنگ سفید دارند که با آمدن بهار سیاه می‌شود. البته همه این کاکایی‌ها از یک گونه نیستند؛ دو پرنده سمت راست، دو کاکایی خزری (*Larus cachinnans*) جوان هستند / عکس: علی رنجبران



شنا با گاومیش‌ها

خوزستان ـ اگرگاومیش‌ها با شیر و گوشت و پوست‌شان همه زندگی مردمان کناره این روخانه‌اند، پس چرا سکوی شادی بچه‌ها برای پریدن در آب نباشند؟ اینجا محله گاومیش‌آباد در حاشیه جنوب‌غربی اهواز است و اهالی آن هر روز گاومیش‌های خود را به رودخانه کارون می‌آورند تا تنی به آب بزنند / عکس: غلامرضا مسعودی





زنان سرزمین من
در چهره‌های زنان روزهای دور و سردیس و نیمه تنه و ابزار و زیورآلات باستانی به دنبال میراث گم شده خود می‌گردد. به مناسبت برگزاری نمایشگاه زن در گذر زمان، آثاری مرتبط با زنان از دوره‌های پیش از تاریخ تا دوران اسلامی در موزه به نمایش در آمد /عکس: محمد شیری

آثار زنان ایران در موزه ایران باستان به نمایش گذاشته شد

زن درگذر زمان

فاطیما کریمی

از کهن‌ترین روزگاران زن ایرانی نگاهبان خیر و پاکی بود و نخستین کشاورز آنگاه که دانه کاشت و نخستین صنعتگر آنگاه که سفالینه ساخت. پس از آن در هیات نخستین حاکمان و رهبران جامعه را مدیریت کرد و گاه در صف پهلوانان و سرداران بنام از مرز و بوم ایران زمین پاسداری کرد، با انگشتان ظریفش هنرمندانه روی گل و بر تار و پود پارچه و فرش، نقش نشاند و نجابت خود را در پوششی مثال‌زدنی به رخ کشید و در جامه فاخر مادرانه خود، اوج شکوهش را عرضه کرد. زنان ایرانی نه تنها در نیک همسری و نیک مادری شهره و سرآمد بودند که در صفات برجسته‌ای هم که گاه منسوب به دنیای مردان بود، به شایستگی درخشیدند. موزه ملی ایران برای نمایش گوشه‌ای از این شایستگی دوره‌های مختلف تاریخی، تعدادی از آثار به‌جا مانده از گذشته‌های دور را در نمایشگاه «زن در گذر زمان» به بهانه زادروز حضرت فاطمه(س) و روز زن به نمایش گذاشت؛ نمایشگاهی که از تاریخ ۹ تا ۲۵ خردادماه برگزار شد و استقبال مردم سبب شد تا تمدید شود. در این نمایشگاه که آثار آن همگی از یافته‌های باستان‌شناسی دوره‌های گوناگون هستند، تعداد بی‌شماری پیکره‌های کوچک و بزرگ زنان جای داشت که بعضی نمایانگر زنان باردارند یا تجسم مادران آن روزگار که کودکان خود را میان بازوان در آغوش گرفته‌اند. در کنار این پیکره‌ها، نقش‌های سفالینه‌ها هم یادآور باورهای مذهبی مرتبط با «ایزدبانوان باروری» هستند. بعضی از پیکره‌ها –مانند پیکره به دست آمده از گودین‌تپه– با حالت شگفت دست‌ها گویی در حال عبادتند. بعضی از پیکره‌ها زنان را در حال کار نشان می‌دهند؛ مانند اثر مهر گلی که از چُغامیش به دست آمده و بیانگر نقش اجتماعی زنان در هزاره چهارم پیش از میلاد است. بعضی خصایص زنان امروزی در گذشته هم نمود و وجود داشته. علاقه فراوان به زیورآلات و وسایل کار در خانه از آن دست است. نمونه‌هایی مانند دستبندهای نقره حسنلوی آذربایجان و پلاک طلای زیویه کردستان مهارت ریزنگاری در جواهرات را به خوبی نمایش می‌دهند. وسایل کار خانگی‌ای مانند ظروف آشپزخانه، انواع دوک‌های نخ‌ریسی و سوزن‌های استخوانی یادآور نفش زن در مدیریت خانه‌اند. ظروف سنگی و سفالی شهداد یا ظرف ذخیره آذوقه مناطق جنوبی ایران دلیلی دیگر بر این گفتار است. موزه ملی ایران ۱۲۹ ظرف و پیکر و ۹۵ جواهر و زیور را از دوره‌های پیش از تاریخ تا دوران اسلامی به نمایش گذاشت تا توجه ویژه ایرانیان دوران‌های گوناگون تاریخی را به زن ایرانی نشان دهد. بعضی از این آثار برای نخستین بار به نمایش گذاشته می‌شدند و پس از پایان نمایشگاه در انبار موزه ملی دوباره خواهند خفت.



سنت، مدرنیسم
با لباس قرمز و کمربند نقره‌ای تزیین شده، در قالب زنان ترکمن سال‌ها قبل فرو رفته و در نمایشگاه صنایع دستی تهران قدم می‌زند، اما در دنیای امروز نمی‌توان قید تلفن همراه را به سادگی زد
عکس: خبرگزاری مهر

صنایع‌دستی ایران در کاروانسرای قاجاری تهران به‌نمایش در آمد

کار دست در پایتخت

طاهره رحیمی

به رسم هر سال که سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری به مناسبت هفته صنایع‌دستی، صنعتگران سنتی را از سراسر ایران دور هم جمع و مهمان یکی از شهرهای ایران می کند، این بار نمایشگاه در پایتخت برگزار شد؛ البته نه در محل‌های آشنایی مثل کاخ موزه‌های نیاوران و گلستان بلکه این بار کاروانسرایی ۲۰۰ساله میزبان بود؛ کاروانسرای خانات، پایین‌تر از چهارراه مولوی، نرسیده به شوش و نزدیک به کوچه‌مرغی‌های معروف. با اینکه کمتر کسی فکر می کرد این کاروانسرای ناآشنا و تازه مرمت‌شده را کسی بشناسد اما تهرانی‌ها چنان از این نمایشگاه استقبال کردند که طی هشت روز، ۱۸۰هزار نفر سراغ نمایشگاه رفتند. با اینکه چند سالی است که دامنه تولید چینی‌ها به صنایع‌دستی ایرانی هم رسیده و زیراندازهای ایرانی ساخت چین، کف‌پوش برخی خانه‌های ایرانی هم شده و با وجود قیمت نسبتا بالای صنایع‌دستی، این آثار همچنان طرفدار دارند. در سال‌های اخیر استقبال از صنایع‌دستی کمتر که نشده، بالا هم رفته، همان‌طور که در همین نمایشگاه کاروانسرای خانات با نام «نمایشگاه صنایع برگزیده ایران»، به اندازه یک میلیارد تومان صنایع دستی عرضه شد و بازدیدکنندگان ۲۵۰میلیون تومان از این نمایشگاه خرید کردند.

کاروانسرای خانات این بار با پارچه‌های رنگارنگی که از در و دیوارش آویزان بود، دار قالی‌های برپا شده و هنرمندانی که در وسط کاروانسرا حرکات موزون سنتی اجرا می کردند، برای یک هفته، تافته‌ای رنگین در این نقطه از شهر شد و انگار نه انگار آنجا چهارراه مولوی است و دود و رنگ خاکستری، سال‌هاست رنگ غالب منطقه است. ۲۷۰هنرمند از ۳۰استان به تهران آمدند و مهمان پایتخت شدند. مساحت ۱۰هزار مترمربعی نمایشگاه با ۱۵۰غرفه پر شد. از بوشهر عبابافان سنتی آمدند، حصیرباف‌هایی که نسلشان رو به انقراض است از سیستان آمدند، دارایی‌باف‌ها از یزد، زیورسازان از زنجان و گلستان و گلیم‌بافان از آذربایجان در این نمایشگاه حضور داشتند. هنرمندان بعضی استان‌ها به‌دلیل حجم بالای آثارشان بخش بیشتری از نمایشگاه را اشغال کردند. هنرمندان اصفهانی مجبور شدند ۱۶غرفه اجاره کنند تا بتوانند آثارشان را در ویترین‌ها به‌نمایش بگذارند. کمترین غرفه هم به صنایع دستی کاران قم، کهگیلویه و آذربایجان‌غربی ـ یعنی سه غرفه ـ رسید که محصولات کمتری با خود آورده بودند. علاوه بر این در هشت روز نمایشگاه، چهار چادر عشایری برپا شد که ۳۲ عشایرنشین با لباس‌های سنتی، خوراکی‌های محلیشان را می‌فروختند. جالب‌تر از همه، نوشیدنی‌هایی بود که در این نمایشگاه عرضه می‌شد. چای آلبالو، چای گل گاوزبان، شربت آب لیمو، به لیمو، بهارنارنج و آب‌دوغ‌خیار، نوشیدنی‌های خاص خانات بود که به‌جای نوشیدنی‌های امروزی و حاضری به تماشاگرانی که طعم آنها را فراموش کرده‌اند، فروخته می‌شد.



بمان بختگان
چه کسی فکرش را می‌کرد که روزی با موتور و پاترول بشود به دل بختگان زد. این دریاچه باز هم خشک شد. سرنوشتی که در انتظار دیگر دریاچه‌های ایرانی هم هست. آن هم به خاطر سدهایی که دائم بر سر راه رودهای مختلف سبز می‌شوند
عکس: خبرگزاری مهر

با خشک شدن تالاب بختگان بیماری منطقه را فرا گرفت

انتقام طبیعت

مونا قاسمیان

دریاچه بختگان باز هم خشک شد. دیگر خشک شدن این دریاچه با آغاز فصل گرما تازگی ندارد؛ چراکه وقتی سدهای متعدد روی حوزه آبریز دریاچه زده می‌شود و حق آب دریاچه داده نمی‌شود، دیگر چه انتظاری می‌توان داشت؟ مطمئن ا تالاب خشک خواهد شد. به هر حال فعلا دور توسعه ناپایدار و نابودی طبیعت ایران به بهانه توسعه است. فعلا روزهایی است که کسی صدای تالاب بختگان را نمی‌شنود. اما این بار خشک شدن تالاب با همیشه فرق داشت. هر بار با خشک شدن تالاب، این تنوع زیستی منطقه بود که از بین می‌رفت؛ یک بار فلامینگوها و بار دیگر آبزیان و پستانداران. اما این بار نوبتی هم که باشد نوبت انسان‌هاست ولی نه آنهایی که این شرایط را به منطقه تحمیل کردند، این بار قرعه به نام مردم محلی و همجوار با بختگان افتاد. بیماری سالک تحفه‌ای جدید برای روستاییان همجوار با بختگان بود. این بار تالاب خشک شده محل زندگی پشه و انواع و اقسام بیماری‌های دیگر در منطقه شد. بیماری‌های واگیرداری که زندگی مردم را تغییر داد. به دنبال خشک شدن دریاچه بختگان در ماه پیش انواع و اقسام بیماری‌ها ـ بیماری‌های عفونی ـ در منطقه منتشر شد. مخازنی که اطراف دریاچه بختگان بود لانه‌ای شد برای کنه‌های دامی و افزایش تب‌های خونریزی میان مردم بومی. به هر حال برای پایتخت‌نشین‌ها توسعه مهم‌تر است؛ آن‌هم توسعه‌ای تحت عنوان سدسازی؛ توسعه‌ای که در آن تالاب‌ها خشک شوند و حیات‌وحش نابود. گرد و غبار یکی دیگر از مهمان‌های این روزهای مردم شهرستان نی‌ریز و روستاهای اطراف تالاب است. باد خاک خشک شده سبک تالاب را به هوا بلند کرده و به همه جای استان می‌برد. اما وقتی بحث حق آبه تالاب می‌شود کسی دیگر صدایی نمی‌شنود. تغییر در اکوسیستم به همین جا محدود نمی‌شود. اکنون همین باد رسوبات نمکی را به باغ‌ها و اراضی منطقه می‌برد. برای همین است که اکنون بسیاری از باغ‌های منطقه خشک شده‌اند و دیگر محصولی مانند سابق نمی‌دهند. دیگر باید طعم انجیرهای این منطقه را فراموش کنیم؛ انجیرهای صادراتی‌ای که در دنیا برای خود برندی بودند، اکنون حتی برای استفاده منطقه‌ای هم مناسب نیستند. این در حالی است که بختگان فرصت مناسبی به شمار می‌رفت که در حوزه‌های مختلفی نظیر «گردشگری طبیعت» برای مردم منطقه سودمند باشد اما پشت‌میزنشین‌ها نه تنها این فرصت را از بین بردند بلکه برای مردم منطقه هم انواع و اقسام بیماری‌ها را به ارمغان آورند. ولی بهتر است تصمیم‌گیران فراموش نکنند همیشه در روی یک پاشنه نمی‌چرخد؛ طبیعت انتقام خود را از بشری که او را نابود کرده می‌گیرد.



سال های دور از خانه
این لیکو که جثه‌اش کمی از گنجشک بزرگ‌تر است، ۵۰۰ کیلومتر از زادگاهش دور شده و به تازگی در شهرستان خواف دیده شده. معلوم نیست تغییرات آب و هوا او را به اینجا کشانده یا تخریب زیستگاه/عکس: وبلاگ پرندگان ایران

محیط‌زیست خراسان رضوی گزارش رویت پرنده‌ای را داد که پیش از آن در این منطقه دیده نشده بود

لیکو در خراسان

عباس عاشوری

وقتی پرنده‌ای کیلومترها دورتر از منطقه‌ای که قبلا در آنجا دیده شده، مشاهده و گزارش می‌شود، نمی‌دانیم باید از شنیدن این خبر خوشحال باشیم یا ناراحت! خوشحال از اینکه گونه‌ای بر تنوع زیستی منطقه‌ای افزوده شده و ناراحت به خاطر اینکه چرا این گونه برای اولین بار کیلومترها دورتر از زیستگاه‌های اصلی‌اش دیده می‌شود. آیا دلیل این مشاهده جدید تغییرات آب و هوایی‌ای است که بحث و دغدغه امروز محیط‌زیست دنیاست یا تخریب و نابودی زیستگاه‌های اجدادی این پرنده که سبب‌ساز مهاجرت و ترک وطن شده است.

لیکو پرنده‌ای زیبا به رنگ قهوه‌ای تیره و اندازه‌اش دو برابر گنجشک است. این پرنده بومی جنوب ایران و از جنوب‌غربی تا جنوب‌شرق کشور است که حتی تا زابل هم جوجه‌آوری آن دیده شده است. اما علیخانی ـ کارشناس اداره کل حفاظت محیط‌زیست استان خراسان رضوی ـ لیکو را برای اولین بار در استان خراسان رضوی در شهرستان خواف، یعنی بیش از ۵۰۰ کیلومتر دورتر از آخرین حد پراکنش آن در گذشته دیده و گزارش کرده است. اینکه این گونه به دلایل مختلف از جمله تغییرات آب و هوایی تازه به این منطقه مهاجرت کرده یا قبلا هم در این محدوده بوده اما حالا شناسایی شده، سؤالی است که به دلیل کمبود مطالعات پرنده‌شناسی در این محدوه از کشور ـ به دلیل ناامنی در شهرهای مرزی شرق کشور از گذشته تا حال ـ قابل پاسخ نیست.

لیکو با نام علمی Turdoides caudatus پرنده‌ای از راسته گنجشک‌سانان و از تیره لیکویان است که با داشتن چهار گونه یکی از کوچک‌ترین تیره‌ها در دنیا هستند. آنها تقریبا همه یک شکلند و پر و بال قهوه‌ای رگه‌رگه بال‌های کوتاه و گرد و دم دراز دارند که بیشتر، شاه‌پرهای میانی دم بلند و به سمت کنار، به تدریج کوتاه‌تر می‌شوند. اما نکته جالب در خصوص لیکوها این است که آنها تقریبا همیشه در دسته‌های کوچک که بیشتر هم از اعضای یک خانواده هستند با هم دیده می‌شوند. آنها مدام درون درخت‌ها، بوته‌ها و روی زمین به دنبال حشرات و در جست‌وجوی غذا هستند. منقارشان هم قوی و قدری خمیده به سمت پایین است و پاهای قوی دارند. در ایران دو گونه لیکو به نام‌های لیکوی خوزی یا لیکوی تالابی و لیکو دیده می‌شود. لیکوی خوزی کوچک‌تر و لاغرتر از لیکو بوده و تاکنون فقط در استان خوزستان دیده شده است.



{تاریخ و طبیعت}

تخت دیو و طبیعت

گزارش اختصاصی سرزمین من از کوه ـ قلعه‌ای شگفت‌انگیز در استان زنجان

فاطمه یزدی / عکس: محمدمهدی بهمنی

محکم و استوار در کنار هم ایســتاده‌اند. یکی در گوش دیگری چیزی می‌گوید، یکی به‌جایی دور اشاره می‌کند و یکی کلاه بر سر گذاشته و با غرور تو را نگاه می‌کند، همه با یک قد و بالا و از یک جنس و همرنگ، همه راست قامت، با ابهت و البته ترسناک. حتی رودخانه پر جنب و جوش قزل‌اوزن هم در برابر این شــگفتی حیران شده و سکوت کرده است. هیچ‌کس در برابر این اشــکال عجیب، چاره‌ای جز حیرانی ندارد. آب و باد و باران، از خاک و سنگ و آهک ستون‌هایی قطور و بلند با کلاهک‌هایی مقاوم و سخت خلق کرده‌اند تا توانایی‌هایشان را به رخ بکشند توانایی خلق مجسمه‌هایی عظیم، شگفت و مستحکم تا محلی‌ها آنها را «جن داغی» و «آدام داشی» بنامند و زمین‌شناسان دودکش جن و تخت دیو. مردانی سرسخت هم در دل سنگ این ستون‌ها، قلعه‌ای ایمن برای خود ساخته‌اند تا کوه با شکل و شمایل عجیب و ترسناکش و مردان، با ابزار و آلات جنگی‌شان خیال خام تجاوز را از سر دشمنان بیرون کنند. این پدیده مخلوق طبیعت و این قلعه ساخته بشر، هنوز کاوش نشده و رازهایش هویدا نشده است. مردم منطقه هم هر روز آن‌را دیده‌اند و از دیو و جن و اژدهایش داستان‌ها گفته‌اندو هنوز هم می‌گویند.



در همسایگی تخت دیو
تمام روستاهای اطراف بهستان، به این کوه - قلعه می‌نازند. تا چند هفته پیش و قبل از بارش‌های مداوم باران، اهالی با یک پل چوبی خود را به بهستان می‌رساندند و از حفره‌های قلعه‌اش بالا و پایین می‌رفتند، تا وقتی که قزل‌اوزن خروشید و پل چوبی را با خود برد

چرا در تاریخ
بهستان‌نشینان، روستای قدیمی خود را ترک کرده‌اند تا همچون شهر باستانی مدفون در زیرش به تاریخ بپیوندند. بهستانی‌ها از اتاق‌های زیرین قلعه به عنوان آغل استفاده می‌کردند و حالا چهارپایان بهستانی بر روی خرابه‌های شهر باستانی و روستای قدیم بهستان آمد و شد می‌کنند

در کنار آب‌های طلایی قزل‌اوزن، جایی میان آسمان و زمین، تختگاه دیو و دودکش جن برپا شده است. حجم‌هایی شگفت‌انگیز و کم‌نظیر که ساخت طبیعت هستند و به همت ساکنان این منطقه، بی‌نظیر شده‌اند. اگر حدس‌های علی‌اصغر میرفتاح، تنها باستان‌شناسی که قلعه را مورد بررسی قرار داده، درست باشد و قدمت این قلعه به سلجوقیان برسد، معلوم می‌شود که نزدیک به هزار سال پیش، ساکنان خوش‌فکر و ثابت‌قدم این خطه، با تیشه و قلم در دست، در دل پدیده‌ای شگفت‌انگیز، قلعه‌ای شگفت‌انگیزتر بنا کرده‌اند. قلعه‌ای با ۶۴ اتاق و دو راه پله و چیزی شبیه استخر، با چشم‌اندازی پر از آب و رنگ و برگ. قلعه‌ای بی‌همتا اما مهجور، قلعه‌ای در همسایگی بهستان قدیم و در یک کیلومتری روستای بهستان جدید، روستایی در ۲۰ کیلومتری ماه‌نشان و تقریبا در حدود ۱۲۰ کیلومتری زنجان.

نرسیده به ماه‌نشان سر دو راهی، سراغ بهستان را که می‌گیریم، مسیری را نشان می‌دهند که در انتهایش حجمی عظیم از ستون‌های خاکی و اشکال عجیب و غریب قد علم کرده‌اند. روستای «سریک» و «تک آغاجی» را با تمام سرسبزی‌ها و هوای خوششان پشت سر می‌گذاریم و شگفتی‌ها نزدیک‌تر می‌آیند. به روستای بهستان که می‌رسیم همه می‌دانند سراغ قلعه و جن و دیو را خواهی گرفت. بهستانی‌های قدیم در پناه دودکش جن و تخت دیوهای این سرزمین، برای خود قلعه‌ای مستحکم برپا کرده‌اند. در کنار رودخانه قزل‌اوزنی که همیشه آب دارد و مانعی طبیعی در برابر مهاجمان است و در دل دیواره‌ای عجیب و ترسناک که ترس در جان بینندگان می‌اندازد، قلعه‌ای نفوذناپذیر در کنار شهرشان ساخته‌اند تا خود در آنسوی قلعه و در خانه‌هایشان، سر آسوده بر بالین بگذارند. ستون‌های سنگی و قلعه میانشان حداقل ده کیلومتر قبل از بهستان راه را نشان می‌دهند.

تو اکنون ره خانه دیو گیر

خورشید پشت ابرهای تیره و روشن بالا آمده و کلاهک‌های سنگی روی ستون‌های بالابلند بهستان سایه انداخته‌اند. ما به روستای بهستان جدید رسیده‌ایم و ستون‌ها در چندصدمتری ما ایستاده‌اند. چشم‌های حیرت‌زده‌مان یک لحظه از ستون‌ها و قلعه برداشته نمی‌شود و چشم‌های بهستانی‌ها از ما. هنوز به آمد و شد غریبه‌ها عادت ندارند اما می‌دانند هر که بهستان را ببیند، حیرت می‌کند. برایمان لبخند می‌زنند و دیگران را خبر می‌کنند؛ «بهستان مثل تهران پایتخت بوده، شاه‌نشین بوده، پدران ما هم به یاد ندارند، اما آباد بوده، قلعه برای این بوده که کسی به بهستان نتواند حمله کند». پیرمرد با لحنی غرورآمیز می‌گوید و به بقیه که برای دیدن «گالا» آمده‌اند؛ گالا به معنای قلعه است، عروجعلی کشاورزی که این‌را می‌گوید، مثل بیشتر بهستانی‌ها نام خانوادگی و پیشه‌اش «کشاورزی» است. از اسم و رسم کشاورزی اهالی روستا برایمان می‌گوید و به سمت ستون‌های سنگی به راه می‌افتد. قدم‌هایش را با ما هماهنگ می‌کند تا جلو

تنها جاده روستا به ستون‌های سنگی ختم می‌شود که اهالی آن‌را «جن داغی» می‌نامند و معتقدند این‌ها را دیوها برپا کرده‌اند

نیفتد و رسم مهمان‌نوازی را به‌جا آورده باشد. دو دهه از عمرش را در روستای کنار قلعه زندگی کرده و سه دهه قبلش را اینجا؛ «تا سال ۵۷ روستا آنجا بود، زندگی سخت بود، رفت و آمد سخت بود، آمدیم اینجا». آنجا بهستان قدیم است و اینجا بهستان جدید و این میان یک کیلومتر راه است. تنها جاده روستا به ستون‌های سنگی ختم می‌شود. پدیده‌ای که اهالی روستا آن‌را «آدام داشی» و «جن داغی» می‌نامند. آنها معتقدند این جن‌داغی‌های عظیم را احتمالا دیوها برپا کرده‌اند. قدیمی‌های روستا لرزیدن زمین را هم حاصل نعره زدن‌های اژدهای قلعه می‌دانستند. حالا همه می‌دانند که اژدهایی در کار نیست اما کسی نمی‌داند چه کسی آن ستون‌ها را ساخته و آن کلاهک‌ها را بر بالایشان گذاشته است؛ «نه نوشته‌اند و نه تعریفش را شنیده‌ایم، نمی‌دانیم اینجا چرا این شکلی است و چه کسی اینجا را ساخته، چون دورافتاده است، آنچنان به آن توجه نکرده‌اند اما مگر آدم می‌تواند کوه را این شکلی کند». عروجعلی هم از اهالی بهستانِ قدیم است و حالا در بهستانِ جدید زراعت می‌کند. او هم مثل همه بهستانی‌ها نمی‌داند چرا این کوه به این شکل درآمده است. همه، راه سربالایی را به ستون‌ها و کلاهک‌های سنگی را در پیش می‌گیرند. پیر و جوان به راحتی جاده را بالا می‌روند و خودشان را به پای قلعه می‌رسانند. عظمت دودکش‌های جن را فقط وقتی پایشان بایستی، درک می‌کنی، حجمی عظیم از ستون‌های صد و اندی متر از سنگ‌های سخت و سست و حفره‌هایی پراکنده در بالا و پایین و چپ و راست. جوان‌ترها وارد یکی از حفره‌ها می‌شوند و از دیگری بیرون می‌آیند. سن و سال‌دارها هم می‌روند و ما غریبه‌ها بین رفتن و ماندن، دلمان را به کوه می‌زنیم و پایمان را جای پای پیرمردها می‌گذاریم. آشنایان هراسی از بالا رفتن ندارند، خوش‌یمنی قلعه ترس‌شان را ریخته است، نه دیده و نه شنیده‌اند که کسی از آن بالا پرت شده باشد یا از این قلعه آسیبی به کسی رسیده باشد. جوان‌ها بالا رفته‌اند و حالا توی حفره‌های مرتفع‌تر ایستاده‌اند و ما تازه به اولین حفره رسیده‌ایم.

یکی شهر دید اندر آن دژ فراخ

حفره‌هایی هم‌شکل و یک اندازه، پای حجم سرسخت دیواره‌های سنگی ردیف شده‌اند و حجم غیرقابل نفوذ سنگی را قابل نفوذ کرده‌اند. ساکنان سرسخت بهستان قدیم از پس سختی سنگ برآمده‌اند و پناهگاهی ایمن برای خود ساخته‌اند. به اجبار خم شده

اگر این قلعه کاوش شده بود، برای بسیاری از سوأل‌ها جوابی پیدا می‌شد، اما هنوز هیچ کاوشی روی این بنا صورت نگرفته است

و تعظیم‌کنان وارد اتاق می‌شویم چرا که سازندگان قلعه این‌طور خواسته‌اند و درگاه را آن‌قدر کوتاه ساخته‌اند که برای وارد شدن به اتاق چاره‌ای جز تا کمر خم شدن نیست. اتاق ساده است و یک پســتو دارد و دو دستگیره سنگی در دو طرف که خدا می‌داند به چه کار می‌آمده اســت. عروجعلی اصرار دارد که روزگاری گهواره کودک خانه بر این دستگیره‌ها آویخته می‌شده و مادر رو به منظری دلپذیر گهواره را تکان می‌داده و لالایی می‌خوانده است. قدری لالایی ترکی برایمان می‌خواند و گهواره خیالی را تکان می‌دهد. اگر این قلعه کاوش شده بود و باستان‌شناسان این دستگیره‌ها را دیده بودند، می‌شد برای او از صحت و سقم داستانش گفت اما متاسفانه هنوز هیچ کاوشی روی این بنا صورت نگرفته است. این اتاق و خاطرات مبهم‌اش، ۶۳ همسایه دیگر هم دارند. همسایه‌هایی که تنها راه آمد و شد به خانه‌شان پله‌هایی است که دو برابر کف‌شان ارتفاع دارند. پله‌هایی که آب و باد و باران آنقدر تخریبشان کرده‌اند و جرات بالا رفتن را از غریبه‌ها می‌گیرند و تنها آشنایان توان بالا رفتن دارند. جوان‌ترها بالاتر می‌روند و از کلاهک روی ستون‌ها سر در می‌آورند و ما همچنان در اتاق‌های پایین در رفت و آمدیم. جوان‌ها از استخری می‌گویند که چهار متر عرض و پنج متر طول دارد و روی یکی از کلاهک‌ها نقر شده است. عروجعلی کشاورزی هم استخر را دیده، او تمام زوایا و خفایای قلعه را می‌شناسد. در زمان کودکی در این اتاق‌ها پنهان می‌شــده و از همین پله‌ها بالا و پایین می‌رفته است. روی دیوار یکی از اتاق‌ها حفره‌های مثلثی شکل کوچکی را نشانمان می‌دهد که بعید به‌نظر می‌رسد برای تزئین اتاق حفر شده باشند، شاید طاقچه‌هایی کوچک و مناسب برای گذاشتن پیکرک و پیه‌سوز. حفره‌های دیگری هم هست، بزرگ‌تر و با قوس‌های تیزه‌دار. قوس‌هایی که به اعتقاد باستان‌شناســان در نمونه‌های مشابه، مرحله انتقال قوس‌های دایره‌ای به قوس‌هــای تیزه‌دار را طی کرده و احتمالا متلعق به دوره اسلامی است گرچه کســی نمی‌داند این قوس‌ها هم از همان دست قوس‌ها هستند یا نه. بالای دیوار، آنجایی که به سقف می‌رسد هم، شیاری عمیق کنده شده که ممکن است نشیمن‌گاه سقفی کاذب یا شیاری تزئینی باشد. کسی کاوش نکرده و چیزی نگفته است. حالا روی دیوارها پر از نقش و نگار و خط ناخوش! شده است. میل به جاودانگی، اسم و رسم بازدیدکنندگان و شمع و گل و پروانه را با اسپری و بی‌سلیقگی تمام، بر روی دیوارهای سنگی قلعه ثبت کرده است؛ همان میلی که سازندگان قلعه را واداشته پناهگاهی در دل کوه بسازند، تا جاودانه بمانند. یکی از خود میراثی ارزشمند برجای گذاشته و یکی یادگاری بی‌ارزش و البته ناپسند، آنها چه را جاودانه می کردند و اینها چه را....

جهان سر به سر فسانه‌ست و بس

میل به در امان ماندن و تقدس کوه تنها دلایل حفر پناهگاه در دل کوه نیســتند. شاید حیرانی‌های حاصل از این پدیده شــگفت‌انگیز بهســتانی‌ها را به این فکر انداخته که پناهگاهی منحصر به فرد برای خــود خلق کنند؛ پناهگاهی از ســنگ و خاک در دل ستون‌هایی عجیب، با ابهت و ترسناک. بعضی از کارشناسان اعتقاد دارند این قلعه برای محافظت از شهری ساخته شده است که در پشت آن قرار داشته است و بقایایش گهگاه زیر تیشه و کلنگ حفاران غیرمجاز خودنمایی می کند. شهر قدیم بهستان زیر شهری مدفون شده است که بهستانی‌های سده‌های اخیر تا ۳۰ ســال پیش، در آنجا روزگار می‌گذراندند. اصل و نســب و کیش و کسب و کار ساکنان این شــهر در زیر تل خاک مدفون شده و انتظار سرکشی باستان‌شناسان را می کشــد تا پرده از رازهایش بردارد و



آرامش در بهستان
تخته‌سنگهای حجیم بر روی ستون‌هایی به ظاهر سست رعب و وحشت در دل غریبه‌ها می‌اندازد، اما آشناها می‌دانند مدتهاست در بهستان آرامش برقرار است و از سقوط و افول خبری نیست. حالا لک‌لک‌ها در بلندی‌های بهستان خانه کرده‌اند و روزگار می گذرانند. بهستان حتی برای آنها هم جذاب است و وسوسه انگیز /عکس: مرتضی الیاسی



مانع طلایی
آب‌های طلایی رودخانه قزل اوزن، مزارع بهستان را سیراب می کند، قزل آلاهای حوض بهستانی‌ها را می‌پروراند و قلعه و شهر تاریخی پشت‌سرش را از دسترس متجاوزان در امان نگه می‌دارد. قزل‌اوزن برای بهستانی‌ها از طلا هم باارزش‌تر و گرانبهاتر است

یاد ایام
حفره‌های کنده شده در دل سنگ بهستان، از همه سو منظری زیبا دارند. یک‌سو بهستان قدیم و خاطراتش، یک‌سو قزل‌اوزن و آبادی‌های اطرافش و یک‌سو بلندی‌هایی از جنس و رنگ بهستان. حفره‌های رو به روستا باز و وسیع و حفره‌های رو به رودخانه تنگ و کوچکند

نصیب ترازوی عیارسنج قاچاقچیان نشود. قلعه تاریخی بهستان تاکنون کاوش نشده و تنها یک‌بار در دهه ۶۰ به سرپرستی علی‌اصغر میرفتاح بررسی شده است. او با توجه به ساختار فضاها و به خصوص قوس‌های ورودی بعضی از اتاق‌ها، قلعه را سلجوقی می‌داند و بازمانده حدود قرن پنجم هجری؛ البته اگر تیشه حفاران غیرمجاز بگذارد ردی از تاریخ مبهم قلعه برجای بماند. رد بهستان در اسناد تاریخی هم چندان آشکار نیست. حمدالله مستوفی در نزهه‌القلوب و در تعریف شهر مراغه از بهستان در کنار انگوران و قزل‌اوزن یاد کرده است و اعتمادالسلطنه در مراه‌البلدان آورده است: «به کسر باء و ها، قلعه مشهوری است در حوالی قزوین». پس بهستان مشهور بوده است و باید ردی از آن در خاطر سیاحان و گردشگران مانده باشد، اما نیست! در کتاب زنجان از منظر سیاحان، هیچ نامی از بهستان و قلعه «مشهورش» نیست، در آثار البلاد و معجم البلدان و... هم نیست و اگر هست با نام دیگری است که خدا می‌داند چه بوده است. بهستان به عقیده اهالی، سرزمین درختان به است و به نظر بعضی کارشناسان، بغستان. بغ به معنی خدا و ستان پسوند مکان است و به معنای شهر، که می‌شود «شهر خدا» و این احتمالا به این معنی است که شاید بهستان عبادتگاه بوده و نه قلعه. عبادتگاهی در کنار آب و در میانه راه تخت سلیمان به زنجان. دکتر حمیده چوبک، باستان‌شناسی که نامش با نام قلعه الموت عجین شده است، هیچکدام از این احتمالات را رد نمی کند و تایید آنها را هم به زمانی می‌سپارد که پای باستان‌شناسان و ابزارشان به آنجا باز شود و «حفاری سیتماتیک» درست و غلط بودن این نظریات را تایید کند. عبادتگاه یا قلعه، اسلامی یا پیش از اسلام، بهستان یا بغستان، برای اهالی بهستان جدید چندان تفاوتی ندارد. آنها هنوز به آمد و شد غریبه‌ها عادت ندارند و برای هر که به دیدن قلعه‌شان بیاید، لبخند می‌زنند. لبخند می‌زنند و می‌پرسند که می‌داند چه کسی و یا چه چیزی این کوه را به این شکل و شمایل در آورده است؟

نه دیو و نه شیر و نه نر اژدها

دودکش‌های جن با آن شمایل عجیب و غریب‌شان در میان توده عظیمی از سنگ و آهک و رس و... گیر افتاده بودند. فرسایش دست به کار شد و توده چند میلیون ساله را به تدریج دگرگون کرد تا از میان سنگ سخت، دودکش جن و تخت دیوها را بیرون بکشد. توده‌ای که لایه‌هایش همجنس نبودند. لایه سخت و مقاومی از ماسه سنگ یا سنگ آهک در بالا و لایه‌هایی سست‌تر از کنگلومرا(conglomerate)، در پایین. لایه مقاوم بالایی سنگین بود و سخت و لایه‌های پایین‌تر از کنگلومرایی بودند که از جوش خوردن مواد مختلف با سیمان رسی یا آهکی و سیلیسی تشکیل می‌شود و متعاقبا سست‌تر است و در دستان فرسایش نرم‌تر. ۲۰۰ تا ۶۰هزار سال پیش وزن لایه سخت بالا، ترک‌های عمودی روی تن لایه‌های سست‌تر پایین ایجاد کرد و باد و باران و برف مدت‌ها در میان این ترک‌ها و شکستگی‌ها آمد و شد کردند و شکستگی‌ها را بازتر کردند تا توده عظیم به ستون‌هایی منفرد و در کنار هم تبدیل شود. فرسایش ادامه پیدا کرد و به آن توده عظیم

آب و باد و باران دست‌به‌دست هم داده‌اند تا بهستان را دگرگون کنند و سال‌ها بعد دیگر اثری از آن و خاطراتش باقی‌نماند

شکل داد، اشکالی شبیه به بهستان. اشکالی عجیب که نام‌هایی غریب را به اصطلاحات زمین‌شناسان اضافه کرد. آنجایی که ستون‌ها از هم جدا بودند، نام «دودکش جن» یا ستون (pillar) گرفتند و آنجا که ستون‌ها آنقدر از هم جدا نبودند و عرض و طول‌شان بیشتر بود و یکپارچه‌تر به نظر می‌رسیدند، «تخت دیو» یا «هودو»(hoodoo). علیرضا امری کاظمی، زمین‌شناس سازمان زمین‌شناسی و اکتشافات معدنی ایران، «تخت دیو» و «دودکش جن» را به این سادگی تعریف می کند تا پیچیدگی‌های این پدیده شگفت‌انگیز ساده و قابل فهم شوند. تا به خیال همه و خصوص بهستانی‌ها آسوده شود که اجنه و دیو و اژدها هیچ نقشی در به وجود آمدن این پدیده نداشته‌اند. ماه‌نشان از این دودکش‌ها و تخت‌ها کم ندارد، کوتاه و بلند، کوچک و بزرگ. قشم و چابهار و فیروزکوه هم دارند، بندرعباس هم داشته ولی از بین رفته است. حالا ماه‌نشان بیشترین و عجیب و غریب‌ترین این پدیده‌ها را در خود دارد و بهستان باارزش‌ترینشان را. یک پدیده زمین‌شناسی تمام عیار که به همت بهستانی‌های قدیم به یک اثر ملی تبدیل و به شماره ۱۴۵۸ به فهرست آثار ملی ایران اضافه شده است.

تو گفتی برآمد یکی تیره ابر

اثر ملی بهستانی‌ها را آب‌های پر جنب و جوش قزل‌اوزن می‌شوید و با خود می‌برد تا تحویل سفید رود دهد و دریای خزر. آب‌های این رودخانه، وقتی باران می‌بارد، از پله‌ها بالا می‌آیند و داخل اتاق‌ها هم می‌روند و هربار چیزی را با خود می‌برند. چیزی را از قلعه‌ای که هزار سالی قدمت دارد و از پدیده‌ای که هزاران سال عمر دارد. باز هم آب و باد و باران دست به دست هم می‌دهند و شکل و شمایل بهستان را تغییر می‌دهند و آن‌را «دگر گون» می کنند. چند صد سال بعد دودکش جن‌ها و تخت دیوهای بهستان هم از بین خواهند رفت و جایی دیگر، شاید در همین نزدیکی، دوباره به وجود خواهند آمد، اما آیا دیگر کسی همت می کند دل سخت سنگ را بشکافد و برای خود پناهگاه یا هر بنای دیگری بسازد؟ چند صد سال بعد، دیگر اثری از بهستان و خاطراتش نخواهد ماند. بهستانی‌های جدید هم دیگر نیستند تا برای هر که به دیدن قلعه‌شان آمد، لبخند بزنند و با غرور از «گالا»ی روستایشان حرف بزنند. آب و باد و باران، بهستان را خلق کرده‌اند و خود آن‌را از بین خواهند برد، البته اگر حفاظت انسانی صورت نگیرد ■

{مردم‌شناسی}

دلیران نخلستان

اواخر تیر و اوایل مردادماه برای نخل‌داران بوشهر زمان رطب‌چینی است

طاهره رحیمی و محمد فاطمی/ عکس: محمد فاطمی

چیدن میوه‌های آتش

گزارش اختصاصی سرزمین من از برداشت یک محصول ایرانی

میوه های آتش
از این رساله دانه های خارک و رطب آویزان است و بوشهری‌ها به کل این خوشه‌ها پنگ می گویند. رطب چین دستش را داخل این پنگ‌ها می کند و دانه دانه رطب می‌چیند. البته این درخت چندان بلند نیست و از روی زمین هم می‌شود میوه‌هایش را چید

«از نخل افتاد و گردنش شکست. تا به بیمارستان برسانندش، فوت شد. برای چیدن رطب، بالای یکی از نخل‌های بلند وسط باغ رفته بود که روزی پدربزرگش در نخلستان کاشته بود.» این داستانی است کم و بیش تکراری، که هر سال در نخلستان‌های بوشهر و فصل برداشت محصول تکرار می‌شود و انگار گریزی از آن نیست. چرا که به‌خصوص در دو منطقه تنگستان و دشستان زندگی مردم با نخلستان و رطب و خرما چنان گره خورده که راه‌اصلی گذران زندگی بسیاری از محلی‌ها، تنها نخلستان است و محصولاتی که از آن به دست می آورند. این را از نام‌های گوناگون و متفاوتی که مردم بر نخل‌ها و محصولاتش می گذارند هم می توان فهمید. از کبکاب و خنزیری گرفته تا کنگا و قصب، اما برای غیر باغداران منطقه، نخل یک اسم بیشتر ندارد و محصولش هم همان یک خرماست.

آفتاب نزده که تنگستانی‌ها زنبیل، حصیر و داس‌هایشان را بار ماشین می کنند و راهی نخلستان و به قول خودشان باغ و مُحله می‌شوند. «زارخِدِر زارع» هم مثل بقیه، نیسان آبی را روشن می کند و راه می‌افتد. سر راه دو کارگری را که شب قبل با آنها سر قیمت به توافق رسیده بود، سوار می کند. از آن موقع که یادش هست، در این روزهای گرم تابستان در گرگ و میش صبح از جاده پیچ در پیچ به باغ پدرش رسیده بود. سال‌هاست که خودش مالک نخلستان شده و سال به سال درخت‌هایش تنومند و بلندتر می‌شوند.

به نخلستان زارع که می‌رسیم نکته جالبی می گوید: «برای غریبه‌ها تمام نخلستان‌ها شبیه به هم هستند، اما هر نخلداری از دور هم می‌تواند نخل‌های کوچک و بزرگ باغش را تشخیص دهد.» نیسان را داخل نخلستان خاموش می کند، بساط را گوشه‌ای از باغ روی حصیرها می‌ریزند و تا هوا گرم نشده دست به کار «چین کردن» رطب‌ها می‌شوند. زارخدر، اول از همه دست به کار می‌شود، آستین‌ها را بالا می‌زند، دستش را به یکی از همان نخل‌های بلند می گیرد؛ بسم‌اللهی می گوید و بالا می‌رود.

محصول در محصول

مردادماه، برای بوشهری‌ها چله بزرگ است و گرمایش هم گرمای خرماپزان. در گرمای ۵۰ درجه این منطقه از جنوب، میوه‌ها بر شاخه‌های نخل می‌رسد و بازارهای بوشهر پر از خارک، رطب و خرما می‌شود. اما از اواخر تیرماه است که نخلستان‌های منطقه بوشهر پررفت و آمد می‌شود؛ زمانی که «رطب‌چینی» فرا می‌رسد. تا محصول برای بوشهری‌ها به خرما برسد، راه درازی را طی می کند؛ اواسط تیرماه خارک می‌شود، اواخر این ماه رطب به دست می‌آید و خرما هم که محصول روزهای آخر مردادماه و اوایل شهریورماه است. اما بعد از خرما شدن هم هنوز تازه‌هایی در راه است؛ نوبت قصب یا خرمای خشک است در اواخر شهریورماه. درست است که مرداد، ماه گرما و آتش نور خورشید در بوشهر است، تیرماه هم برای خودش گرمای زیادی دارد و هوا هم کاملا شرجی است، اما همه نخل‌داران در همین روزهای گرم و شرجی است که رطب‌چینان را بالای درخت می‌فرستند.

این‌جا یعنی نخلستان زارخدر زارع، در اهرم است؛ مرکز شهرستان تنگستان که با بوشهر ۴۵ کیلومتری فاصله دارد، جایی که رطب‌هایش در کل استان معروف است. در این روزهای گرم تیرماه تقریبا همه اعضای خانواده نخل‌داران برای رطب‌چینی می‌آیند. هرچند که این روزها دیگر کارگران روزمزد جای بعضی اعضای خانواده را گرفته‌اند و مثل سابق همه برای رطب‌چینی به نخلستان نمی‌آیند، اما دختر و داماد زارع از بوشهر آمده‌اند تا کمک دستی برای چیدن رطب باشند. داماد زارع در راه رسیدن به نخلستان از روزهای گذشته رطب‌چینی تعریف می کرد: «تا همین چند سال قبل، تابستان که شروع می‌شد، همه به باغ می‌آمدیم و آخر تابستان هم می‌رفتیم؛ به قول معروف ییلاق می کردیم. با برگ و شاخه همین درخت‌ها کپر می‌ساختیم و سه ماه در باغ می‌ماندیم. چون هر ماهی از تابستان وقت چین کردن یکی از محصولات نخل است.» هر نخل‌داری بنا به بهترین محصولی که باغش می‌دهد، بیشترین سهم محصول را به یکی از انواع پحک، خارک، رطب، خرما و قصب اختصاص می‌دهد. زارخدر زارع، امسال هم بیشتر محصول نخل‌ها را رطب برداشت می کند.

تا همین چند سال قبل، تابستان که شروع می‌شد، همه به باغ می آمدیم؛ به قول معروف ییلاق می کردیم. با شاخه همین درختان کپر می‌ساختیم و سه ماه در باغ می‌ماندیم

نخل من کجاست؟

بیشتر اعضای خانواده سراغ چیدن رطب از نخل‌های کوتاه‌تر می‌روند. صاحب باغ و یکی از کارگرها پَرونگ‌ها را بر می‌دارند و آماده بالا رفتن از نخل‌های بلند می‌شوند. پَرونگ کمربند بافته شده بزرگی است که تنها به کمک آن می‌شود از نخل بلند بالا رفت. نخل‌هایی که ارتفاع آنها به ۱۰ متر هم می‌رسد. زارع، قلاب یکی از سرهای پرونگ را دور نخل می‌چرخاند و دو سر را در پهلوی خودش به هم وصل می کند. او و نخل داخل دایره پرونگ می‌مانند. برای بالا رفتن باید به این کمربند تکیه کرد، پاها را روی تنه و برآمدگی‌های تنه درخت گذاشت و مثل پله بالا رفت. این برآمدگی‌ها محل اتصال شاخه‌های هرس شده به تنه نخل بوده، که محلی‌ها به آن تاپول می گویند. هرقدر تاپول‌ها برآمده‌تر باشد، کار بالا رفتن هم ساده‌تر است. بدون تمرین و تجربه نمی‌توان حتی یک متر هم از آن بالا رفت. خوشه‌های رطب که محلی‌ها به آن «پنگ»

صعود خطرناک
شاید این رطب چین که با این همه دقت مشغول جدا کردن میوه‌ها از درخت است، حواسش نباشد که ممکن است چند لحظه بیشتر با مرگ فاصله نداشته باشد. پرونگ به کمر تا ارتفاع تقریبا ۱۰ متری بالا رفته و اگر پایش از تنه درخت جدا شود...



آماده فروش
باغدار بوشهری رطب های چیده شده را با دقت داخل سطل می‌چینند. احتمالا این‌ها را یا به بازار می‌برد یا در چپر کنار جاده به فروش می‌رساند. چون باراصلی رطب‌ها را در سطل‌هایی بزرگ پیش بنگاه‌دار خواهد برد

می‌گویند، در بلندترین نقطــه درخت و از زیر برگ‌های نخل بیرون آمده. دســتش را داخل شــاخه‌ای که خوشه میوه‌ها به آن آویزان است، می‌کند و یکی یکی رطب‌ها را جدا می‌کند و داخل سبد حصیری که به یکی از شاخه‌ها آویزان کرده، می‌ریزد. سبد که پر شــد، آن را از بنــدش گرفته و پایین می‌فرستد. فاطمه خانم، همسر زارخدر، سبد را می‌گیرد و داخل سطل‌های پلاستیکی خالی می‌کند. بعد از ۳۵ سالی که از ازدواجش می‌گذرد، کارش را خوب بلد است. سلطل را کنار بقیه سطل‌های پر شده کنار کپر می‌گذارد. اما کار زن‌ها در مراسم رطب‌چینی محدود به پر کردن سطل و چیدن رطب از درخت‌های کوتاه نیست. تا چند سال قبل زمانی که کارگر کم بود و باید رطب‌ها به موقع چیده می‌شد، بعضی زن‌ها هم از نخل بالا می‌رفتند. امروز کمتر زنی حاضر می‌شود این کار را بکند، آنها هم که این کار را خوب بلد بودند، دیگر توان بالا رفتن ندارند.

زارع، تمام رطب‌های درخت را که می‌چیند، با داس آخرین شــاخه خالی شده را هم می‌زند و پایین می‌آید. نخلی را در وسط نخلســتان که ارتفاعش به ۲۰ متر می‌رسد، نشان می‌دهیم و می‌پرســیم: «از آن هم بالا می‌روید؟» لبخند می‌زند: «نخل‌های آن طرف را خدابیامرز پدربزرگم کاشته بود و باید ۱۵۰ سال عمر داشته باشند. خیلی بلندند. جوان‌تر که بودم راحت‌تر می‌رفتم. اگر بیفتم، تمام کارهای باغ می‌ماند.» ساعت ده‌صبح است و رطب‌چین‌ها دست‌ها را می‌شویند تا کنار کپر چاشت بخورند. هوا رو به گرماست و فاطمه خانم سفره نان محلی، سبزی پرپنه (خرفه) و لیمو ترش زیر سایه نخل‌ها پهن کرده. این صبحانه میان باغداران خیلی محبوب است. همه دور سفره می‌نشینند و از وضعیت رطب امسال و نخل‌های انتهای باغ که هنوز چیده نشده حرف می‌زنند. صبحانه که تمام می‌شود فاطمه خانم چای می‌ریزد و می‌گوید: «توی این هوا فقط چای تشنگی را از آدم می‌گیرد.» نوشیدن چای که تمام می‌شود، همه سراغ باقی رطب‌چینی می‌روند، تقریبا تا ساعت دو بعدازظهر باید کار کنند. زارع، با پرونگ از نخل بلند دیگری بالا می‌رود. چند نخل آن طرف‌تر، یکی از نخل‌دارهای همسایه هم پرونگ به کمر است، چیزی می‌گوید و هر دو بلند می‌خندند. اینجا مرزی و دیواری میان نخلستان‌ها نیست. فقط خود اهالی نخلستان می‌دانند که باغ آنها تا کجاست.

نخل‌های نر و ماده

نخلستان‌های اینجا هر کدام اسمی دارند و برای خودشان هویتی؛ بعضی را مثل «عالی غلامی» و «گلچمن» به اسم صاحبانشان صدا می‌زنند، بعضی را بنابر موقعیت باغ به اسم‌هایی مثل «فرتُل» (تل بلند) یا «جای باغ» می‌شناسند و بعضی را هم «بند سی ســی» می‌نامند که نامش را از یکی از نخل‌های بزرگ باغ گرفته‌اند. نخلستان‌های اهرم، معمولا بین ۵۰ تا ۶۰هزار درخت و به قول زارع «بنه مو» دارند. حتی محصولات باغ‌های همسایه هم ممکن است متفاوت از هم باشند، چه برسد به محصولات تمام منطقه. زارخدر زارع می‌گوید: «توی استان بوشــهر چند منطقه مهم برای نخلستان داریم، تنگستان، دشتستان، آبپخش، تنگ ارم و فاریاب که هر کدام از این نخلستان‌ها به غیر از محصولاتی که با همه جا مشترک دارند، محصولی هم دارند که مخصوص خودشان است؛ مثلا در نخلستان‌های منطقه تنگ ارم و فاریاب بیشتر محصولات نخل‌ها به شکل قصب یا همان خرمای خشک برداشت می‌شود. اینجا هم بیشتر محصول را رطب برداشت می‌کنند. دشتستان همیشه بیشتر از تنگستان محصول می‌دهد، اما کیفیت محصولات ما بهتر است.»

فقط ده درصد نخل‌های یک نخلستان نر است، اما اینقدر این درخت‌های نر و ماده به هم شبیه‌اند که فقط خود نخل‌دارها می‌توانند آنها را از هم تشخیص دهند

بوشهری‌ها برای انواع نخل اسامی مختلفی دارند. حدود ۹۰ درصد درخت‌های اهرم از نوع نخل کبکاب است که رطب و خرمای این نوع نخل معروف‌ترین محصول منطقه است. به درخت‌های غیر کبکاب خاصه می‌گویند و بِریم، شیخالی، شهابی، شکر، گنتار، سمرون و خنیزی از انواع آنهاست. هر نخلی بین ۱۰۰ تا ۱۵۰ سال عمر می‌کند و تقریبا هشت سال پس از آنکه کاشته شد، به محصول‌دهی می‌نشیند. اگرچه زمان به شکوفه نشستن درخت‌ها بستگی به گرمای هوا و میزان آبی که به پای آنها می‌رود دارد اما باغ زارع مثل نخلستان دیگر تنگستانی‌ها بهمن و اسفند به شکوفه می‌نشیند. محلی‌ها به شکوفه نخل طاره می‌گویند. تقریبا ده روز بعد از آنکه نخل‌ها طاره کردند و باز شد، زمان گرده‌افشانی و بارور شدن درخت‌ها فرا می‌رسد. اما نخل معمولا به شکل طبیعی گرده‌افشانی نمی‌کند و باید به صورت دستی این کار را کرد یا به قول محلی‌ها بو داد. طاره باز شده نر را داخل خوشــه‌های درخت‌های ماده می‌گذارند و درخت ماده بارور می‌شود. این کار تقریبا ده روز بعد از به شکوفه نشستن درخت‌ها شروع می‌شود که دیگر چیزی شبیه میوه جای طاره را گرفته. یکی از رطب‌چین‌های نخلستان زارع که سبدش را داخل سطل کنار چپر خالی می‌کند، می‌گوید: «وقتی برگ طاره‌ها ریخت، تبدیل به پحک می‌شود. برای آنکه درخت را بو بدهیم یک پحک نر بر می‌داریم، بالای یکی از درخت‌های ماده می‌رویم و آن را داخل یک پنگ (خوشه) ماده که پر از پحک است، می‌گذاریم. بعدش با برگ نخل یا «پیش» این کار را می‌کنیم.» اما همه درخت‌ها را هم نمی‌توان به شکل دستی بارور کرد و به خاطر ارتفاع آنها جریان باد این کار را انجام می‌دهد و کسی برای بارور کردن آنها خطر نمی‌کند.

فقط ده درصد نخل‌های یک نخلستان نر است، اما اینقدر این درخت‌های نر و ماده به هم شبیه‌اند که فقط خود نخل‌دارها می‌توانند آنها را از هم تشخیص دهند. اما یک راه ساده تشخیص دادن، بچه نخل‌هایی هستند که از تنه درختان ماده رشد می‌کنند و محلی‌ها به آنها دیمیت می‌گویند. دیمیت‌ها را بعد از آنکه کمی بزرگ شدند، از تنه درخت ماده جدا می‌کنند و در خاک می‌کارند تا تقریبا هشت سال بعد خودشان به محصول‌دهی می‌رسند. اما هنوز بعد از بو دادن، یک مرحله دیگر هم باقی مانده؛ وقتی پنگ پحک‌ها (خوشــه

میوه نخل) بزرگ و زرد و قرمز شد و در حال تبدیل شدن به خارک است، سنگین می‌شود. ممکن است وزنش آنقدر زیاد شود که شاخه را بشکند و زمین بیفتد. به همین خاطر نخل‌داران آنها را «کنه» می‌زنند. بعضی هم به این مرحله «کر کردن» می‌گویند. باید باز هم از نخل بالا رفت و با داس روی شاخه‌های کلفت درخت حفره‌ای درست کرد و خوشه‌های سنگین و پر از میوه را روی آنها گذاشت. قبل از چیدن محصول نخل، این آخرین باری است که صاحب نخلستان یا مردانی که برای کار استخدام شده‌اند، از درخت‌های بلند بالا می‌روند.

احتیاط، خطر سقوط!

قد یک درخت نخل حدود هفت تا ده متر است، اما نخل‌هایی هم هستند که ارتفاع‌شان به ۳۵ متر می‌رسد. البته این روزها کسی چندان جرات بالا رفتن از نخل‌های بلند را ندارد.

تقریبا هر سال فصل چیدن محصول می‌شنویم که یکی از نخل افتاده و مرده، حالا این غیر از آنهایی است که می‌افتند و خدا را شکر، خوب می‌شوند

به‌خصوص جوان‌هایی که به عنوان کارگر برای چیدن محصول ساعتی استخدام می‌شوند که اصلا خطر نمی‌کنند. ۱۵ هزار تومان برای هشت ساعت رطب‌چینی، آنقدر زیاد نیست که آنها را برای بالا رفتن از این درخت‌های بلند وسوسه کند. یکی از کارگرها می‌گوید: «تقریبا هر سال فصل چیدن محصول می‌شنویم که یکی از نخل افتاده و مرده، حالا این غیر از آنهایی است که می‌افتند و خدا را شکر، خوب می‌شوند. چند سال قبل یکی از عموهایم از نخل افتاد و گردنش شکست تا برسانیمش بوشهر فوت کرد. کسی که از بالای نخل‌های بلند و به پشت بیفتد، حتما قطع نخاع می‌شود، اما اگر از درخت‌های کوتاه‌تر بیفتی ممکن است، دست و پایت بشکنند.»

بیشتر، خود پیرمردهای صاحب باغ‌اند که هنوز هم از درخت‌های بلند بالا می‌روند و خطر می‌کنند چون رزق و روزی‌شان به همین میوه‌های قرمز و قهوه‌ای بستگی دارد که اگر

کسی آنها را نچیند، همان بالا روی نخل خشک می‌شوند و می‌مانند. زارع می‌گوید: «با اینکه در یک جاهایی از منطقه برای چیدن میوه نخل از بالابر استفاده می‌شود، اما نمی‌ارزد که بالابر بخرید چون بعضی نخل‌ها آنقدر بلندند که بالابر هم جواب نمی‌دهد و باز هم میوه درختان بلند نچیده می‌ماند. غیر از این، خرید یا حتی اجاره آنها هم گران است و با پولی که از فروش رطب و خرما دستمان را می‌گیرد، گرفتن این بالابرها خیلی صرف نمی‌کند.»

تنها، کنار چپر

آخرین مرحله از چین کردن نخل‌ها، فروش محصولات است. فروش میوه‌های نخل به شکل رطب بیشتر مقرون به صرفه است. به همین خاطر بیشتر نخل‌داران ترجیح می‌دهند که رطب بچینند. به قول زارخدر زارع، رطب با برکت‌تر هم هست. چون رطب آبدارتر از خرما و سنگین‌تر است. می‌گوید: «نخلی که رطبش ۳۵ کیلو باشد، اگر دیر چینش کنیم و خرما شود، بیشتر از ۳۰ کیلو محصول نمی‌شود. شیره‌اش خشک می‌شود و بعضی هم که زودتر رسیده‌اند خشک می‌شوند و از درخت می‌افتند.» جدای از تفاوت‌های میوه رطب و خرما، فروش آنها هم راحت‌تر است. نخل‌داران همه



بفرما رطب تازه
مرد آرام با سبد و پرونگ به طرف نخل‌های جوان می‌رود. این درخت‌های جوان امسال حسابی محصول داده‌اند. پنگ‌ها آنقدر سنگین شده که از ترس شکستن آنها را کنه زده‌اند، یعنی به شاخه‌های کلفت دیگر تکیه داده‌اند

محصولات رطب را یک جا به عامل می‌فروشند و پولش را هم یکجا، دو سه ماه بعد تقریبا در شهریور و مهرماه تحویل می‌گیرند.
رطب‌ها را سطل سطل تحویل بنگاهی می‌دهند و می‌گیرند. از همان جا رطب‌ها را به سردخانه می‌برند و بسته‌بندی می‌کنند. اما خرماها چون خشک‌تر هستند، در نخلستان و زیر درخت‌ها داخل کارتون می‌شوند و خود باغدارها آنها را به میدان می‌برند یا لب جاده و کنار چپرها به فروش می‌رسند. به همین خاطر پول فروش خرما چندان به چشم نمی‌آید. هر نخل به طور متوسط در هر سال بین ۳۵ تا ۵۰ کیلو میوه می‌دهد. اگر هر نخلستان حدود ۶۰هزار نخل هم داشته باشد و همه آنها هم محصول خوب دهند، در هر سال هر نخلستان تا ۲۰۰ تن میوه می‌دهد. اما در چند سال اخیر هم به دلیل کم‌آبی و هم گرد و غبارهای منطقه جنوب، برداشت محصول چندان رضایت‌بخش نبوده. هر محصولی که از درخت‌ها به دست بیاید، بد یا خوب، بهترین‌ها و آنها که له نشده‌اند به بازار فرستاده می‌شوند یا در کنار کپرها و لب جاده به فروش می‌رسند. اما رطب‌های نه چندان سالم راهی آشپزخانه باغداران می‌شوند.

نوشابه با طعم رطب

ارتباط مردان باغدار با نخل، رطب و خرما با پایان فصل چین که تمام می‌شود، نوبت به زنان می‌رسد؛ پس از اتمام کارهای باغ، برای زنان باغدار بوشهری تازه آغاز ماجراست. کلوچه، حلوا خرما و رنگینک از معروف‌ترین خوردنی‌های مرتبط با رطب است که زن‌های تنگستانی در خانه درست می‌کنند. علاوه بر این خوراکی‌های مشهور، خرما را خشک هم می‌کنند تا در فصل‌هایی که رطب تازه در دسترس نیست، از آن استفاده کنند. بخشی از خارک‌های نه چندان مرغوب را هم می‌پزند. این خارک پخته‌ها خشک هستند و در فضای باز هم فاسد نمی‌شوند. اما متفاوت‌ترین محصول نوشیدنی مرتبط با نخل، نوعی آبمیوه و نوشابه به اسم کسدی است که از قصب و در کارخانه‌های خارج از بوشهر ساخته می‌شود و یکی از خوشمزه‌ترین نوشابه‌ها هستند. اصولا باغداران بوشهری هیچ محصولی را که مرتبط با نخل باشد، بدون استفاده نمی‌گذارند. لیف و تاپول را در آتش می‌ریزند، با برگ و پیش‌های درخت زیرانداز و حصیر می‌بافند. از شاخه و تنه درخت در نخلستان چپر می‌زنند. حتی خارک‌های بی‌طعم هم در آنجا بدون استفاده نیستند و آنها را برای گوسفندان می‌ریزند. نخل برای نخل‌دارها همه زندگی‌شان است. نه تنها در ماه‌های مختلف و با تنوعی شگفت‌انگیز، میوه‌های متفاوتی می‌دهد که هر کدام‌شان قدر و منزلتی خاص خود دارند، بلکه از همین میوه‌ها خوراکی‌ها و نوشیدنی‌های مختلفی به‌وجود می‌آید تا بازارشان همیشه گرم بماند ■



این منم، کوروش
مجسمه متحرک کوروش‌بزرگ در تمام مدت اکسپو در صحنه حضور داشت. مثل بقیه کسانی که همراه او از دل تاریخ بیرون آمده بودند، بی‌حرکت می ایستاد، بعد آرام چند قدمی راه می‌رفت. گاهی هم چینی‌هایی را که به خیال سنگی بود مجسمه ، دستی‌بر آن می کشیدند، می ترساند. اما جالب آنجاست که در نبود اطلاع رسانی تقریبا هیچ بازدیدکننده‌ای نمی‌دانست این مرد تاجدار با آن عصا در دست همان کوروش‌بزرگ است

{ گردشگری }

مردان پارسی و سرزمین اژدها

اکسپوی جهانی شانگهای با حضور ۱۸۹ کشور جهان از ۱۱اردیبهشت برای شش ماه در شانگهای چین برپاست

حسین کلهر

زرتشت، کورش، آرش کمانگیر، ابن سینا و حتی سربازان هخامنشی هم آمده اند. هزاران کیلومتر دورتر از ایران. در آن سوی قاره کهن. در گوشه ای از غرفه، مردان خراسانی رقص چوب می کنند، چند کره ای پشت دار قالی نشسته اند و از طبقه بالا بوی شعله زرد می آید. اینجا اکسپوی ۲۰۱۰ شانگهای در چین است که قرار است فرهنگ ۷۲ ملت جهان را طی شش ماه معرفی کند. نمایشگاهی جهانی که اگرچه هزینه‌ای بیشتر از المپیک پکن را به دولت چین تحمیل کرده، اما سکوت خبری عجیب و غریبی که شاید به خاطر حاشیه‌های جام‌جهانی بود، نتوانست آن‌طور که باید آن را در ایران رسانه ای کند. این نمایشگاه طبق روال سابق، اول ماه می (۱۱ اردیبهشت‌ماه) امسال و با شعار «شهر بهتر، زندگی بهتر» آغاز شد و ۱۸۴ روز هم ادامه خواهد داشت. پیش‌بینی می شود، طی این مدت ۷۰ میلیون نفر به سراغ تماشای آن بروند و به این ترتیب یکی از رخدادهای مهم گردشگری سال رقم بخورد؛ رویدادی که هر شش سال یک بار برگزار می شود و قرار است دور بعدی آن در سال ۲۰۱۶ در ایتالیا در شهر میلان برگزار شود. حضور ۱۸۹ کشور و ۵۷ سازمان بین‌المللی باعث شده اکسپوی شانگهای در تاریخ ۱۵۹ ساله برگزاری اکسپو، رکورددار شود؛ اکسپویی که با دیدن آن انسان حس می کند به موقعیتی پرتاب شده که انگار قرن‌ها با موقعیت فعلی‌اش فاصله دارد. تاریخ برگزاری نخستین اکسپو به سال ۱۸۵۱ بر می گردد. «نمایشگاه بزرگ دستاوردهای صنعتی تمام ملت‌ها» در کریستال پالاس، در هایدپارک لندن برگزار شد. نام این نمایشگاه را شاهزاده آلبرت همسر ملکه ویکتوریا انتخاب کرده بود. با وجود آنکه این نمایشگاه تنها برای عرضه پیشرفت‌های صنعتی طراحی شده بود، اما توانست بر جنبه‌های دیگری همچون فرهنگ و هنر، روابط بین ملت‌ها و گردشگری هم تاثیر بگذارد. با وجود تعداد زیاد غرفه های نمایشگاه، حداقل یک ماه وقت لازم است تا یک بازدید کننده بتواند تمام اکسپو را تماشا کند. کره جنوبی در بین غرفه های آسیایی بهترین بود. هم به لحاظ معماری قوی و هم هماهنگی با محتوای اصلی اکسپو. چین میزبان هم بهترین مکان، یعنی نزدیک رودخانه هوآینگ هو را به خود اختصاص داده و سنگ تمام گذاشته بود. اما بهترین غرفه در کل نمایشگاه، غرفه انگلستان بود؛ تلفیقی از معماری و تخیل. ایتالیا بیش تر از آنکه به بناها و آثار هنری بزرگ بپردازد، بر خرده فرهنگ ها، هنر موسیقی و آشپزی ایتالیایی تمرکز کرده بود. اما طراحان غرفه ایران با وجود تمام پتانسیل های فرهنگی ایران، به نمادهای تکراری اکتفا کرده بودند. غرفه ایران شامل دو طبقه و معماری هم معماری صفوی بود. همین که وارد غرفه می شدید دو سرباز هخامنشی به استقبال می آمدند. یک فرش در حال بافت در یک طرف غرفه بود و هر بازدید کننده‌ای می توانست یک گره بر آن بزند. در جای دیگری از غرفه هم ماکتی از ماهواره امید نصب شده بود. در طبقه بالا هم بستنی سنتی، شعله زرد و فرش فروخته می شد. کل غرفه به سه قسمت تقسیم می شد: ایران گذشته؛ ایران امروز؛ ایران آینده. ایران گذشته ملت ایران و تمدن آن را معرفی می کند، ایران امروز باز هم به گنج های باستانی و میراث فرهنگی آن می پردازد. اما از ایران آینده در این غرفه خبری نبود. یکی از بازدید کنندگان ایرانی اکسپو می گفت:«با وجود غرفه های متنوع و جذاب کشور هایی مثل آلمان،اسپانیا حتی کشور های آفریقایی ما فقط به خاطر رودربایستی به غرفه خودمان هم سری زدیم.» اما با وجود تمام ضعف های غرفه ایران پرفرمنس سکوت یکی از بخش های جالب غرفه ایران بود. چهار هنرمند ایرانی با گریم و لباس کورش، داریوش، آرش کمانگیر و ابن سینا به صورت صامت در غرفه ایران حرکت می کردند و بازدید کنندگان برای گرفتن عکس یادگاری سراغ آنها می رفتند.

سفر نخل ▼
این ساختمان که شبیه کشتی در حال تعمیر است، نمای بیرونی غرفه عربستان است. عربستان برای تجهیز غرفه‌اش با کشتی تعداد زیادی نخل به اینجا آورده. تمام محوطه داخلی غرفه از نخل پوشیده‌شده و چند شاخه نخل هم از بالای کشتی بیرون‌زده. غرفه‌های کشورهای عربی و از جمله عربستان بهترین مولتی‌مدیاهای نمایشگاه را برای معرفی خودشان عرضه کردند

آسیاب حصیری >
غرفه اسپانیا به عنوان غرفه برتر در نمایشگاه انتخاب شد. همان‌طور که از صف ورودی غرفه معلوم است، مردم شانگهای برای ورود به داخل غرفه باید حدود سه ساعت در صف می‌ایستادید. مولتی‌مدیای سه‌دقیقه‌ای که در یکی از سالن‌های این غرفه پخش می‌شد، یکی از جذاب‌ترین بخش‌های غرفه اسپانیایی‌ها بود. در عرض سه دقیقه فرهنگ اسپانیایی از جشن گوجه‌فرنگی گرفته تا مسابقه گاوبازی و اسب‌های دونده را نشان می‌داد. با دویدن اسب‌ها، زمین زیر پای حاضران در غرفه هم می‌لرزید







ماهیگیری در هواینگ هو ▲
این کلبه بزرگ هم نمای بیرونی غرفه ویتنام است که طراحان آن سعی کرده‌اند، از کلبه‌های چوبی و سنتی ماهیگیران ویتنامی در ساخت و معرفی فرهنگ ویتنام استفاده کنند. در ساخت این غرفه از چوب های بامبو و مواد قابل بازیافت استفاده شده





خانه کاغذی >
این نمای بیرونی غرفه لهستان است. در گوشه‌ای از آن هم می‌توانید پرچم این کشور اروپای شرقی را ببینید. غرفه لهستان هم مثل غرفه‌های بیشتر کشورهای اروپایی از مواد قابل بازیافت ساخته‌شده بود. نمای این ساختمان حسی از کاغذ و مقوای فشرده دارد، اما در ساخت بدنه آن از موادی استفاده‌شده که توانایی نگهداری تجهیزات ساختمان و بازدیدکنندگان را داشته باشد

بزرگ‌ترین عروسک دنیا >>
تنها در غرفه اسپانیا می‌توانستید سراغ بزرگ‌ترین عروسک متحرک دنیا را بگیرید. چرا که یکی از شعارهای اسپانیا در نمایشگاه، زندگی بهتر برای کودکان بود. این عروسک می‌توانست گریه کند و بخندد و دست و پایش را تکان دهد. مردم شانگهای هم فرصت را از دست نمی‌دهند و مشغول عکاسی‌اند



دوباره نگاه کن

تا قبل از آغاز به کار اکسپو تمام محوطه این سمت رودخانه، منطقه صنعتی بود که دولت چین حدود ۱۰۰ کارخانه قدیمی این منطقه را خرید و با تخریب آنها اکسپوی شانگهای را خلق کرد. آن دودکش بزرگ سمت راست عکس که در آن طرف رودخانه پیداست، متعلق به یکی از همان کارخانه های قدیمی است که البته دولت چین نتوانست آن را تخریب کند و در نهایت آن را تبدیل به یک دماسنج بزرگ کرد. کادری که در عکس می بینید به بلوار نمایشگاه معروف است و ساختمان سفینه مانند هم محل ساختمان های اداری اکسپواست که دفتر حدود ۵۷ نهاد بین المللی از جمله سازمان ملل در داخل آن قرار دارد

< معبد دانه های مواج
انگلیسی ها اسم غرفه شان که نمای بیرونی آن مثل یک بلندگوی بزرگ بود را معبد دانه های مواج گذاشته بودند. البته به نظر بسیاری این غرفه مثل یک کامپیوتر یا یک پردازشگر بزرگ بود. این نما که در ساخت آن از فیبرهای نوری استفاده شده با نورپردازی های زیبا در شب، یکی از زیباترین نقاط نمایشگاه است

۷ آرامش اسکاندیناوی
اینجا در گوشه‌ای از غرفه کشور دانمارک می‌شد از هیاهوی اکسپو برای دقایقی جدا شد و همراه با مرد داخل استخر به آب رنگین خیره ماند







فوتبال در اکسپو ۸
یکی از ابتکارات برزیلی‌ها در این نمایشگاه استفاده از فوتبال به عنوان یکی از مشخصه‌های کشور برزیل است. چمن سبز و عکس زمین فوتبال یکی از نکاتی بود که فکر یک بازی فوتبال را در سر بازدیدکنندگان می انداخت







بنای صفوی >
اینجا نمای بیرونی غرفه ایران در دو طبقه است. در طبقه پایین باید از نمایشگاه و جذابیت های ایران سراغ می گرفتید و طبقه بالا فروشگاه و فرش فروشی بود. یکی از نکات جالب غرفه ایران برای بازدیدکنندگان چینی این بود که بر خلاف سایر غرفه‌ها که طراحان آن از ابتدای ورود به غرفه تا پایان تماشای سالن برای حاضران برنامه ریزی کرده بودند، بازدیدکنندگان غرفه ایران، پس از ورود به غرفه می توانستند به هرجایی از سالن‌ها سرک بکشند

جمع شاعرانه >>
نمی شود مطمئن بود، اما آنکه دستش کتاب است حافظ شیرازی و آنکه نوشته‌هایش را روی سینه گذاشته ابن سیناست. آن طرف تری با کشکولش هم احتمالا عطار نیشابوری است. اگرچه جمع شعرا و اهالی فرهنگ به خصوص در روزی که به ایران اختصاص داشت، جمع بود، اما حتی خود ایرانی‌های حاضر در غرفه ایران هم نمی‌دانستند که این مجسمه های متحرک کدام یک از بزرگان ایرانی است و بازدیدکنندگان فقط به عکاسی در کنار آنها اکتفا می کردند



{سفره ایرانی}

قصه نان سنگی

سنگک یکی از قدیمی ترین نان‌های ایرانی است که دست کم از دوره صفوی تاکنون شیوه پخت آن بدون تغییر مانده

فاطمه علی‌اصغر، طاهره رحیمی

عکس: آذین زنجانی

حمام آتش

آن سنگک‌های ته تنور فعلا بر سنگ‌های داغ خوابیده‌اند تا نوبت بیرون آمدن شود. شکل سنگک که مانند درِ تنور است، به شاطر کمک می‌کند تا به‌راحت‌ترین شکل نان‌ها را درون تنور بگذارد و بیرون آورد/عکس: آذین زنجانی

میراثی برای تمامی فصول

سرگذشت یک خوراکی که از قرن‌هاست پای ثابت سفره ایرانی‌هاست

هنوز در آن کوچه تنگ، توی چهارچوب مغازه با دیوارهای گلی، مردی ایستاده، دم‌به‌دمِ آتش. مرد چانه می‌زند، با خمیر و آن را هل می‌دهد روی سنگریزه‌های داغ. نان‌ها روی پیشخوان چوبی می‌سرند. بوی نان تازه می‌پیچد. آدم‌های آشنا صف شده‌اند و چاق سلامتی می‌کنند. این تصویر آشنا برای بسیاری از ایرانیان حالا، مشغول رخت بربستن از شهرهاست. زود گذشته یا دیر، حالا خاطره‌های پدر و پدربزرگ رنگ باخته‌اند. شاهدان زنده، تنها تصاویرند. نانوایی‌ها زیاد است اما دیگر از نانوا، تنور داغ و رایحه خوش و داغی دست‌سوز خبری نیست. نانوایی سر کوچه هم شده فانتزی. هرچند آرد غنی شده دارد و ویتامین و سبوس اما نانی نیست که لذت خوردن کله پاچه و دیزی و کباب را بشود با آن تجربه کرد، بشود سر سفره عقد گذاشت و برکت را به زوج‌های جوان هدیه داد.

جان قدیمی‌ها بود و نان سنگک. اصلا بدون سنگک،آن هم از نوع خشخاشی، طعم غذا به دل نمی‌نشست. به بعضی‌ها هم که خیلی پایبند آداب بودند، بر می‌خورد که کنار ریحان و کباب، نانی به جز سنگک سر سفره باشد. امکان نداشت که اگر کسی تکه نانی روی زمین ببیند، نبوسد، بر چشمش نگذارد و گوشه دیوار یا بر بلندی جایش ندهد. این عرف کم و بیش تا امروز هم باقی مانده و نان هنوز هم حرمت دارد. شاید احترام و عزت نان در میان مردم به خاطر قرن‌ها حضور طولانی آن به عنوان قوت غالب ایرانی‌ها باشد. اگرچه خیلی از آن روزها نگذشته، خیلی از قدیمی‌های اصیل دیگر نیستند. ولی هنوز در خاطرات جمعی ما این خاطره مانده است.

می‌گویند روزی یکی از پادشاهان قدیم، بیمار می‌شود. طبیب برای شفای او نانی تجویز می‌کند که روی سنگریزه‌های داغ پخته شده باشد. خدم و حشم دست به کار می‌شوند. سنگریزه پهن می‌کنند، زیرش آتش می‌افروزند و برای آنکه یک رویش ناپخته نماند، برمی‌گرداندند تا کامل پخته شود. این داستان مستند نیست اما به روایت‌های گوناگون در کتاب‌های تاریخچه نانوایی آمده است. تنها منبع مستند درباره سنگک جمله‌ای از کتاب «برهان قاطع»، نوشته شده در اواسط دوره صفوی است که سنگک را نانی می‌داند که: بر سنگریزه‌های داغ پخته شده باشد.» اما آنچه معلوم است این شیوه پخت از دوره قاجار تا امروز بی‌تغییر باقی مانده است.

صابون، شاطر، سنگک

«خیلی فرقی نکرده سنگک را قدیم‌ها هم همین‌طور می‌پختیم، فقط الان راحت‌تر شده» اکبر مهربان، شاطر و دکان‌دار یکی از سنگکی‌های مرکز تهران می‌گوید که ۳۳ سال قبل کارش را در یکی از سنگکی‌های میدان اعدام(محمدیه فعلی) آغاز کرده. پشت پیشخوان دکانش نشسته و مشتری که می‌آید با آنها سلام و علیک می‌کند و نان دستشان می‌دهد. ساعت نه صبح است اما اکبر شاطر و دو همکارش برای زدن خمیر از ساعت چهار و نیم بیدارند. خمیرگیر، آرد، آب و نمک را در «تشتک خمیری» می‌ریزد و تا نیم ساعت آن را می‌زند. نیم ساعتی که گذشت، مایه خمیر را اضافه می‌کند. بعد از یک ساعت و نیم، وقت چانه گرفتن است. اکبرآقا می‌گوید: «قدیم که این خمیرزن‌های ماشینی نبود، باید دو نفر خمیرگیر از ساعت دو صبح بیدار می‌شدند و خمیر را آن‌قدر می‌زدند و به قول معروف «شست بر» می‌کردند تا خمیر وربیاید. بعد می‌گذاشتند تا برسد و ور آید. چون هرقدر خمیر بیشتر بماند، نانش پفکی‌تر می‌شود.» یک تفاوت شیوه پخت سنگک در قدیم و امروز استفاده از موادی است که خمیر را به اصطلاح می‌رساند. قدیم‌ترها برای این کار از خمیرترش استفاده می‌کردند که کار خود سنگکی‌ها بود اما امروز به جای درست کردن خمیرترش باید مایه خمیر را خرید. اکبرآقا اضافه می‌کند: «خمیر ترش روی آردهای امروز جواب نمی‌دهد چون کیفیت آردها پایین آمده و نان را سفت می‌کند. قدیم آردها بهتر بود. حالا نمی‌دانم گندم‌ها بد شده یا به خاطر کارخانه است.» تنور سنگکی بیشتر از ۱۵-۱۴نان ظرفیت ندارد و به همین خاطر بر خلاف نانوایی‌های بربری یا تافتون که میزی دارند که همه چانه‌ها را در آن صاف می‌کنند،در سنگکی باید دانه دانه چانه گرفت و روی همان «پارو» صافش کرد و بعد داخل تنور هلش داد. شاطر که نان را صاف کرد، همکار «نان‌درآر» او مشتی کنجد برمی‌دارد و روی خمیر می‌پاشد. شاطر این پا و آن پایی می‌کند، پارو را از تکیه‌گاهش برمی‌دارد و نان را بر سنگ‌های داغ می‌خواباند. اکبرآقا با چشم اشاره‌ای به شاطرش می‌کند: «دستش ترازوست. همه چانه‌ها را اندازه هم می‌گیرد.» از ابتدای تنور شروع به گذاشتن خمیر می‌کند، یک طرف تنور که رسید و هفت، هشت نانی تا بالای تنور که چید، وقت کار نان‌درآر است. با «سیخ» نان‌ها را طرف خودش می‌کشد و بر می‌گرداند. بعد «دوشاخه» بر می‌دارد و روی «منبر» و جلوی مشتری می‌اندازد. نان‌درآر مسؤول گرمای تنور و صاف کردن سنگ هم هست. تقریبا بعد از هر دور کار تنور، «سنگکوب» (چوب پارو مانند که سری قطور و پهن دارد) را صابون می‌مالد و داخل تنور آن را چند بار جابه‌جا می‌کند. هر از گاهی هم دستش را طرف شیر گاز می‌برد و با احتیاط و دقت، گرمای تنور را کم و زیاد می‌کند. اکبرآقا می‌گوید: «سنگکوب را روی سنگ‌ها می‌کشیم که کف تنور صاف شود و نان‌ها صاف پخته شوند. غیراز اینها اگر چوب صابونی را روی سنگ نکشیم، نان به سنگ‌ها می‌چسبد. تنور هم سرد می‌شود. البته الان همه تنورها گازی شده اما قدیم‌ها اگر نان‌درآر تندتند این کار را نمی‌کرد، تنور سرد و نان‌ها هم خراب و نیم‌پز می‌شد.» اگرچه

رسم است که از قدیم سنگک را سر سفره عقد می‌گذاشتند و گاهی بر آن می‌نوشتند: مبارک باد این عیش مظفر به حق نوجوان شهزاده اکبر

در داستان پخت نان سنگک اکبر آقا شاطر تفاوت چندانی بین شیوه پخت نان در قدیم و جدید نیست اما دست‌کم آنچه از شکل و شمایل سنگکی‌های قدیم تعریف می‌کند، معماری و بنای این نانوایی‌ها تا امروز بسیار تغییر کرده است.

سنگک شش طاقی

شکل ساختمان سنگکی‌های امروز، البته نه آنها که بنایشان از قدیم یادگاری مانده است، تفاوت چندانی با بقیه نانوایی‌ها حتی با مغازه‌های دیگر ندارد. بیشتر شبیه اتاقی مستطیل هستند که به دستور اداره بهداشت تا سقف کاشیکاری شده‌اند. معمولا روبه‌روی ورودی این دکان‌های تازه‌ساز، تنور و ورودی مثلث



نان‌پولدارها

سنگک امروز از گران ترین نان هاست، همین تازگی ها هم یکی از سنگکی های شمال تهران به جرم گران فروشی تعطیل شد. اما اگر دلیل قیمت بالای آن را از خود سنگکی ها بپرسید، قیمت بالای آرد را علت آن می دانند/عکس: آذین زنجانی

ساخت تنور فقط از پس تنورسازان ماهر برمی‌آمد. اگر دود می‌کرد یا دمای آن یکدست نبود، پیش می‌آمد که تنور را خراب می‌کردند و از نو می‌ساختند

شکلش قرار دارد. سـمت چپ تنور تشـتک خمیر زنی و تغار خمیر قرار دارد که هر دو متحرک و فلزی شـده‌اند و در سمت راسـت تنور هم راه کوچکی به انبار آرد و محل استراحت نانوا و شاطرهاست. پشت پیشخوان یا منبر معمولا دکاندار و صاحب مغازه می‌نشـیند. مردم هم بیرون و در پیاده‌رو صف می‌بندند و منتظر می‌مانند. اما در قدیم سنگکی معماری خودش را داشت. مثل بسیاری از مغازه‌ها سقف سنگکی‌ها هم طاق ضربی داشـت و علاوه بر طاق‌های کوچک دو طاق ضربی آجری و گنبدی داشت که در زیر یکی تنور را می‌ساختند و در زیر دیگری شاطر و نان‌درآر می‌ایستادند. دست‌کم در دوره قاجار و پهلوی معمولا نانوایی‌های سنگکی از شش قسمت تشکیل می‌شد:

طاق اول یا «پاچال» که مدخل دکان بود و مشـرف به بازار و خیابان جای منبر، پیشخوان و دکاندار زیر آن بود. پاچال نه روبه‌روی در ورودی که در سمت چپ آن بود. آن زمان‌ها که نان را نه دانه‌ای که بنا بر وزن می‌خریدند، یک ترازو شاهنگی هم روی این پیشخوان بود که نان‌ها را می کشید. صحن دوم در زیرطاق دوم جا داشت و محل منبر و سکوی سنگی بود و مشـتری. مشتری‌ها برای گرفتن نان در آن می‌ایستادند و بر خلاف امروز داخل نانوایی می‌رفتند. نان‌درآر، سنگک را روی این منبر می‌انداخت و مشتری نان را روی این سـکو، سرد و سنگ‌ها را از روی نان جدا می‌کرد و قبل رفتن دم پیشخوان می‌رفت و پول نان را به دکان‌دار می‌داد. طاق سوم یا «چاله سیخ» که روبه‌روی تنور بود. چیزی شبیه سنگ‌هاون بزرگ در زیر این طاقی داخل زمین فرو رفته بود که پارو و سـیخ‌هایی که نان را درمی‌آوردند به آن تکیه می‌دادند. طاق چهارم محل تشتک و تغار خمیر و در سمت چپ طاق سوم بود. معمولا از طاق‌های دیگر کوچک‌تر بود و تشتک خمیرزنی و تغارها را با سیمان و سنگ می‌ساختند. طاق پنجم بالای تنور بود و از بقیه طاق‌ها بلندتر. ساخت این بخش فقط از پس تنورسـازان ماهر برمی‌آمد. اگر تنوری دود می کرد یا دمای آن یکدست نبود، پیش می‌آمد که تنور را خراب می کردند و از نو می‌ساختند. امروزه از آن تنورها فقط ورودی مثلثی شکلش بدون تغییر باقی مانده. اکبرآقا می گوید: اینجا را به این خاطر شبیه مثلث می‌سـازند که باید پارو راحت بچرخد و داخل تنور برود. اگر مثلا ورودی را دایره‌ای می‌سـاختند، گرمای تنور راحت بیرون می‌رفت. اگر کوچک‌تر می‌ساختند شاطر موقع نان گذاشتن داخل تنور را نمی‌دید. به همین خاطر شکل سنگکی در تنور از همه بهتر است.» طاق پنجم یا «سوختدان» در سمت راست تنور بود که به خارج از دکان هم راه داشت. از آرد گرفته تا سوخت‌های لازم برای نانوایی از این در وارد می‌شد و جالب آنکه هیچ‌کس حق نداشت از این در نانی به بیرون ببرد، حتی خود خلیفه‌های نانوایی. تا قبل از آنکه سنگکی‌ها با نفت و بعد گاز گرم شـود، بوته‌های گون و خارشتر و پِهِن حیوانات سوخت اصلی سنگکی‌ها بود. البته سـوختدانی غیراز این کارکرد دیگری هم داشت، زمستان‌ها بعضی سنگکی‌ها، بی‌خانمان‌ها را درسوختدان جا می‌دادند؛ آنها پولی به دکاندار نمی‌دادند اما اگر کسی دزدی می کرد، بقیه ساکنان سوخت خانه او را بیرون می‌انداختند. طاق ششـم «کته» بود که آرد را در داخل آن نگه می‌داشتند و با دیوار و یک در چوبی از بقیه قسمت‌های دکان جدا می‌شد. گهگاهی هم موش و حشرات دیگر به آنجا راهی پیدا می کردند. به اعتقاد مردم



تهران، سال ۱۳۳۷
اوستاکار نانوایی نشسته و چای می خورد. ترازوی روی پیشخوان هم می گوید که عکس مال دوره ای است که هنور سنگک را وزنی می فروختند. جالب آنجاست که آن زمان برای نشستن مشتری ها نیمکتی هم در دکان بود /عکس از کتاب سیمای تهران



همه گرم کار مثل اینکه امروز روز پر کاری است. نان درآر سنگک ها را از تنور در می آورد و یکی از شاطرها خمیرهای تازه را می آورد و داخل تغار می اندازد. آن شاطر دیگر هم تند تند چانه می گیرد
عکس:محمدرضا شاهرخی نژاد





بذرپاش اگرچه سال‌هاست روی سنگک دیگر خشخاش نمی‌پاشند و فقط اسمی از آن باقی‌مانده، اما کنجدی هم که امروز روی نان‌ها می‌پاشند، علاوه بر خوشمزه کردن نان‌ها منبع خوبی هم از آهن و فسفر است/عکس:حسین زهره‌وند

سنگک تازه سر سفره شاطر و وردست ها دور اول نان های امروز را پخته اند؛ وقت صبحانه خوردن خودشان است. چای شیرین، سنگک و پنیر از محبوب ترین و قدیمی ترین صبحانه های ایرانی است/عکس:حسین زهره‌وند

آرد یکی از مظاهر پاکی بود و نباید در کنار آن موش لانه می کرد و محل نجاست می‌شد. به همین خاطر دکان‌دار و خلیفه‌های شاطر (دستیار) سعی می کردند که موش‌ها را بی‌سر و صدا بگیرند و پاکی آردخانه را حفظ کنند.

مبارک باد این عیش مظفر

سنگک از قدیم سر سفره‌های عقد می‌نشست، تا هر آنچه را که می‌شود برای یک زوج جوان آرزو کرد، تکمیل کند. سنگک هنوز هم پای ثابت سفره‌های عقد است. این روزها لقمه‌ای نان سنگک و پنیر که با روبانی قرمز بسته شده داخل ظرفی روی سفره می گذارند و آنها که در مراسم حاضرند، برای جوان‌هایشان یکی از آن لقمه‌ها را می‌برند. قدیم‌ها کمی حضور این نان متفاوت بود. سنگک بزرگ تزیین شده‌ای را درسته بر سفره می گذاشتند که اسمش نان پای عقد بود. یکی از مردان نزدیک داماد با شیرینی دم دکان سنگکی می‌رفت و سفارش نان عقد می‌داد. شاطر یک خمیر بزرگ چانه می گرفت و نان‌درآر هم نان را که هنوز رنگ نگرفته بود از تنور در می‌آورد و با احترام روی منبر می گذاشت. میرزا یا باسواد دکان با شیره انگور و خشخاش رنگ شده شروع به نوشتن می کرد. دور نان با شیره انگور هفت و هشتی می کشید، آنها را با خشخاش‌های رنگی یک در میان قرمز و سبز می کرد و در آخر هم می‌نوشت: «مبارک باد این عیش مظفر /به حق نوجوان شهزاده اکبر». اگر هم جایی خالی می‌ماند گل و شاخه‌ای اضافه می کرد. صاحب عقد هم انعامی به میرزا، دکان‌دار و خلیفه‌ها می‌داد.

برگ بیدی بزنم یا پنجه نما؟

هنر شاطر و خلیفه‌های نانوایی فقط زدن نان پای عقد نبود. گاهی می‌شد که دو شاطر از دو سنگکی معروف با هم مسابقه می‌دادند. در میانه دود اسفند و صدای صلوات دو شاطر و دوستان و همکارانشان به محل مسابقه می‌رسیدند. تماشاچی‌ها داخل نانوایی با رعایت فاصله و آنها که جا نداشتند، از بیرون دکان مشغول تماشا می‌شدند. اندازه نان‌های مسابقه بزرگ‌تر بود و زدن یکی از انواع «برگ بیدی»، «دامنه‌دار» و «پنجه نما» از قبل برای مسابقه تعیین می‌شد. سنگک برگ نانی بلند و باریک بود و طولش به یک متر هم می‌رسید، دامنه‌دار کمی پهن‌تر و کوتاه‌تر بود و پنجه نما سنگکی بسیار نازک بود و باید جای انگشتان دست، بعد از پختن نان هم روی آن می‌ماند. شاطرها لباس نانوایی تن می کردند و بعد از آنکه تنور گرم می‌شد، به ترتیب آماده نان زدن می‌شدند. شاطر که پارو را بر می‌داشت، صدای صلوات به هوا می‌رفت، اول یک بار برای دست گرمی پاروی خالی را داخل تنور می‌برد و در می‌آورد. بعد نوبت بخش اصلی مسابقه بود. نان را که در می‌آورد، نوبت به رقیب می‌رسید. در نهایت نان‌ها را روی منبر می گذاشتند و داورانی که از قبل معلوم شده بودند، بر اساس شکل و ظاهر نان قضاوت می کردند. گاهی پیش می‌آمد که طرفداران شاطر بازنده نظر داور را قبول نمی کردند و کار به دعوا می کشید. آن موقع دوستان شاطر برنده او را سریع از دکان دور می کردند تا خطری متوجه دوستانش نشود. علاوه بر جایزه که معمولا پول بود، شهرت و افتخار هم نصیب آن شاطر می‌شد و اوستای کار هم مزد روزانه او را بیشتر می کرد. غیراز مسابقه‌هایی که افتخار می‌آفرید شاطرسنگکی‌ها برای خودشان شیوه‌ای داشتند که در نان‌هایشان هم خودش را نشان می‌داد. شاطرهای معروف معمولا در گوشه‌ای از نان علامتی می گذاشتند که حتی دیگر شاطرها هم نان آنها را می‌شناختند. این علامت‌ها نان‌هایشان را از هم متمایز می کرد و البته طعم و عطر سنگک را.

عطر سنگک

جدای از طعم و عطر سنگک، رنگ آن هم معیار سنجش خوبی و بدی آن است. نان‌های سنگکی که رنگ تیره‌تر دارند، معمولا برای خریداران محبوب‌ترند اما سنگک‌شناس‌ها دنبال نان سفیدترند. اکبرشاطر می گوید: «مردم فکر می کنند این نانی که سفیدتر است، سبوس ندارد اما جفتشان سبوس دارند. اصلا نان سنگک بدون سبوس نمی‌شود. رنگش هم به خاطر نوع آرد است. یکی سفید است و یکی سیاه. اتفاقا آنکه سفیدتر است نمک بیشتری می‌برد، به خاطر آرد است که خیلی هم ترد نیست. این را هم بگویم، مزه نان فقط به خاطر نمک و آردش نیست. آن‌وقت‌ها که روی نان به جای کنجد واقعا خشخاش می‌پاشیدند، مردم نان را خالی‌خالی می‌خوردند. اما الان خشخاش قاچاق است و فقط اسمش مانده.» هضم مناسب سنگک یکی دیگر از دلایل محبوبیت آن است. آرد سنگک حاوی سبوس و نان سنگک حاوی ویتامین‌های «آ» و «ب» است. جالب آنجاست که نمی‌توان سنگک را با آرد بدون سبوس پخت چون سریع سفت و کهنه می‌شود. اکبرآقا ادامه می‌دهد: «مهم‌ترین خوبی سنگک این است که اصلا نمی‌شود چیزی به آن اضافه کرد، نه جوش شیرین و نه هیچ چیز دیگری. اگر یک ذره جوش شیرین به آن زده شود، رنگش قرمز می‌شود. کاش اینجا یک ذره جوش شیرین داشتیم نشان می‌دادم.» اما امروز همه نان‌ها حتی آنها که سنتی‌اند هم از جوش شیرین و انواع «افزودنی‌های مُجاز» پرشده‌اند. از ظاهرشان که نمی‌شود فهمید اما مزه‌ها طعم روزگار قدیم را ندارد، شاید به همین خاطر است که لذت سنگک را با هیچ‌کدام از نان‌های دیگر نمی‌توان قیاس کرد ■

هضم مناسب سنگک یکی دیگر از دلایل محبوبیت آن است. آرد سنگک حاوی سبوس و نان سنگک حاوی ویتامین‌های «آ» و «ب» است

{خلیج‌فارس}

یک عاشقانه آرام

ماجرای یک همزیستی شگفت‌انگیز در دریای پارس

کیوان حضایی/عکس: سیدعلی محترمی

نیش شقایق، نوش دلقک

دلقک‌ماهیان کنار نیش‌های سمی شقایق دریایی آرامش می‌گیرند؛ چرا که از دسترس دشمن دور می‌مانند. این دلقک‌ماهی سه‌خط خلیج‌فارس با نام علمی **Amphiprion clarkii** هم در میان بازوهای آتشین شقایق دریایی حبابی با نام علمی **Entacmaea quadricolor** آرام گرفته است



خانه موکتی

پژوهشگران و آکواریوم‌دارها را باید بزرگ‌ترین طرفداران شقایق‌ماهیان یا همان دلقک‌ماهی‌ها دانست. البته این غواص برای تماشای این خانواده کوچک شقایق‌ماهیان دوخط خلیج‌فارس با نام علمی *Amphiprion sebae* آمده که در خانه امن‌شان شقایق دریایی موکتی *(Stychodactyla haddoni)* زندگی می کنند

دلقک و شقایق

بررسی زیست‌شناسی گونه‌های جانوری دلقک‌ماهی و شقایق دریایی

احتمالا شده در طبیعت به چیزهایی بربخوریم که اصلا فکر نمی کردیم بتوانند کنار هم باشند؛ مثلا در دل صخره‌های سخت و در شیب نزدیک به دامنه یک کوه سنگی، یک درخت سترگ و سرسبز رشد کرده است یا چند گیاه کوچک توانسته‌اند از بین موزاییک‌های حیاط یا آسفالت کوچه سر بیرون بیاورند و نفس بکشند. اینها همه شاید نادر باشند یا ابر و باد و مه و خورشید و فلک شرایط را طوری رقم زده باشند که این اتفاق بیفتد، اما یکی از معروف‌ترین این همزیستی‌ها همیشگی است و در دل دریا رخ می‌دهد؛ در آغوش جانور دریایی سمی، ماهی زیبایی روزگار می‌گذراند که بدون هم امکان زیســـت برایشـــان فراهم نیســـت. دلقک‌ماهی در کنار بازوهای سمی شـــقایق دریایی روزگار می گذراند و خانواده خود را تشـــکیل می‌دهد. دلقک‌ماهی‌ها را باید از مشهورترین و زیباترین ماهی‌های تزئینی آب شور دانســـت، ماهی زیبایی که از پشت عینک غواصی یا حتی از روی صفحه تلویزیون دل هر بیننده‌ای را می‌برد. این ماهی با زیبایی خیره‌کننده، رفتارهای جالب و رنگ‌آمیزی منحصر به‌فرد خود به ویـــژه روی صورت که کاملا صورت یک دلقک سیرک را در ذهن تداعی می کند، قرن‌ها و قرن‌هاست که در کنار شقایق‌های زیبا و خطرناک روزگار می گذراند. این متن توســـط کیوان حضایی، دکترای تخصصی بیولوژی دریا از واحد علوم دانشگاه آزاد اسلامی و عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قائم شهر نوشته شده که سوابق پژوهشی زیادی در زمینه ماهیان تزئینی دارد. پایان‌نامه دکترای حضایی، درباره بررسی ژنتیک دلقک‌ماهیان خلیج‌فارس بوده است.

رقص موزون و پیچ و تاب‌های یک ماهی کوچک رنگی در میان بازوهای سمی یک شقایق دریایی. هرگاه چنین صحنه‌ای را دیدید، شک نکنید که در حال تماشای یک دلقک‌ماهی هستید؛ ماهی زیبایی که گویی بی‌آنکه زحمتی به خود دهد، در آب پرواز می کند. هر باله ســـینه‌ای را در جهت عکس باله دیگر به حرکت درمی‌آورد. از طرفی شقایق‌های دریایی هم رنگارنگ و اعجاب‌آورند. جانورانی که در عین زیبایی و تنوع، با نیش‌های سمی و کشنده خود اجازه نزدیک شدن به هیچ ماهی دیگری را نمی‌دهند، مگر همین دلقک‌ماهی‌های زیبا.

دلقک‌های مشهور

وقتی به نیش سمی شقایق‌های دریایی اشاره می کنیم، مهم‌ترین پرسشی که مطرح می‌شود این است که چرا دلقک‌ماهی‌ها در کنار شقایق‌های دریایی زندگی می کنند و چطور نیش مرگ‌آور آنها آســـیبی به این ماهیان نمی‌رساند؟ برای درک بهتر این همزیستی، باید ابتدا با تعریف دقیق واژه همزیستی آشنا شویم. همزیستی در علم به‌معنای زندگی با یکدیگر است، بدون توجه و قضاوت درباره زیان یا سود وارده به هریک از طرفین.

درباره همزیســـتی بیـــن دلقک‌ماهی‌ها و شـــقایق‌های دریایی نکته بســـیار مهم این اســـت که آن‌قدر این دو جانور با هم عجین هســـتند کـــه در محافل علمی به دلقک‌ماهی، شقایق‌ماهی (anemone fish) می گویند. این ماهیان متعلق به خانواده Pomacetridae هستند که حدود ۳۰۰ عضو از آن‌ها تاکنون شناسایی شده‌اند. جالب اینجاست که این خانواده به دو گروه دلقک‌ماهی‌ها و دمسل‌ها (Damsel) تقسیم می‌شوند که اتفاقا فراوانی دمسل‌ها خیلی هم بیشتر است و تنها حدود ۲۹ گونه از این خانواده دلقک‌ماهیان هستند. با این وجود دلقک‌ماهی‌ها معروف‌ترند و این شهرت را از همین همزیستی شگفت‌انگیز با شقایق‌های دریایی کسب کرده‌اند و حسابی کانون توجه دانشمندان و زیست‌شناسان شده‌اند.

اسرار شگفت‌انگیزی در زندگی این ماهی رنگارنگ نهفته است که بسیاری از آنها هنوز هم برای دانشمندان پرسشی بی‌پاسخ است. مهم‌ترین آنها هم، همین همزیستی در بین بازوهای سمی شقایق‌های دریایی است؛ سمی که برای اغلب آبزیان، اگر کشنده نباشد، فلج کننده است.

همزیست با دریا

باید بزرگ‌ترین طرفداران دلقک‌ماهیان را پس از پژوهشگران، آکواریوم‌دارها دانست. چرا که این ماهی‌ها جدای از زیبایی خیره کننده‌شان، مقاومت زیادی دارند و تکثیر و پرورش آنها نیز نسبت به دیگر ماهیان دریایی کار ساده‌تری است. نکته جالب این است که تا سال‌ها تصور می‌شد برای پرورش دلقک‌ماهی‌ها در آکواریوم، باید همزیست آنها یعنی شقایق‌های دریایی را هم در کنارشان داشت. اما این باور، امروزه رنگ باخته است. نگهداری از شقایق‌های دریایی در آکواریوم کار بسیار دشواری است و پس از مدتی این جانور پژمرده شده و از بین می‌رود، در حالی که دلقک‌ماهیان همزیست آن به زندگی خود ادامه می‌دهند و بدون وجود شقایق‌های دریایی همزیست، در آکواریوم تکثیر می‌شوند. این موضوع کاملا خلاف آن چیزی است که در دریا رخ می‌دهد؛ چرا که در دریا این ماهی‌ها به ندرت از همزیست خود جدا می‌شوند.

دلقک‌ماهیان بالغ ساکن در دریا، به ندرت از میزبان خود فاصله می گیرند چراکه ممکن است طعمه یک شکارچی گرسنه شوند. طبیعت در برابر این ماهیان کوچک، رنگارنگ و درخشان که شناگران زبردستی هم نیستند، راهی برای به دست آوردن غذا قرار داده است. دلقک‌ماهی نزدیک میزبان خود شنا کرده و ذرات غذایی کوچکی را که با جریان آب حمل می‌شوند، صید می کند. اما برای هربار فاصله گرفتن از میزبان خود باید خطر زیادی متحمل شود. به‌طور کلی در دریا تمام گونه‌های دلقک‌ماهی‌ها برای زنده ماندن، مطلقا وابسته به شقایق‌های دریایی هستند.

تاکنون تنها دو گونه از دلقک‌ماهیان در خلیج‌فارس شناسایی شده‌اند که شقایق‌ماهی سه‌خط *(Amphiprion clarkii)* و شقایق‌ماهی دوخط *(Amphiprion sebae)* نام دارند. سه‌خط‌ها، در پشت و پهلوها تیره‌رنگ و زیر بدن‌شان زرد است و سه نوار سفید درخشان در طول بدنشان قرار دارد. دو خط‌ها هم رنگ بدنشان در پشت و پهلوها سیاه تا قهوه‌ای تیره و بخش زیرین بدن‌شان زرد روشن است و دو نوار سفید براق بدن را به صورت عمودی قطع می کنند. از طرفی چهار گونه شقایق‌دریایی خلیج‌فارس هم بسیار معروف هستند که شقایق‌های بازو حبابی یا انگوری *(Entacmaea quadricolar)*، بازو بلند *(Heteractis crispa)*، تسبیحی *(Heteractis aurora)* و موکتی یا هادون *(Stychodactyla haddoni)* نام دارند که تمام آنها نیشی سمی و مهلک دارند.

چرا دلقک‌ها گزیده نمی‌شوند؟

سم شقایق‌های دریایی روی بدنه آنها نیست، بلکه این سم از نیشی است که به وسیله سلول‌های ویژه‌ای به نام نماتوسیســـت (nematocyst) عمل می کند و در اشکال گوناگون وجود دارند. زیر میکروسکوپ، این سلول‌ها شبیه نیزه‌های سربازان قرون وسطی، همراه با خارها یا قلاب‌های گزنده به نظر می‌رسند. خیلی از نماتوسیست‌ها برای دفاع یا صید طعمه سم تزریق می کنند و بعضی دیگر، کار نگه داشتن طعمه یا چسبیدن به یک تکیه‌گاه را انجام می‌دهند.

نماتوسیســـت‌ها به طور خودکار به وســـیله تماس و محرک‌های شیمیایی، حضور پروتئین‌های بیگانه را متوجه می‌شوند و سریع کارشان را شروع می کنند. حالا حق دارید اگر با قوت بیشتر بپرسید چگونه دلقک‌ماهی با وجود اینکه با سر به میان شقایق فرو می‌رود و در میان بازوهای ســـمی آن می غلتد، از تیرباران میزبان خود در امان می‌ماند، در حالی که هر موجود دیگری با این کار تا حد مرگ گزیده‌می‌شد.

اینکه دقیقا چه مکانیسمی در این بین وجود دارد، هنوز هم مورد بحث دانشمندان است. نظریه‌های زیادی از سال ۱۹۶۸ میلادی تاکنون ارائه شده و رفته‌رفته تکمیل شده‌اند. برخی نظریه‌ای به نام استتار را مطرح کرده‌اند که دلیل گزیده نشدن دلقک‌ماهی‌ها را دیده نشدن آنها توسط شقایق‌ها عنوان می کرد، هرچند این نظریه چند دهه‌ای است

بسیاری از اسرار شگفت‌انگیز زندگی دلقک‌ماهی‌ها هنوز برای دانشمندان بی‌پاسخ است. مهمترین آنها هم، همین همزیستی در بین بازوهای سمی شقایق‌های دریایی است



در پناه سم
تاریکی کمی دورتر از خانه، چیزی است که همه دلقک‌ماهیان از آن دوری می‌کنند. آن‌ها باید برای دور ماندن از هر خطری تا پای جان برای پاسداری از این خانه که یک شقایق دریایی است ستیز کنند. چرا که تنها نیش‌های سمی همین شقایق دریایی است که آن‌ها را از شکار شدن نجات می‌دهد

که کاملا رد شده.

آخرین یافته‌های دانشمندان نشان می‌دهد این گزیده نشدن به خاطر نوعی توانایی ذاتی است که دلقک‌ماهی‌ها ۱۲ تا ۲۴ ساعت بعد از اینکه از حالت لارو به ماهی جوان تبدیل شدند در آنها بروز می‌کند. لارو به همان نوزاد تازه از تخم بیرون آمده ماهی‌ها که هیچ شباهتی به والدین خود ندارند گفته می‌شود. مخاط‌های سایر ماهی‌ها و جانوران دریایی بیشتر دارای ترکیبات اسیدی است در حالی که در دلقک‌ماهیان از قندهای پیچیده خنثی تشکیل شده اســت. احتمالا به خاطر همین ویژگی، نماتوسیست‌ها تحریک نشده و دلقک‌ماهی را نمی‌گزند.

دلقک‌ماهی‌ها در دریا، فقط برای به دست آوردن غذا یا در امان ماندن از شکارچی‌ها به شقایق‌های دریایی نیاز ندارند. آنها خانواده خود را هم کنار شقایق‌های دریایی تشکیل می‌دهند. خانواده‌ای که تشکیل آن یکی از شــگفت‌انگیزترین مراحل زندگی این جانوران دریایی است. به بیان بهتر، هر تصوری که از خانه به معنای واقعی آن دارید در مورد شقایق دریایی همزیست برای دلقک‌ماهی صدق می‌کند.

جفت‌یابی در سایه همزیستی

تنها در مورد همین ویژگی از زندگی دلقک‌ماهی‌ها و شقایق‌های دریایی، می‌توانید به اندازه همه چیزهای حیرت‌انگیزی که در عمرتان دیده و شنیده‌اید، به دانسته‌هایتان اضافه کنید. یک جفت‌گیری خاص با شاخصه‌ها و خصوصیاتی که فقط در همین ماهی‌ها دیده می‌شود و بس.

دلقک‌ماهیان جنس‌هــای Amphiprion و Premnas، تک همســر هســتند و درصورتی که جفت آنها به هر علت نمیرد، تا پایان عمر با او باقی می‌مانند چیزی که در جانوران دیگر کمتر می‌توان نمونه‌اش را دیــد. جفت‌های قوی‌تر، معمولا برای خودشان قلمروی کوچکی در دل شقایق‌های دریایی مشخص می‌کنند. جفت‌گیری دلقک‌ماهی‌ها برای خودش آداب و رسومی دارد؛ اولا از چند روز قبل از تخم‌ریزی، رفتارهای غیرمعمول بین ماهی نر و ماده به صورت کاملا مشهود مشاهده می‌شود. در طی این چند روز مدام در تعقیب یکدیگر شنا می‌کنند و معمولا هم این جنس نر است که دنبال ماده راه می‌افتد. فعالیت دیگری که در این مدت زیاد صورت می‌گیرد، جهش‌های پیام‌دهنده هستند. جهش‌هایی که در واقع تکان‌های خیلی تند بدن است، به شکلی که وقتی ماهی نر پیام را گرفت، به سرعت به سمت بالا و پایین شنا می‌کند و به این ترتیب پاسخ مثبت خود را به ماهی ماده می‌دهد.

حالا نوبت آن است که با رفتاری بسیار جالب، شجاع و مهاجم شود و شروع به تعقیب و گاز گرفتن جفت خود کند؛ البته این گاز گرفتن، برای حمله و آسیب زدن نیست و در واقع یک حرکت کاملا نمادین است برای ابراز وجود و اعلام آمادگی برای جفت شدن. پس از آن ماهی نر با دقت خاصی، جسم سختی را که برای تخم‌ریزی ماده‌اش انتخاب کرده با دهان خود از جلبک هــا و ذرات دیگر پاک می‌کند، البته ماهی ماده هم به کمک او می‌آید. این بازی‌ها ادامه می‌یابد تا شبی که معمولا قرص ماه کامل یا تقریبا کامل شده باشد؛ یعنی آنچه موجب شده تا همگان انگشت حیرت به دهان گیرند! شاید در شب مهتابی، آمادگی شقایق دریایی هم برای پذیرش مهمان‌های کوچک جدیدش بیشتر است.

نکته جذاب در این است که بزرگ‌ترین ماهی گروه، همیشه ماده و بزرگ‌ترین ماهی پس از او جفت اوست. سلسه مراتب قدرت به گونه‌ای است که ماهی ماده غالب خواهد بود اما این موضوع دلیل بر زورگویی آن‌ها به هم نیست، چرا که به‌طور کل رابطه گرمی بین ماهی نر و ماده حاکم است و خشونت بین آنها تا حد زیادی حالتی نمادین دارد و هیچ یک از طرفین آسیبی به دیگری نمی‌رسانند. در واقع این جزئی از غریزه دلقک ماهی هاست و با این حرکات بسیاری از منظورهایشان را به هم می‌رسانند. در عوض ستیزه‌جویی و پرخاشگری خود را سر فرد کوچک‌تر از خود خالی می‌کند. بنابراین یک تازه وارد تبدیل به اولین هدف آنها برای حمله خواهد شد.

تولد در دامان هیولا

شگفتی‌های همزیستی دلقک‌ماهی‌ها و شقایق‌های دریایی از همان بدو تولد دلقک‌ها شروع می‌شــود. تولدی که برای خودش دنیایی از عجایب است. دلقک‌ماهی‌ها در آب‌های مناطق گرم زندگی می‌کنند و تخم‌ریزی آن‌ها در مناطق گرمسیر در تمام طول سال و در آب‌های مناطق معتدل، در بهار و تابستان که آب گرم‌تر است انجام می‌شود. تخم‌ریزی، بیشتر در ساعات بامداد آغاز می‌شود و بین نیم تا دو ساعت طول می‌کشد. در این حالت ماهی ماده به آرامی و با حرکت زیگزاگ و در حالی که با شکم خود سطح از قبل انتخاب و تمیز شده برای تخم‌ریزی را لمس می‌کند، تخمک‌ها را روی این سطح می‌چسباند.

در تمام این مدت ماهی ماده، کاملا توســط ماهی نر تعقیب و همراهی می‌شــود و تخمک‌های چسبانده شده، بی‌درنگ بارور می‌شوند. جالب این‌جاست که بین این همه تخمی که در هر نوبت ماهی مادر می‌ریزد، ماهی نر سعی می‌کند حتی یکی را

وقتی دلقک‌ماهی ماده سرگرم تغذیه و بازسازی ذخایر از دست رفته بدن خود است، ماهی نر تخم‌های مرده و ذرات مزاحم را با دهان از میان تخم‌های سالم حذف می‌کند

هم جا نیاندازد. تعداد تخم‌ها در هر نوبت تخم‌ریــزی از حدود ۱۰۰ تا بیش از ۱۰۰۰ عدد در نوسان هستند و این بستگی به اندازه ماهی ماده و تجربیات تخم‌ریزی‌های قبلی او دارد. تخم‌ها شش هفت روزی کنار شقایق‌های دریایی آرام می‌گیرند و در این مدت مجموعه تخم‌ها یا لانه با دقت و وسواس به وسیله ماهی نر مورد حفاظت و نگهداری قرار دارد.

او نسبت به میهمانان ناخوانده‌ای که وارد قلمروی آن‌ها می‌شوند بسیار جدی است و شدید برخورد می‌کند و به سوی غریبه‌هایی مانند زمرد ماهی‌ها (Labridae) که مشکوک به تغذیه از تخم‌ها هستند به شدت حمله‌ور می‌شود. کار دیگر مرد خانه این است که تخم‌های مرده و ذرات مزاحم را با دهان خود از میان تخم‌های سالم حذف کند. در این مدت ماهی ماده هم سرگرم تغذیه و بازسازی ذخایر از دست رفته بدن خود می‌شود، ولی گاهی هم به همسر خود در انجام وظایف کمک می‌کند.

سر انجام در پایان این چند روز تخم‌ها ســر باز می‌کنند و لاروهای دلقک‌ها از تخم بیرون می‌آیند. بین ۸ تا ۱۲ روز هم یک زندگی پلانکتونی شــناور در آب دارند؛ تازه



سه خال سفیدها

فقط دلقک‌ماهیان نیستند که نیش‌های سمی شقایق دریایی برایشان بی‌اثر است. به این تصویر که خوب نگاه کنید، علاوه بر آن‌ها ماهی‌های سه خال سفید (**Dascyllus trimaculatus**) را هم که از گونه‌های نادری هستند و توانایی نزدیک شدن به شقایق‌های دریایی را دارند می‌بینید. جالب است که این ماهی‌ها هم با دلقک‌ماهیان متعلق به یک خانواده هستند



از نر به ماده
این یک خانواده کامل دلقک‌ماهی است؛ پدر و مادر در کنار پسر کوچک. سیستم خانوادگی این ماهی‌ها بسیار عجیب است. چرا که در صورت از دست رفتن هر یک از والدین، بچه بدون توجه به اینکه چه جنسیتی دارد باید آماده باشد تا نقش آن‌ها را ایفا کند

دلقک‌ماهیان تغییر جنسیت می‌دهند. اگر ماده غالب بمیرد یا از گروه حذف شود، اندام‌های جنسی نر گروه از کار می‌افتد و سلول‌های تولید کننده تخمک، شروع به فعالیت می‌کنند

متولد شده‌اند و آنقدر سبک هستند که به راحتی با جریان آب جابه‌جا می‌شوند. حالا دیگر آنقدر تعدادشان زیاد است که کاری از دست پدر و مادر برای محافظت بر نمی‌آید. دور شدن از شقایق‌های سمی همانا و نیستی همان. تا این چند روز به پایان برسد، خیلی از لاروها یا می‌میرند و یا خورده می‌شـــوند. اما برای آنهایی که زنده می‌مانند، فصل تازه‌ای با شگفتی‌های تازه آغاز می‌شود.

فصل تازه زندگی

حالا ماهی‌های جوان برای زنده ماندن ناگزیرند دوباره به دامان همان شقایق‌های دریایی پناه ببرند. آن‌ها باید برگردند و شقایقی مناسب خود پیدا کنند. در غیر این‌صورت خیلی زود خود را در سر سفره یکی شکارچیان بی‌شماری که انتظار آن‌ها را می کشند خواهند یافت. دانشـــمندان می گویند بعضی از گونه‌های دلقک‌ماهی‌ها می‌توانند ترکیبات شیمیایی آزاد شده به وسیله شقایق دریایی میزبان را ردیابی کرده و آن را بیابند. اما بقیه این توانایی را ندارند و به نظر می‌رسد یافتن شقایق دریایی میزبان در آنها یا با تکیه بر حس بینایی یا کاملا تصادفی انجام می‌شود. جالب‌تر اینکه دلقک‌ماهی پس از روبه‌رو شدن با شقایق دریایی به چند ساعت زمان نیاز دارد تا ببیند می‌تواند همزیستی مسالمت‌آمیزی با میزبانش داشته باشد یا نه! این کار را هم با یک سری تماس‌های تدریجی با بازوهای میزبان انجام می‌دهـــد. هرچند در اکثر موارد بعد از چند ساعت با هم دوست می‌شوند، اما گاهی هم به تفاهم نمی‌رسند و دلقک عطای شقایق را به لقایش می‌بخشد. نکته جالب دیگر این است که فضای خالی و مناسب در شقایق‌های دریایی موردنظر دلقک‌ماهی‌های جوان، از تعداد آنها بسیار کمتر است و به خاطر کمبود جا، یا بهتر است بگوییم زیادبود مهمان، ماهی‌های زیادی از بین می‌روند و طعمه دشمنان می‌شوند. طوری که در نهایت فقط ۵ تا ۱۰ درصد تخم‌ها فرصت ادامه زندگی را پیدا می کنند. باز هم جالب‌تر اینکه حتی اگر ماهی جوان بتواند با موفقیت در یک شقایق دریایی ساکن شود، هیچ ضمانتی برای ادامه زندگی او وجود ندارد. اگر این میزبان از پیش به وسیله شقایق‌ماهی دیگری اشغال شده باشد، ماهی قدیمی‌تر اجازه اقامت به جوان تازه از راه رسیده نمی‌دهد و عرصه را آنقدر برایش تنگ می کند که راهی جز ترک قلمرو او نداشته باشد. اما در عوض اگر یک دلقک‌ماهی بتواند پس از گذراندن این هفت خان زنده بماند، می‌تواند ۸ تا ۱۰ سال و در بعضی گونه‌ها مثل گونه *A. frenatus* و *A. Perideraion* تا ۱۸ سال زندگی کند. البته در محدوده هر شقایق، در کنار هر جفت بالغ، دو تا چهار ماهی جوان هم می‌توانند زندگی کنند. نکته مهمی که در این بین وجود دارد این است که از میان ۱۰۰۰ گونه شقایق دریایی موجود در جهان، دلقک ماهیان تنها با حدود ۲۰ گونه آن‌ها می توانند همزیست شوند. چرا که سم بسیاری از شقایق‌های دریایی، برای دلقک‌ماهیان مضر است.

هم پدر، هم مادر

دلقک‌ماهیان تغییر جنســـیت می‌دهند. این جمله به اندازه کافی شگفت‌انگیز است. پدیده تغییر جنسیت یکی از موارد نادری اســـت که در طبیعت رخ می‌دهد. مثلا انواع نادری از مارها هستند که کار جنس نر و ماده را با هم انجام می‌دهند؛ یعنی اول تخم می گذارند، بعد هم خودشان تخم‌هایشان را بارور می کنند. اما اینکه یک نر، ماده شود یا به عکس بسیار نادر است. پدیده تغییر جنسیت، جزئی شگفت‌آور از سرگذشت زندگی دلقک‌ماهیان است که جزئیات آن در همین یکی دو دهه اخیر کشف شده. باورش خیلی مشکل است که موجودی بتواند در وقت نیاز، جنسیت‌اش را تغییر دهد. همانطور که پیش از این اشاره شد، بزرگترین فرد گروه معمولا ماده است و ماهی بعد از او که نر است، زوج ماده هم می‌شود. اگر ماده غالب بمیرد یا به هر علت از گروه حذف شود، اندام‌های جنسی نر گروه از کار می‌افتند و سلول‌های تولید کننده تخمک، شروع به فعالیت می کنند. حالا، نوبت ماهی بزرگ‌تر بعدی گروه است که به عنوان زوج ماده جدید وارد عمل شود. به این صورت تولیدمثل ماهی‌ها بدون وقفه ادامه پیدا می کند، چرا که بدون این ویژگی، ماهی بالغ یا باید منتظر رسیدن ماهی دیگری می‌شد که جنسیت مخالف او را می‌داشت که البته معلوم نبود چقدر باید صبر کند، یا این که مجبور بود برای یافتن جفت، شقایق دریایی خود را ترک کند که در این صورت هم باید خطر شکارشدن را به جان می‌خرید.

نیاز شقایق‌ها

در محیط‌زیست طبیعی، دلقک‌ماهی‌ها را هرگز بدون شقایق دریایی پیدا نخواهید کرد و وجود این میزبان برای ماهی، بیشتر یک اجبار است تا انتخاب. همین شقایق‌های سمی مهلک، امن‌ترین پناهگاه برای دلقک‌های بازیگوش هستند، زیرا هنگام ترس و تهدید مستقیما به میان بازوهای میزبانشان پناه می‌برند. وجود شقایق دریایی برای تولیدمثل شقایق‌ماهی هم ضرورت دارد، چون تخم‌ریزی روی بستر مناسب در کنار تنه میزبان صورت می گیرد و نقش مراقبتی میزبان برای ماهی‌های ساکن در آن، برای تخم‌ها هم صورت می گیرد. اما سئوال این جاست که شقایق‌های دریایی چه سودی از این همزیستی می‌برند؟

واقعیت این است که شقایق‌های دریایی در نبود شقایق‌ماهی‌های همزیست خود بسیار آسیب‌پذیر هستند. این وابستگی آنقدر زیاد است که تحقیقات نشان داده در بعضی از گونه‌های شـــقایق مثل *(Entacmaea quadricolor)* زمانی که دلقک‌ماهی‌های همزیست با شقایق‌های دریایی، به شـــکلی از محیط حذف می‌شوند، میزبان ظرف ۲۴ ساعت غذای پروانه‌ماهی‌ها می‌شود. غیر از این، دلقک‌ماهی‌ها انگل‌های شقایق دریایی را هم پاک می کنند. اطراف شقایق‌ها را هم با ورجه وورجه‌هایشان حسابی به حرکت در می‌آورند تا بستر اطراف شقایق‌ها بیشتر تهویه شود.

شقایق‌های دریایی و شقایق‌ماهی‌ها، بدون هم نمی‌توانند زندگی کنند. هر کدام به وجود دیگری نیاز دارد، چرا که زندگی‌شان به وجود دیگری بسته است. اما با این حال همان‌طور که گفته شد، در ساعات اولیه آشنایی اگر با یکدیگر کنار نیایند، هرگز با یکدیگر زندگی نمی کنند. زندگی مسالمت‌آمیزی که درس بزرگی برای خیلی از انسان‌هاست؛ دلقک‌ها شیوه دفاعی برای زندگی در کنار نیش‌های سمی شقایق دریایی را با خود همراه دارند و در عوض همین نیش‌ها را وسیله‌ای برای بقای خود می‌دانند. همزیستی این دو جانور نشان می‌دهد که چطور خطر سم به فرصت تبدیل شده و به نفع طرفین هم هست ■



{امامزاده}

شرحه شرحه عشق

سفر به شوشتر به نیت زیارت سر امامزاده عبدالله(ع)

متن و عکس: محمد مهدی بهمنی

«گویند سر اوست که در شوشتر مدفون است و باقی اعضای او عضوعضو در بلاد متفرق گردید.» این سرنوشت عبدالله بن الحسن از نوادگان امام‌سجاد(ع)، در کتاب تذکره شوشتر است. عبدالله که از مردان خدا و مبلغان او بود، در جنوب ایران به دام ماموران خلیفه افتاد و چنانکه رسم رایج حاکمان آن عصر بود، سر از تنش جدا شد و اندامش شرحه شرحه. اندام عبدالله(ع) را در شهرهای مختلف پراکنده کردند تا مخالفان فکر اعتراض از سر بیرون کنند. اما ماموران حکومتی برای دریافت صله خوش خدمتی‌شان باید سر را برگرفته تا نزد والی خود برند. پس سر عبدالله(ع) را در توبره کردند و به راه افتادند تا در میانه راه «مرور ایشان به شوشتر افتاد...»



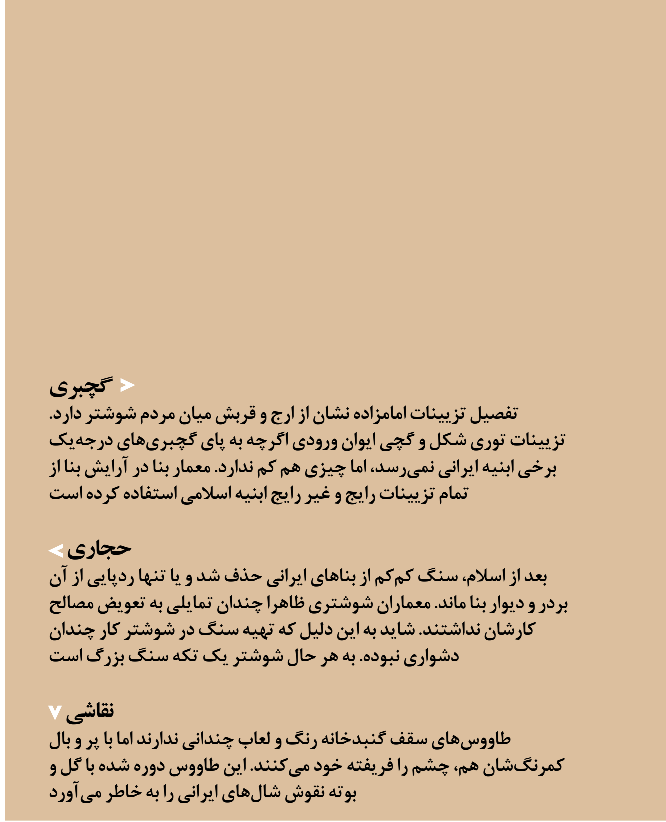
ماموران خلیفه خســته از پیچ و تاب‌های راه و کلافه از آفتاب سوزان جنوب ایران به شوشتر رسیدند و در خانه پیرزنی که بعدها اهل شوشتر او را بی‌بی گزیده نامیدند، اقامت کردند. هرچند ماموران در انجام ماموریت عجله داشتند؛ اما خستگی راه امانشان نداد و در دم به خوابی عمیق رفتند. در این میان گذر پیرزن صاحبخانه به اندرونی افتــاد و نگاهش به توبره. کنجکاوی پیرزن را مجبور کرد که نگاهی میان توبره بیندازد و چشم در چشم عبدالله بن حسن شود. بی‌بی سراســیمه آنچه را دیده بود، نشــان نوجوانش ابراهیم داد. ابراهیم که در کوچه پسکوچه‌های شوشتر چیزهایی از ماجرای شهادت عبدالله و ماموراني که به سمت دارالخلافه می‌رفتند شنیده بود، صاحب سر را شناخت و به مادر پیشنهاد داد تا ســر او را بریده و به جای ســر مبارک میان توبره بگذارد. با این کار سر در شوشــتر می‌ماند و به احترام به خاک سپرده می‌شــد. بی‌بی نگران و مردد بود و ابراهیم مطمئن و مصمم.

عبدالله جزایری در ادامه روایتش از شهادت عبدالله بن حسن(ع) می‌نویسد: «ایشان بریدند و چنین کردند». تا قبل از نگارش تذکره شوشتر به قلم عبدالله جزایری، در هیچ متن تاریخی خبری از عبدالله سربخش و مادرش نیست اما از این پس تقریبا هر کتابی که در تاریخ و جغرافیای این شهر نوشته شده، به اعتبار علامه عبدالله جزایری، داستان شهادت امامزاده را کلمه به کلمه تکرار کرده است. وجود مقابری در همسایگی ضریح امامزاده که شوشتری‌ها به ابراهیم و مادرش نسبت می‌دهند اسناد مکمل این حکایت است.

محبوب‌ترین پیر شهر

دکل‌های همیشــه ســوزان نفت، گاومیش‌های نه چندان پروار و خانه‌های سر هم شده از خشــت و فلز می‌آیند و می‌روند تا جاده خاکســتری رنگی که از اهواز شروع شده بعد از یک ساعت و اندی پای تکه سنگ بزرگی به نام شوشتر برسد. بارگاه عبدالله بن حسن درست در ورودی شــهر و بر بالای تپه‌ای سنگی با گنبد کله قندی شکل سفیدرنگی نشان شــده است. عبداللهی که برخلاف بسیاری از امامزادگان مقیم ایران از اعقاب امام موســی بن جعفر(ع) نیست و نسبش به امام زین العابدین(ع) می‌رسد.

در گذشته نه چندان دوری که حصار بالابلند شــهر همچنان سرپا بود، امامزاده درست در متنهی الیه جنوبی شهر و در پناه دیوار خشتی حصار قرار داشت. در خارج

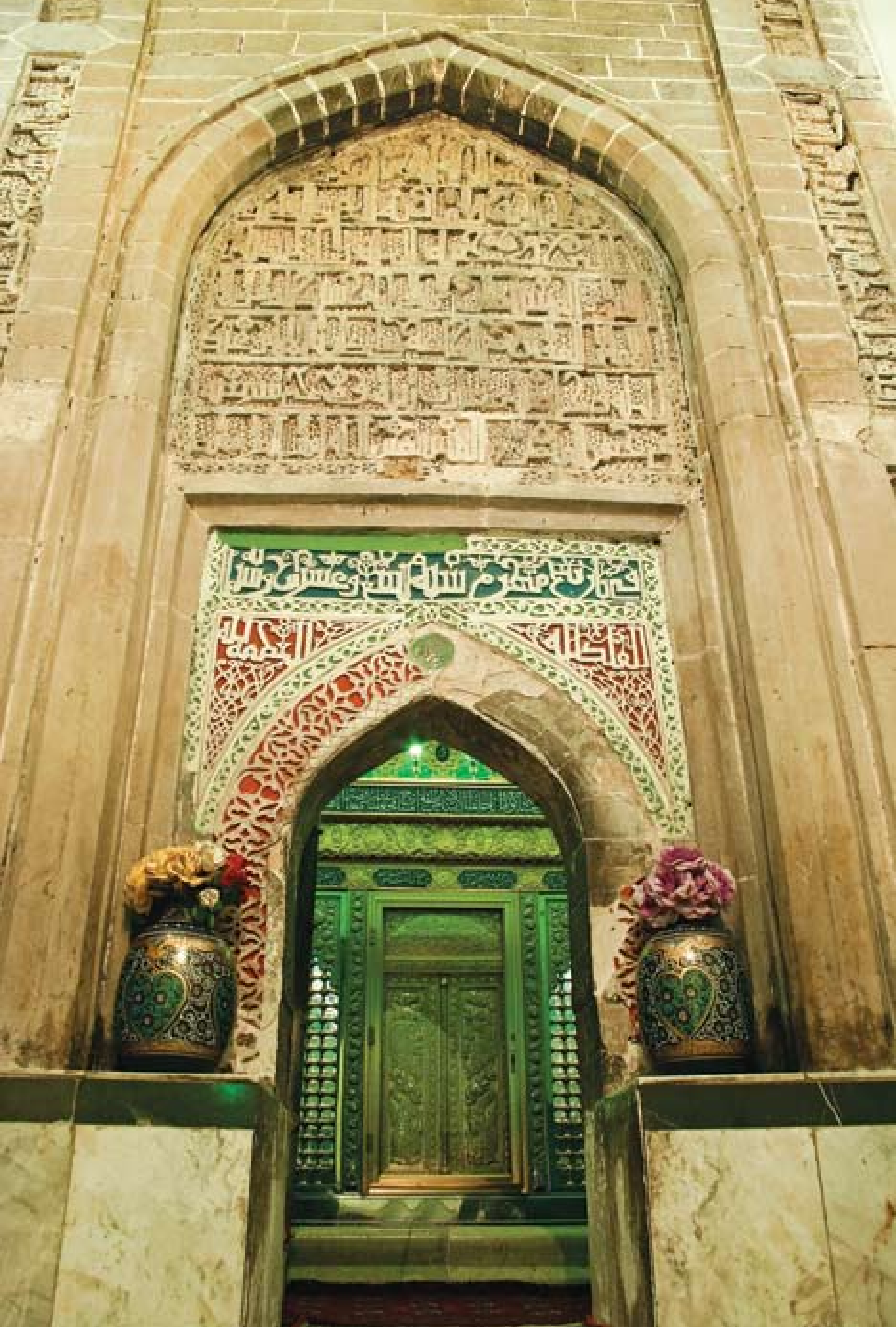


گچبری >
تفصیل تزیینات امامزاده نشان از ارج و قربش میان مردم شوشتر دارد. تزیینات توری شکل و گچی ایوان ورودی اگرچه به پای گچبری‌های درجه‌یک برخی ابنیه ایرانی نمی‌رسد، اما چیزی هم کم ندارد. معمار بنا در آرایش بنا از تمام تزیینات رایج و غیر رایج ابنیه اسلامی استفاده کرده است

حجاری >
بعد از اسلام، سنگ کم‌کم از بناهای ایرانی حذف شد و یا تنها ردپایی از آن بردر و دیوار بنا ماند. معماران شوشتری ظاهرا چندان تمایلی به تعویض مصالح کارشان نداشتند. شاید به این دلیل که تهیه سنگ در شوشتر کار چندان دشواری نبوده. به هر حال شوشتر یک تکه سنگ بزرگ است

نقاشی ▼
طاووس‌های سقف گنبدخانه رنگ و لعاب چندانی ندارند اما با پر و بال کمرنگ‌شان هم، چشم را فریفته خود می‌کنند. این طاووس دوره شده با گل و بوته نقوش شال‌های ایرانی را به خاطر می‌آورد





حصار هم در نهری فرعی، بخشی از آب کارون دیواره خشتی را همراهی می‌کرد. کارون به همراه حصار خشتی ساسانی، پاســداری از شوشتر، مردمان خونگرم و آسیاب‌های گردانش را در برابر مهاجمان برعهده داشتند. با این حساب مسافرانی که قصد گذر از حصار و ورود به شهر را داشتند باید راه یکی از شش‌دروازه شهر را در پیش می‌گرفتند. یکی از این شش دروازه، دروازه‌ای بود که رو به پل «لشکر» باز می‌شد و مسافران را به امامزاده نزدیک می‌کرد.

صحن امامزاده زوار بی‌شماری دارد و یک حوض مختصر و مفید و خادمی که روی یکی از گوشه‌های حوض ستاره‌ای شکل نشسته و دستش را سایبان چهره آفتاب سوخته‌اش کرده و می‌گوید که حرم امامزاده هیچ وقت از جمعیت خالی نمی‌شود؛ به‌خصوص روز عاشورا که تمام شوشــتر به نیت زیارت عبدالله بن الحسن(ع)، به بلندی سرسخت جنوب شهر می‌آیند.

سوگواری عاشوراییان شوشتر در ایام محرم ترتیب و آداب خاصی دارد. دسته‌های زنجیز زن و سینه زن، حجره‌های روان بر دوش عزاداران و سواران اشقیا و اولیا که با شمشیرهای آخته در نبردند و روز هشتم به سمت مقام عباس(ع) روان می‌شوند. مکانی که به اعتقاد محلی‌ها قدمگاه حضرت ابوالفضل(ع) است. مردمان، تاسوعا را مهمان براء بن مالکند که اولین شهید اســلام در ایران است و عاشورا، سوم و اربعین شهدای کربلا را نزد امامزاده عبدالله(ع) می‌گذرانند.

شوشــتر چنان از امامزاده‌ها، تکایا و اماکن مذهبی غنی است که بسیاری به آن شهر «چهل پیر» گفته‌اند. اما به گواه جمعیتی که یک دم حرم را رها نمی‌کنند و به هر بهانه‌ای خودشان را پای گنبد پله‌ای می‌رسانند، عبدالله محبوب‌ترین پیر شوشتر است.

صحن امامزاده، زوار بی‌شماری دارد و خادمی که دستش را سایبان چهره آفتاب سوخته‌اش کرده، می‌گوید که حرم امامزاده هیچ وقت از جمعیت خالی نمی‌شود







منظر پلکانی
زمانی برای رسیدن به امامزاده باید از میان سنگ قبرهای قد و نیم قد عبور می‌کردی اما حالا دیگر خبری از آن نشان‌های سنگی نیست. حالا برای رسیدن به امامزاده کافی است خودت را بسپاری به پله‌های سنگی/عکس: امید رضایی

مقرنس ایوان
مقرنس‌های ساده گچی از شمسه نصفه و نیمه سقف سرازیر شده‌اند. معماران همیشه بهترین چشمه‌های کارشان را برای ایوان کنار می گذاشتند. ایوان راه ورود را به زائر نشان می‌دهد و او را به اندرون دعوت می کند

خطاطی
آن سوی کتیبه و طاق سنگی، احمد ابن موید الدین مسافر برای خودش جایگاه ابدی دنجی دارد. زائران امامزاده در زیارتشان هیچ کدام از همسایگان امامزاده را از قلم نمی اندازند(راست) / عکس: امید رضایی
گنبد و پایه مناره های‌گچی، نشانی یکی از متولیان امامزاده را می‌دهند. وقتی سنگی چنین متفاوت با جایگاهی برای روشن کردن شمع می توان داشت، چرا باید به سنگ قبرهای تخت صیقلی راضی شد؟(چپ)

بارگاه خوزستانی

گنبد کله قندی خوزستانی الاصل ـ این محبوب‌ترین پیر ـ بر بالای پایه‌ای از سنگ ایستاده، یکی از آن گنبدهایی است که جهانگردانِ دوربین به دست برای گرفتن عکس یادگاری باید یا به ایران سفر کنند یا به گستره تاریخی ایران؛ عراق. خبره‌های فن این گنبدهای پله پله‌ای را «اُرچین» می گویند. ظاهرا سازندگان زبردست ارچین‌ها هدفی جز کاهش گرما و دوری از آفتاب تابان خوزستان نداشته‌اند. گچی که سرتاپای کله قندی گنبد را گرفته، گرما را پس می‌زند و پله‌هایی که در ۱۲ حلقه دور گنبد نشسته‌اند، در جهت تابش آفتاب ایجاد سایه می کنند و آفتاب را می‌شکنند. دریچه‌های تن گنبد، میان دو پوسته رویی و زیرین می‌چرخند و گرما را همراه خود بیرون می‌برند.
بنای آرامگاه یک عمارت مربع شکل است با دو مناره در دو کنج و مناره‌های دورافتاده از گنبد انگار در وسط راه ناگهان تمام شده‌اند. کبوترها یک دم دو مناره را رها نمی کنند، باید شهر از آن بالا دیدنی‌تر باشد. تنها قسمتی از مناره‌ها و بنا بهره‌ای از قطعات براق کاشی برده‌اند؛ چراکه با آفتاب تابان خوزستان انعکاس نور روی کاشی‌ها چشم هر زائری را می‌زند و معماران کاربلد روکشی از سنگ مات را به کاشی الوان ترجیح داده‌اند.

ایوان بنا سراسر سفید است و تنه گچی‌اش پر است از گچ کاری‌های ظریف. بین گچ کاری‌ها می‌توان آرزوها و امیدهای زوار دست به قلم را دید. بین نوشته‌های خودکاری و ماژیکی یکی از خدا شفای خواهر بیمارش را خواسته و دیگری آرزوی وصال دو نامی را دارد که در کنار هم نوشته شده‌اند.

زیر گنبد سفید

از در چوبی ایوان که بگذری، سیاهی چشمت را پر می کند اما به سرعت تعدادی زائر ایستاده به نماز، داخل نمازخانه‌ای معطر به بوی عود ظاهر می‌شوند. نمازخانه یک سقف گنبدی شکل کم خیز دارد و دو اتاقک کوچک که یکی آرامگاه بی‌بی گزیده، مادر ابراهیم سربخش است و دیگری محل دفن احمد ابن معیر مسافر که گویا دانشمندی است از اهالی قرن هفتم. ۱۰۰متری آن‌طرف‌تر هم جایی بین مقبره امامزاده و حصار تاریخی شهر، تن بی‌سر ابراهیم آسوده است. تا اواخر دهه ۶۰ابراهیم هم صاحب یکی از همین گنبدهای خوزستانی بود اما حالا جز سنگ قبری ساده، برای ابراهیم نشانی باقی نمانده است.
درست در انتهای نمازخانه معطر، طاقی ضربی میان حاشیه‌ای از کتیبه‌های

سنگی قرار دارد. تزئینات سنگی امامزاده نمونه حجاری‌هایی است که در صحن و شبستان مسجد جامع کهن شهر هم کار شده است. ظاهرا در گذشته نه چندان دور استفاده از سنگ رسم رایجی میان معماران شوشتری بوده است. طاق سنگی درست در انتهای نمازخانه، ضریح طلایی رنگی را قاب کرده است. عبدالله جزایری در «تذکره شوشتر» صاحب ضریح طلایی رنگ را عبدالله بن الحسن، از نوادگان امام سجاد(ع) معرفی می کند و قاضی نورالله شوشتری در مجالس المومنین او را از «اکابر ذریه سید المرسلین» می‌داند و در فضل و طهارت مشابه جدش امام زین العابدین(ع).
بالای سر عبدالله بن الحسن و روی پوسته داخلی گنبد، پرندگانی چون طوطی و طاووس میان گل‌ها و سروهای نقاشی شده خودنمایی می کنند. کتیبه‌های تاریخی حرم بانی بنای اولیه امامزاده را المستنصر، خلیفه عباسی معرفی کرده‌اند اما ساختمان بارها تجدید بنا شده است. در این میان ظاهرا سهم شیخ محمود وکیل‌الدوله که در عهد شاهان صفوی می‌زیسته، بیشتر از بقیه بوده است. سادات حسینی و مرعشی شوشتر هم بعدها به بنای صفوی عمارت‌هایی اضافه کرده‌اند و در این میان گنبد خوزستانی امامزاده همچنان قدیمی‌ترین بخش عمارت است.

در خوزستان باغملکی‌ها هم مقبره‌ای دارند که به عبدالله بن الحسن نسبتش می دهند؛ البته به تن بی سر او. در ایامی که امامزاده به شهادت رسید، سر سادات شهید را برای عرضه به حکام مثل عبدالله(ع) از تنشان جدا می کردند. اما قاتلان عبدالله (ع) با قتل او نه تنها یاد فرزند امام سجاد(ع) را از خاطره‌ها پاک نکردند، که او را در این سرزمین منتشر و تکثیر کردند. حالا امامزاده عبدالله بن الحسن در ایران چندین مقبره دارد و زائرانی بسیار ■

گنبد امامزاده یکی از آن گنبدهایی است که جهانگردانِ دوربین به دست برای گرفتن عکس یادگاریَ باید یا به ایران سفر کنند یا به گستره تاریخی ایران؛ عراق



{طبیعت}

قاصد روزان ابری

نخستین مقاله علمی منتشر شده درباره کوچک‌ترین قورباغه ایران که مردم شمال کشور، آن‌را پیام‌آور باران می‌دانند

گرچه شیر، آهو، بلبل و ...، به دفعات نامشان در شعر کهن فارسی به کار رفته و دیگر برای خودشان معنی مشخصی دارند، اما قورباغه درختی را باید جانور شعر معاصر دانست، آنجا که نیما یوشیج، پرچمدار شعر نوی فارسی، او را قاصد روزهای بارانی می‌داند: «قاصد روزان ابری، داروگ! کی می‌رسد باران؟» نیما در این شعر، قورباغه درختی را با نام مازندرانی «داروگ» می‌خواند. در این زبان دار به معنای درخت و وگ به معنای قورباغه است و به باور مردمان شمال کشور، خواندنش نوید آمدن باران است. «سرزمین من» برای اولین بار سراغ این گونه جانوری رفته و آن‌را از زوایای گوناگون بررسی کرده است. متن پیش‌رو توسط دکتر حاجی‌قلی کمی، شناخته‌شده‌ترین دوزیست‌شناس ایران نوشته شده است. کمی، که عضو انجمن زیست‌شناسی ایران است، هم‌اکنون استاد دانشگاه گلستان در گرگان است و در طول فعالیت‌های خود کتاب‌ها، مقالات و پژوهش‌های زیادی به زبان‌های فارسی و انگلیسی منتشر کرده است. او همچنین جدای از شرکت در کنفرانس‌های بین‌المللی، با نشریات معتبر جهانی همکاری داشته است.

همدم دار و درخت

بررسی جانورشناسانه گونه‌های قورباغه درختی که در بسیاری از نقاط ایران دیده شده است

حاجی‌قلی کمی / عکس: فریبرز حیدری

شاید بتوان گفت قورباغه برای ما ایرانیان از خیلی جانوران دیگر آشناتر است، آن‌قدر که به عنوان بخشی از عناصر فرهنگی، به شعرها و کتاب‌ها و ضرب‌المثل‌های ما راه یافته است؛ قورباغه ابوعطا بخواند، خط خرچنگ قورباغه، شنای قورباغه‌ای و ... همه گواه این آشنایی هستند. قورباغه‌ها چندین خانواده در جهان دارند، اما در میان این خانواده‌ها، قورباغه درختی، برای ایرانیان ساکن شمال و نیمه غربی بیشتر از همه آشناست. همان قورباغه‌هایی که قد و قواره کوچکی دارند و با پاهایی باریک و کشیده، نوک انگشتانی گرد و بادکش مانند و کف پایی که کمی دارای پرده شنا و در زیر هر مفصل دارای برآمدگی است، روی خشکی این طرف و آن‌طرف می‌جهند. قورباغه بامزه‌ای که بیشتر روی شاخه‌ها و برگ‌های درختان دیده می‌شود و به شیشه پنجره‌ها می‌چسبد.

آیا قورباغه‌های درختی واقعا قبل از باران آواز می‌خوانند؟ این که این موضوع تا چه حد صحت علمی دارد مشخص نیست، اما مسلما اعطای این صفت به این جانور، بر اساس تجربه مردم منطقه طی قرن‌ها بوده است. چرا که از طرفی اعتقاد دارند آواز «وگ» که همان قورباغه است و در رودخانه، برکه‌ها و تالاب‌ها زندگی می کند، نوید مناسب شدن هوا برای فعالیت‌های زیستی را می‌دهد. به هر حال این موضوع اگر جنبه علمی هم نداشته باشد و تنها یک باور اشتباه باشد، اما همین موضوع باعث شده تا قورباغه درختی شهرت زیادی به دست آورد. بهتر است برای اینکه داروگ را بهتر بشناسیم، ابتدا نگاهی به رده آن بیاندازیم.

هم در آب، هم در خشکی

قورباغه درختی می‌تواند هم در آب و هم در خشکی زندگی کند؛ یعنی همان قابلیتی که دوزیستان دارند، رده‌ای از جانوران مهره‌دار که از نظر رده‌بندی بین ماهی‌ها و خزندگان قرار دارند ولی شباهت‌شان به خزندگان بیشتر است. این موجودات را به این دلیل دو زیست می‌نامند چرا که می توانند هم در آب و هم در خشکی زندگی کنند. تمام دوزیستان همانند ماهی‌ها و خزندگان خونسرد هستند، یعنی دمای بدن آن‌ها متغیر است و بستگی به درجه حرارت محیط دارد. به همین علت دوزیستان می‌توانند افزایش گرما و سرما را تحمل کنند.

رده دوزیستان بسیار گسترده و متنوع است و برای خودش دنیایی از دانستنی‌های جالب و حیرت‌انگیز دارد. ۶۴۳۳ گونه، همه اعضای همین یک رده هستند که قورباغه درختی هم یکی از اعضای همین رده است.

البته همین خانواده قورباغه درختی که آن‌را Hylidae می‌نامند، خانواده‌ای بسیار شلوغ در سراسر دنیاست که با ۸۵۶ گونه، بزرگ‌ترین خانواده را بین دوزیستان دارد.

این خانواده، تازه خودش به سه زیر خانواده تقسیم‌بندی می‌شوند که متنوع ترین آن ها زیرخانواده‌ای با نام Hylinae است که ۶۱۳ گونه در دنیا دارد. البته از این زیرخانواده شلوغ فقط جنس *Hyla* در ایران گزارش شده. جنسی که ۳۱ گونه دارد و در آمریکای شمالی، آسیا، اروپا و شمال افریقا پراکنش دارند. در ایران از این جنس دو گونه با نام‌های علمی *Hyla savignyi Audouin* و *Hyla orientalis Bedriaga* زندگی می کنند.

نه فقط در شمال

خیلی‌ها فکر می کنند که قورباغه درختی فقط در شمال ایران زندگی می کند. این فکر احتمالا به‌خاطر سفرپذیری زیاد این خطه و شعر معروف داروگ نیما باشد. اما واقعیت این است که قورباغه درختی از شمال‌غرب گرفته تا غرب و در استان‌های بوشهر و خوزستان، و از سواحل جنوبی دریای خزر تا شمال استان خراسان، دیده شده‌اند. شالیزارها، تنه و برگ درختان بزرگ، روی انارهای وحشی و نیزارهای بلند اطراف آبگیرهای شمال کشور جای ایدئالی برای داروگ است. اگر به قائمشهر رفته باشید و از روی برگ‌های لویی صدای قورباغه شنیده‌اید، به احتمال زیاد صدای داروگ بوده است. لویی همان گیاهی است که در مرداب ها و نیزارها می‌روید و بر روی ساقه‌اش چیزی شبیه گُرز که همان میوه لویی است رشد می کند. این گرز لوله‌ای پس از مدتی از هم می‌پاشد و شبیه قاصدک به هوا می‌پرد.

خوزستانی‌ها هم بیشتر سراغ‌اش را روی برگ‌های پهن درخت موز می گیرند و در مسیر جاده اهواز به خرمشهر هم صدایشان می‌آید؛ صدایی که از داخل علف‌های پنیرک ـ همان علف‌های هرز پهن‌برگ



لبخند یک داروگ

شاید در نگاه اول این‌طور به نظر برسد که این قورباغه درختی در حال خندیدن است. شاید همین صورت بامزه و رفتار بی آزارش نسبت به انسان، باعث شده تا کمتر کسی به این جانور آسیب برساند. قورباغه‌های درختی می توانند در کمترین زمان تغییر رنگ بدهند و از سبز به زرد و حتی سیمانی رنگ برسند



عجب!

این قورباغه‌ها برای گرفتن عکس یادگاری این ژست را نگرفته‌اند. احتمالا از حضور و سماجت عکاس متعجب شده‌اند و برای همین هر کدامشان از یک سمت زل زده‌اند به او. توانایی این قورباغه‌ها در قرارگیری روی هر سطحی، به خاطر وجود انگشتان بادکش مانندی است که در دست و پایشان وجود دارد



یک جست قورباغه‌ای
تنبلی خصلت این جانوران دوزیست است، طوری که به ندرت از جایشان تکان می‌خورند. اما با این حال شکارچیان ماهری هستند و فقط کافی است تا حشره‌ای وارد محدوده‌شان شود، آن وقت است که قورباغه درختی به آرامی به آن نزدیک شود و در لحظه شکارش می‌کند

و قلبی شکلی که روی مرداب‌ها هم رشد می‌کنند ـ و گل‌های گندم به گوش می‌رسد. در قسمت‌هایی از استان فارس و در مزرعه‌های باقالا در لرستان و حتی اطراف آبشار تله زنگ، یا همان آبشار شوی که بلندترین آبشار ایران که در لرستان است هم، نمونه‌های قورباغه درختی دیده شده‌اند.

تنبل سایه‌نشین

قورباغه‌هـــای درختـــی، برخـــلاف ســـایر قوم و خویش‌هایشـــان خیلـــی تنبـــل هســـتند و زیـــاد پرش‌ها و حرکت‌های آن‌ها را ندارند. کم‌تحرکی بعضی‌هایشان آنقدر زیاد است که در تمام عمر، از تنه درختی که پای آن متولد شده‌اند جای دیگری نمی‌روند و حتی همان‌جـــا هم تولیدمثل می‌کنند. آنها بیشتر روی تنه درختان یا روی برگ‌های پهن در سایه، و اگر آفتاب باشد در زیر آنها می‌نشینند و منتظر می‌شوند تا مگسی، سنجاقکی یا پروانه‌ای از آنجا عبور کند و آنها هم با زبان دراز و چسبناک‌شان در یک چشم به هم زدن روی هوا شکار کنند. البته از سوسک‌های کوچک، بچه ملخ‌ها و خلاصه بقیه بندپایان کوچک و حشـــرات هم بدشان نمی‌آید و در واقع موجود زنده‌ای که بتوانند قورتش بدهند، غذایشان را تشکیل می‌دهند.

اصلا شـــاید به خاطر همین تنبلی مجبور شده‌اند اینقدر ماهرانه خود را با محیط اطراف‌شـــان استتار کنند که حتی برای فرار و نجات جان‌شان هم مجبور به پریدن نباشند. فوق‌العاده‌تر از همه این‌ها این که قورباغه‌های درختی سعی می‌کنند بالاترین جاهای درخت‌ها را هم برای سکونت انتخاب کنند تا باز هم از گزند دشمنان بیشتر در امان باشند.

البته قورباغه‌های درختی، انواع زرنگ و تر و تیز هم دارند که حاضرند به خاطر یک لقمه مگس دلچسب از یک درخت تا درخت دیگر بپرند. این توانایی را هم از پرده‌های نازکی که بین انگشتان پایشان است و کار بال را برایشان می‌کند، دارند. البته این زرنگ‌ها در ایران زندگی نمی‌کنند و بیشـــتر در جنگل‌های بارانی امریکای مرکزی روزگار می‌گذرانند.

کوچک و پرسر و صدا

کوچک‌ترین قورباغه‌های شناخته‌شـــده در ایران، همین قورباغه‌های درختی هستند. اما این موضوع دلیل نمی‌شـــود که صدای کمی داشته باشند. چرا که با همان چثه کوچک‌شـــان که حداکثر به پنج ســـانتی‌متر می‌رسد، حســـابی هم پر ســـر و صدا هستند و اتفاقا صدای قورقورشان خیلی هم بلند و تیز است. می‌توان گفت کوچکترین قورباغه‌های ایران، بلندترین صدا را در بین همنوعان خود دارند.

اما صدای بلند قورباغه از کجا می‌آید؟

عبور هوا از روی طناب‌های صوتی حنجره، باعث می‌شـــود تا این صدا از قورباغه‌ها به گوش برسد. صداهای بلندی که در فصل بهار که همان فصل

کوچک‌ترین قورباغه‌های شناخته‌شده در ایران، همین قورباغه‌های درختی هستند. اما این موضوع دلیل نمی‌شود تا صدای کمی داشته باشند؛ چرا که با همان جثه کوچک‌شان بلندترین صدا را در بین همنوعان خود دارند

تولیدمثل‌شان است، معمولا فقط توسط نرها ایجاد می‌شود و بوسیله آن دنبال جفت مناسب برای خود می‌گردند. آن‌ها اول هوا را وارد سوراخ بینی می‌کنند و در حالی که دهان‌شان را بسته نگه می‌دارند، هوا را از سمت دهان به‌سوی شش‌ها می‌فرستند که در همین زمان طناب‌های صوتی‌شان به لرزه درآمده و صدا تولید می‌شود.

جالب است که آن‌ها این صدا را حتی می‌توانند زیر آب هم تولید کنند. هوا بعد از عبور از تارهای صوتی وارد کیسه‌های صوتی که زیر حلق قرار دارد، می‌شود. ممکن است هنگام متورم‌شدن این کیسه‌ها، پوست نرم خارجی بدن قورباغه، حالت برآمده و متورمی پیدا کند و به همین دلیل کیسه صدای خارجی به‌صورت باد کرده دیده می‌شوند. این کیسه موجب تشدید و افزایش قدرت صدای ایجاد شده می‌شوند.

خواب یا مرگ؟

زندگی قورباغه‌ها و به طور خـــاص قورباغه‌های درختی هم مثل همه دوزیستان دیگر از یک توالی مشخص تشکیل شده اســـت. چرخه زندگی آن‌ها شامل خواب زمســـتانی از اوایل پاییز، بیداری در اواخر زمســـتان یا اوایل بهار، جفت‌شدن در بهار، تخم‌گذاری در بهار، از تخم بیـــرون آمدن لاروها و شـــروع زندگی در خشـــکی و مجددا آغاز خواب زمستانی در پاییز است. البته این زمان‌بندی، کاملا دقیق نیست. عواملی مثل رطوبت، تابش خورشید و دمای هوا، عوامـــل بیولوژیکی مثـــل مهاجرت حیواناتی که طعمه به حســـاب می‌آیند یا شـــرایط اقلیمی و ارتفاع از سطح دریا و شرایط جوی، همه می‌توانند این برنامه را دچار تقدم و تاخر کنند.

یکـــی از عجایب زندگـــی قورباغه این اســـت که در هنگام خـــواب زمســـتانی، در دماهـــای خیلی پایین، در فضای آزاد زنـــده می‌مانند و یک خواب عمیق و بدون دغدغه مـــردن دارند. البته آن‌ها در مواجهه با هـــوای خیلی گرم زیاد مقاوم نیســـتند. این جـــور موقع‌ها آنهـــا زیر ســـنگ‌ها و در نواحی



لمیده بر شاخه

قورباغه‌های درختی از هرجایی آویزان می‌شوند و روی هر چیزی قرار می گیرند؛ خواه سطح شیب‌دار باشد، خواه یک شاخه نازک. برای همین هم وقتی در منطقه زیست این جانوران هستید، باید برای دیدنشان هرجای ممکن را خوب نگاه کنید. شاید شما هم یکی از آنها را مثل این قورباغه ببینید که دست زیر چانه گذاشته و استراحت می کند



سیاره شخصی

سبکی و کوچکی، به قورباغه‌های درختی این اجازه را می‌دهد که در طبیعت این طرف و آن طرف بروند و به راحتی جایی را برای استراحت یا کمین کردن یک حشره پیدا کنند. این قورباغه درختی هم برای خودش جایی دنج میان درختان انتخاب کرده و احتمالا منتظر است تا غذای خود را بیابد



همرنگ جماعت
نشستن روی این برگ، آن‌هم این‌طور وارونه کار هر جانوری نیست، اما این قورباغه درختی که خود را کاملا به رنگ سبز برگ درآورده این کار را به راحتی انجام می‌دهد و با انگشتان بادکش مانند دست‌ها و پاهایش نه تنها قدرت ماندن روی برگ را دارد بلکه به‌راحتی از آن بالا می‌رود



هم چشم، هم عینک
با بسته شدن پلک سوم، قورباغه درختی، هم توان دیدن دارد و هم گرد و خاک به چشم‌اش نمی‌رود. این پلک برایش کار عینک غواصی را هم می‌کند، چرا که آنها با کمک آن می‌توانند در زیر آب هم به راحتی همه چیز را ببینند

بچه قورباغه‌ها در روزهای ابتدایی اصلا شبیه والدین‌شان نیستند و تنها یک دم هستند و دو چشم؛ موجودات کوچکی به طول پنج یا شش میلی‌متر، با حرکت‌های تند و سریع

سایه‌دار و سایه درختان و گیاهان پناه می‌گیرند و فعالیت‌شان را باز هم کمتر می‌کنند. آنقدر که از آن به عنوان دوره تابستان خوابی یاد می‌شود. این گوشه‌نشینی‌ها تا زمانی که درجه حرارت محیط کمی پایین‌تر بیاید، ادامه دارد.

آنچه که باعث زنده ماندن و خشک نشدن قورباغه‌ها در زمستان و تلف شدن آنها در گرمای شدید تابستان می‌شود، اوره موجود در سلول‌های این جانوران است که برای آنها حکم مرهم را دارد. اوره بدن قورباغه‌ها در هنگام خواب زمستانی تقریبا به ۵۰ برابر حالت معمولی افزایش می‌یابد و موجب کُند شدن فعالیت کبد و بافت‌های ماهیچه‌ای‌شان می‌شود. از طرفی این اوره بیش از اندازه در عملکرد قسمت‌های مهم، مانند کلیه و قلب هیچ دخالتی ندارد و کار آنها را مختل نمی‌کند.

به دنبال همسر

قورباغه درختی سرانجام پس از گذراندن یک خواب طولانی زمستانی و گرم‌تر شدن هوا، بیدار می‌شوند و طبق غریزه‌شان راه می‌افتند دنبال جفت مناسب. در قورباغه‌های دیگر، معمولا ابتدا نرها و سپس ماده‌ها به همان محل تولیدمثل هرساله‌شان برمی‌گردند، اما قورباغه‌های درختی معمولا در همان دور و اطراف محل زندگی‌شان کار جفت‌یابی را هم انجام می‌دهند. به این ترتیب که قورباغه درختی نر با صداهای بلند پیغام آمادگی‌اش برای داشتن جفت اعلام می‌کند و همین کار باعث می‌شود تا آماده‌ترین ماده‌ای که آن دور و برهاست و صدای قورباغه نر را می‌شنود، به قلمروی از پیش تعیین شده قورباغه بیاید. البته در بعضی نقاط گرم‌تر، مثل استان خوزستان که زمستان معتدلی دارد، گاهی جفت‌شدن قورباغه‌ها در بهمن‌ماه هم صورت می‌گیرد.

چند روزی نمی‌گذرد که کار تخم‌گذاری هم شروع می‌شود. ماده قورباغه، در هر فصل تخم‌ریزی بین ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ تخم می‌گذارد. بعد نوبت قورباغه نر می‌رسد که تخم‌ها را بارور کند. کار اسپرم‌پراکنی نرها ممکن است چند روزی طول بکشد که همین طولانی شدن مدت و زیاد بودن تعداد تخم‌ها، باعث می‌شود تا تعدادی از آن‌ها از بین بروند. بعد از تمام شدن تخم‌گذاری، قورباغه‌های درختی هم مثل بیشتر قورباغه‌های دیگر، تخم‌ها را به حال خود رها می‌کنند.

زیاد طول نمی‌کشد که بچه قورباغه‌ها، یا همان لاروها سر از تخم بیرون می‌آورند و زندگی جدیدشان را شروع می‌کنند. آنها در روزهای ابتدایی اصلا شبیه والدین‌شان نیستند و تنها چیزی که در آن‌ها می‌شود تشخیص داد، یک دم و دو چشم است؛ موجودات کوچکی هستند به طول پنج یا شش میلی‌متر، با حرکت‌های تند و سریع.

لاروها حدود یک‌ماه با این شکل و شمایل زندگی می‌کنند تا کم کم هنگامه دگردیسی‌شان فرامی‌رسد، یعنی همان فرایند زیستی، که باعث می‌شود یک جانور، پس از بیرون آمدن از تخم، از نظر جسمی تکامل و دگرگونی فاحشی پیدا کند، آنقدر که این تغییرات در شکل و ساختارش بسیار آشکار و نمایان باشد. دگردیسی در بسیاری از



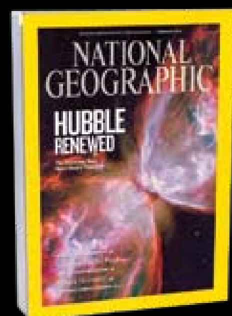
به تماشای طبیعت
برای اینکه بتوانید کوچکی یک قورباغه درختی را درک کنید، بهتر است اندازه این قورباغه را با شکوفه‌ها و برگ‌های کوچک این درخت مقایسه کنید. قورباغه‌های درختی، کوچک‌ترین قورباغه‌های شناخته‌شده در ایران هستند که البته صدایشان از همه قورباغه‌ها بلندتر است

دانشمندان و محققان دانشگاه منچستر با بررسی ویژگی‌های جنین قورباغه در ترمیم اعضای بدن، در حال ساخت داروهایی هستند که می‌تواند زخم‌های زشت صورت را از بین ببرد

جانوران دیگر مثل پروانه‌ها هم اتفاق می‌افتد.
در این مرحله بچه قورباغه‌ها کم کم دست و پا در می‌آورند و پوزه کوچک‌شان نمایان می‌شود. این تکامل ادامه پیدا می‌کند تا این که بعد از گذشت ۱۰ تا ۱۲ هفته، شکل آنها کامل می‌شود و دیگر برای خودشان یک قورباغه درست و حسابی می‌شوند.
در این مدت روی پوست و روی صورت‌شان هم غده‌های خیلی کوچکی بوجود می‌آید که جز چندتا که روی صورت‌شان است، بقیه با چشم غیرمسلح دیده نمی‌شوند. این غده‌ها دو نوع هستند، غدد مخاطی و غدد ترشح کننده سم. کار اصلی غدد مخاطی یا لزج، همکاری در فرآیند تنفس به وسیله پوست است. غده‌هایی که سم زیادی ترشح می کنند هم جزو همان غدد کوچک هستند که توسط چشم غیرمسلح دیده نمی‌شوند و ترشحات آنها دارای خاصیت اسیدی است. مخاطی که این غده‌ها تولید می‌کنند، به عنوان یک ماده تشنج‌زا عمل می کنند. در برخی قورباغه‌ها سموم مترشحه به قدری قوی است که می‌تواند ۲۰ هزار موش یا ۲۰ انسان را بکشد. این نوع قورباغه‌ها معمولا به رنگ‌های زرد یا قرمز هستند که البته در اکوادور زندگی می کنند و در ایران خبری از آنها نیست.
این غده‌های سم، در قورباغه‌های درختی به صورت خیلی ضعیف شده و در حداینکه از پس همان حشرات کوچک بر بیایند، وجود دارد.

سم ارزشمند

قورباغه‌ها برای انسان استفاده‌های عملی بسیاری دارند. موادی که از پوست قورباغه‌ها ترشح می‌شود شامل ترکیبات مختلفی است و بعضی از آنها مانند سموم، مدت‌های درازی است که توسط انسان به کار گرفته شده‌اند. درست است که قورباغه‌های درختی موجود در ایران سمی نیستند، اما بعضی هم‌گونه‌های آن‌ها در جهان سم کشنده‌ای روی پوست خود دارند که سم‌شان مورد استفاده انسان هم هست. مثلا صیادان در بعضی مناطق از سم این قورباغه‌ها استفاده می کنند. آن‌ها نوک نیزه خود را روی پوست قورباغه‌های سمی درختی می‌مالند و از آن برای شکار فیل‌ها استفاده می کنند.
جالب است که حتی مقدار ناچیز این سم هم، برای کشتن جانوران بزرگ و انسان کافی است.
سم قورباغه‌ها البته تنها کارکرد کشنده برای انسان ندارد. امروزه دانشمندان به بررسی سموم قورباغه‌ها می‌پردازند، چرا که این سموم سبب پایین آمدن فشار خون، گشاد شدن رگ‌ها، تحریک تنفس و گردش خون، تسریع التیام زخم‌ها و ممانعت از عفونت آنها می‌شوند.
همچنین سم پوستی در قورباغه‌ها علاوه بر دور کردن دشمنان، عامل اصلی دفاع آنها در برابر میکروارگانیسم‌ها ـ قارچ‌ها و باکتری‌ها ـ هستند که می‌تواند در آینده جایگزین آنتی‌بیوتیک‌ها شوند. به عنوان مثال دانشمندان و محققان دانشگاه منچستر با بررسی ویژگی‌های جنین قورباغه در ترمیم، اعضای بدن، در حال ساخت داروهایی هستند که می‌تواند زخم‌های زشت صورت را از بین ببرد. در بدن جنین قورباغه پروتئینی وجود دارد که باعث التیام زخم‌ها می‌شود. دانشمندان با جدا کردن این پروتئین و ساخت آن به روش مصنوعی در آزمایشگاه در حال پیدا کردن راه‌هایی جهت استفاده آن در اعمال جراحی هستند.
اما به‌طور خاص در مورد قورباغه مورد بحث ما هم نکات جالبی وجود دارد. محققان در هند با الهام گرفتن از بالشتک‌های انگشتان قورباغه درختی نوعی پوشش چسبنده تولید کرده‌اند که هم بسیار قوی و هم چند بار مصرف است. بیشتر قورباغه‌ها در کف پاهایشان مخاط چسبنده‌ای دارند که به آنها در ثابت ماندن در یک جا و همچنین پرش‌های بلند کمک می کند.
این ماده چسبنده در قورباغه‌های درختی به خاطر اینکه در سطوح شیب‌دار و حتی عمود بیشتر زندگی می کند خیلی قوی‌تر است. همین خصوصیت تبدیل به ایده‌ای اختراع‌ساز برای دانشمندان شده است.
البته انسان مصرف کننده گویا تنها به فکر خویش است، چرا که نسل قورباغه‌های درختی و به‌طور کلی دوزیستان شدیدا در خطر انقراض است.
درست است که انسان‌ها با توسعه بخشیدن به کشاورزی و زیر کشت‌بردن زمین‌های وسیع، شرایط مساعدی را برای زندگی و تولیدمثل همه موجوداتی که از گیاهان تغذیه می کنند فراهم آورده‌اند، اما زیستگاه جانوران را هم به خطر انداخته‌اند.
در مناطقی که بدون مطالعه و تحقیق تعداد دوزیستان یکباره کاهش داده شود، خسارات زیادی به گیاهان وارد شده و در نتیجه در کنترل جمعیت پاره‌ای از بی‌مهرگان اختلال ایجاد می‌شود. اگر وضع به همین منوال ادامه پیدا کند، دور نیست که نسل دوزیستان منقرض شود ■



نشنال جئوگرافیک، مجله‌ای است با بیش از یکصد و بیست سال سابقه که آنگونه که در صفحه شناسنامه‌اش درج شده از ۱۸۸۸ میلادی برای ارتقاء دانش جغرافیا و انتشار مطالب جغرافیایی در واشنگتن ایالات متحده به زبان انگلیسی منتشر می‌شود. این موسسه امروزه یکی از غول‌های مردم‌نگاری و مستندسازی جهان است و افزون بر ماهنامه معروفش مجلات ضمیمه و کتاب‌های متنوعی به زبان‌های گوناگون جهان منتشر می کند و یک شبکه تلویزیونی هم ویژه پخش برنامه‌های مستند و حیات‌وحش دارد و هزاران پژوهشگر، نویسنده، مجله‌نگار و عکاس برتر جهان از کارمندان و همکاران نشنال جئوگرافیک هستند. مطلبی که پیش روی شماست، گزارشی است اجتماعی درباره گروهی کوچک از اقوام و ساکنان سرزمین بزرگ و تاریخی هند که به هیچ وجه نمایانگر همه هند نیست. اما بازخوانی آن به فارسی می تواند هم سبب آشنایی با گروهی از اقوام سنتی این سرزمین باشد و هم مایه آشنایی با سبک و سیاق مجله نشنال جئوگرافیک.

{همکاران سرزمین من}

آوارگان فراموش شده

۸۰ میلیون خانه به دوش هند در وفاداری به سنت‌هایی به قدمت قرن‌ها از جان مایه می‌گذارند در حالی که جهان مدرن هویت آنها را از یاد برده است

جان لنکستر، ترجمه: الهه کاویار، عکس: استیو مک‌کری

برای پونکتی، دختر چوپانی در راجستان، سقف بالای سر تازگی دارد. این مردمان هنوز هم زیر سقف آسمان زندگی می‌کنند تا نزدیک دام‌هایشان باشند



در حالی‌که آکروبات بازان گروه دوره گرد «نات» در حومه جادپور در راجستان به اجرای نمایش مشغولند، صدای طبل جمعیت را گردهم می‌آورد؛ آوارگانی که در آمارگیری شمرده نمی‌شوند و جای ثابتی برای زندگی ندارند، هنرمندانی که برای برخورداری از کمک هزینه‌های دولتی با مشکل روبه‌رو هستند



آچالا با دستار و لباس سفیدش گله داری است که خود را یک «رَبَری» معرفی می‌کند. ربری آنهایی هستند که بیرون زندگی می‌کنند و از روزگاران کهن از محدوده روستاها و مزارع دوری می‌کرده‌اند

گادولیا لوهارها در گذشته پرافتخارشان برای شاهان هندی زره می‌ساختند اما امروزه این آهنگران در اطراف دهکده‌های کوچک هند چادر می‌زنند و از فلزات اسقاطی، وسایل پیش پا افتاده می‌سازند. در یک روز گرم ماه فوریه به کمپی در راجستان که گروهی از لوهارها آنجا بودند در شمال غربی هند رفتم و برای اینکه حسن نیتم را به آنها نشان دهم قالب‌های صابون برده بودم. اما به محض اینکه رسیدم همه از مرد و زن و کودک دور من جمع شدند، کیسه را گرفتند و تکه‌تکه کردند و صابون‌ها همه از بین رفت. اوضاع آشفته‌ای به وجود آمد که در آخر با گریه یک بچه به پایان رسید.

چنین رفتار ناخوشایندی کنایه به مساله بزرگ‌تری دارد؛ داستان آوارگانی که صدها یا هزاران سال است در این شبه قاره این طرف و آن طرف می‌روند. میان آنها گادولیا لوهارها (نامشان از کلمات هندی گادی(gaddi) به معنای گاری و لوهار(lohar) به معنای آهنگر تشکیل شده) از همه شناخته شده‌ترند؛ الباقی چوپانند؛ مثل ربری‌ها (Rabari) که در هند غربی به خاطر دستارهای بزرگ و دانش‌شان درباره شتر شهره‌اند. بعضی شکارچی و علف‌چین هستند و بعضی هم شغل‌های خدماتی دارند؛ مثلا نمک فروش، فالگیر، شعبده‌باز و دعانویس. بعضی هم تردست، بندباز، چاقو تیزکن، بقال، افسونگر، دامپزشک، خالکوب یا سبدسازند. مردم شناسان این افراد را در قالب ۵۰۰ گروه شناسایی کرده‌اند که شاید ۸۰ میلیون نفر باشند؛ تقریبا هفت درصد از جمعیت یک میلیاردی کشور هند.

این آوارگان روزگاری جمعیت غالب هند بودند. آنها همیشه با روستاییانی که در مسیر کوچ سالانه‌شان زندگی می کردند، سازگاری داشتند. اما در قرن ۱۹ وضع تغییر کرد. مقامات بریتانیایی به این بهانه که می‌خواهند قانون مستعمراتی را رعایت کنند، آنها را در حد ولگرد و مجرم کوچک کردند و تفکری منفی علیه آنها به وجود آوردند. هند رو به پیشرفت با مراکز مخابراتی و برندهایی که جوانان را مجذوب خود کرده‌اند، استفاده خوبی برای این دوره‌گردها یا مربیان حیوانات ندارد و آنها در جنگ با صنعت و مدرنیته بازنده‌اند. همان‌طور که طبقه اجتماعی، زبان و محل زندگی‌شان گسسته شد، مورد بی‌اعتنایی سیاستگذاران هم قرار گرفتند و در مقایسه با گروه‌های محروم دیگر، از خدمات رفاهی کمی برخوردارند.

حتی تعریف واژه «آواره» در هند مساله‌ساز است. خیلی از گروه‌ها که زمانی جزئی از این طبقه بودند در زاغه‌ها ساکن شدند. هند هنوز یک جامعه چندلایه و انعطاف‌ناپذیر باقی مانده که تولد در آن مساوی است با سرنوشت. به هر حال آوارگان هند؛ ساکن یا غیر با تاریخی سرشار از فقر و محرومیت که تا به امروز ادامه دارد، یکی شده‌اند و این مطمئنا بزرگ‌ترین بحران حقوق بشری است که تا به حال شنیده‌اید.

معدود افرادی که دغدغه این آوارگان را دارند، بخش اصلی راه‌حل را تامین جایی برای زندگی آنها یا حداقل یک نشانی می‌دانند که بتوانند از خدمات رفاهی استفاده کرده و بچه‌هایشان را در مدرسه ثبت نام کنند. اما این تلاش‌ها با مخالفت شدید روستاییان و شوراهای محلی روبه‌رو شده است که آنها را ولگردانی کثیف می‌دانند. این موانع اجرایی را که کنار بگذاریم، با سؤال بزرگ‌تری روبه‌رو می‌شویم: آیا آنها برای ادامه زندگی‌شان باید از آن چیزی که هستند دست بکشند؟

بعد از درگیری سر صابون، صبح بهتری داشتم. روز بعد کمپ ساکت بود؛ فقط گاهی صدای سرفه‌های شدید می‌آمد. دودی از یک دکان آهنگری خشتی ساده بلند می‌شد، زنان کنار دم آهنگری که از پوست بز درست شده بود صف کشیده بودند و مردان و پسران آهن گداخته را روی سندان کوچکی می کوبیدند و از آنها قاشق آشپزی، سر تبر و ابزارآلات ساده می‌ساختند.

من و مترجمم در چهار خانواده لوهار ۲۳ نفر را شمردیم که با هم فامیل بودند. آنها اسباب و اثاثیه خود را با پنج گاری روباز که از چوب اقاقیا و ساج ساخته شده بودند حمل می کردند. گاری با کنده کاری‌های گل نیلوفر آبی و گل‌میخ‌های برنجی تزئین شده و چلیپایی هندی هم روی آن نقاشی شده بود. بیشترشان از حضور ما دست و پایشان را گم کرده بودند و بعضی هم بدون خجالت روی خوش نشان نمی‌دادند. زنی غر می‌زد: «هر چی می گیم و انجام می‌دیم، شما می‌نویسی!» اما تعداد کمی هم صمیمی بودند؛ مثل للو (Lallu)و کایلاشی(Kailashi)؛ زوجی تقریبا ۴۰ ساله که چهار فرزند داشتند. آنها سنشان را از تعداد بچه‌هایشان حدس می‌زنند. للو جثه کوچک و قوی‌ای داشت، لنگ کتانی چرکی هم به تن کرده بود و گوشواره‌هایی طلا به شکل دانه لوبیا و یک تعویذ با قیطان به گردنش انداخته بود. همسرش کایلاشی لاغر بود با چشم‌های گود افتاده. تخت سینه‌اش را با نمادهای «اُم» خالکوبی کرده بود و موهای کرکش را با یک شال صورتی پوشانده بود. هر دو دندان‌های نامرتبی داشتند و دائما هنگام کار سیگار دست‌سازی که آن را بیدیس می‌نامیدند از آتش کوره روشن می کردند.

کایلاشی از دعوا سر صابون شرمنده بود و گفت: «فقیر هستم اما وجدان دارم، مردم آن را از دست داده‌اند».



یکی از ویژگی‌های مقالات نشنال جئوگرافیک وجود یک نقشه مکمل کوچک از منطقه‌ای است که متن درباره آن صحبت می‌کند





در طول فصل خشک، فعالیت گله‌داری کم می‌شود و کارهای روزمره ربری‌ها تغییر می‌کند. در راجستان زنان به کارهای سخت و روزمزد مانند کندن دریاچه پشت سد برای دستمزد روزی ۲ دلار می‌پردازند(بالا).
مردان زانو به بغل نشسته‌اند و پشم گوسفندان را می‌چینند. وقتی دوباره بارندگی شروع شود آنها با گله‌هاشان راهی می‌شوند تا به آب و چراگاه دسترسی داشته‌باشند که آن هم بستگی به زمین‌داران دارد

بزرگ‌ترین فرزندش، کانیا(Kanya) یـک زیرانداز را که با طناب بافته شـده بود آورد و به من تعارف کرد بنشینم. کانیای ۲۰ ساله سرزنده و بسیار زیبا بود و شخصیت محکمی داشت. وقتی مرد جوانی که پسر عمویش بود به من پیله کرده بود که پول بگیرد، او را سرزنش کرد و گفت: «بس کن، مثل جانی‌ها رفتار نکن!» او به تازگی از دست شوهر بددهنش فرار کرده و پیش خانواده‌اش برگشته بود.
از للو پرسیدم اهل کجاست و انتظار داشتم نام محل تولد یا شاید شهری را ببرد که خانواده‌اش برای تابستان آنجا چادر زده بودند اما در عوض او نام جایی را برد که هرگز خودش هم ندیده بود.
او گفت: «چیتارگار» و سپس مشتش را به نشانه احترام بالای سر برد.
چیتارگار(Chittaurgarh) قلعه‌ای بزرگ از ماسـه سـنگ بر فلاتی در جنوب راجستان اسـت. در قرن هفدهم ساخته شـده و پایتخت مِوَر(Mewar) بوده است؛ پادشاهی قدرتمند جنگاوران هندی که از طبقه بالای اجتماع بودند و آنها را راجپوت (Rajput) می‌شـناختند. لوهارها طبق سنت شفاهی‌شان راجپوت هستند. آنها به این پادشاهی به عنوان سازندگان اسلحه خدمت می‌کردند اما در سال ۱۵۶۸ قلعه چیتارگار توسط اکبر- پادشاه بزرگ مغول(گورکانی) - تصرف شد و لوهارها گریختند. سـرافکنده با خود عهد کردند سرگردان زندگی کنند و سوگند خوردند هرگز شـب را در دهکده نگذرانند، چراغی در تاریکی روشن نکنند یا حتی برای کشیدن آب از چاه از طناب اسـتفاده نکنند؛ عهدی که آن را به «مهر» می‌شناسـند. آنها همچنین سـوگند خوردند در رختخواب راحت نخوابند و حتی امروزه در سفر گاری‌شـان را چپ می‌کنند که آیینی نمادین از عهد باستانی‌شان است.
آنها هنوز باید خرج زندگی را بدهند. بنابراین مهارت فلزکاری‌شـان را صرف ساخت وسایل معمولی‌تر کردند. وسایل آشپزخانه و ابزار کشاورزی آنها به خاطر دوامشان ارزشـمند بود و قبل از واردات محصولات ارزان و کارخانه‌ای چینی، همیشـه خریدار داشـت. هند زمانی پر بود از این کارگران دوره‌گرد که برای اولین‌بار یک مقام غیر نظامی بریتانیایی به نام دنزیل ایبتسـون طی گزارش آماری‌ای در منطقه پنجاب در سال ۱۸۸۳ مفصلا به آن پرداخت. از جمله آنها می‌توان به این گروه‌ها اشـاره کرد: قلندری (شغل ظاهری‌شان بازی با خرس و میمون و حیوانات نمایشی است)؛ نات (کارهای آکروباتیک و تردستی‌های پیش پا افتاده)؛ گاگرا (گرفتن و نگهداری زالو و استفاده از آن) و کانجار (درمان کورک). ایبتسون نتیجه می‌گیرد: «آنها آدم‌های دوست داشتنی برای معاشرت نیستند و ما مجبور شدیم که با آنها کمی رابطه برقرار کنیم».
مشـاهدات ایبتسـون تعصب و باور همه‌گیر آن دوره را در انگلستان منعکس می‌کنـد. آوارگان – آدم‌هایی با پوسـت تیره که مردم آنهـا را کولی می‌نامند – عاملان اصلاح ناپذیر فسـاد هسـتند؛ چنین طرز فکری به سرعت در شبه قاره منتشر شد. در سال ۱۸۷۱ دولت استعماری، قانون معروف قبایل بزهکار را به تصویب رساند که بیشـتر گروه‌های آواره را بی‌کفایت و جنایتکار بالفطره معرفی کرده بود. خانواده‌های دوره‌گرد ملزم بودند خود را به پلیس معرفی کنند و هزاران مرد و زن و بچه به اردوگاه کار اجباری فرسـتاده شدند. بعضی از آنها توسط سپاه رستگاری (گروهی وابسته به کلیسای کاتولیک که به امور خیریه می‌پردازد) نجات پیدا کردند که در کتاب «بدنام شـده توسـط تاریخ» نوشته رادا‌کریشنا(Radhakrishna)- جامعه‌شناس هندی - به آن اشاره شده اسـت.
بعد از اسـتقلال هند در سـال ۱۹۴۷ قانونی مشـابه جایگزین شـد که کمتر سختگیری می‌کرد. در قانون متخلفان همچنان ننگ تبهکاری وجود داشت، راداکریشنا می‌گوید: «من تصور نمی‌کنم که درباره نیاکان این مردم با چنین تعصبی قضاوت می‌شـده است. این‌طور نیسـت که آنها نمی‌خواهند جزئی از اجتماع باشند، آنها اجازه ندارند».

◆◆ زنان شام را آماده می‌کردند. کایلاشی دانه‌های فلفل تند را برای خورش سـبزیجات در یک هاون کوبید و کانیا، چپتیس(Chapatis) را آماده می‌کرد؛ غذای همیشگی هندیان که روی آتش می‌پزند. شب شـده بود و آنها مجبور بودند به خاطر ممنوعیت استفاده از روشنایی سریع‌تر کار کنند. لوهارها چند روز زودتر به دهکده رسیده بودند و مطمئن نبودند که چه مدت آنجا خواهند ماند؛ بستگی به کار دارد. یکی از آنها در حالی که به سمت گاو میشی در همان نزدیکی اشاره می‌کرد گفت: «فرق زیادی بین زندگی ما با اون گاومیش وجود نداره؛ اون به دنبال غذا این طرف و اون طرف می‌ره، ما هم همین‌طور».
این قیاس را نمی‌شـود انکار کـرد. لوهارها هرگز به مدرسـه نرفته‌اند. مزارع دستشویی آنهاست و زیر آسمان می‌خوابند؛ غیر از فصل بارندگی که آن موقع گاری را با چادر می‌پوشـانند و دور تا دور آن را دیوار کوتاه گلی می‌کشند تا از سیل جلوگیری کنند. اسم ایالات متحده آمریکا تا به حال به گوششان نخورده اسـت. اول که آمده بودم، کانیا به خاطر پوست سفید من فکر کرد که من اهل جیپور هسـتم؛ ایالتی دولتی که ۴۰ مایل دورتر از اینجاست و برای او آخر دنیا. وقتی هواپیما را برایش توضیح دادم گفت: «آهان، شـما بـا یک چیل گادی (گاری پرنده) آمدید».
گادولیا لوهار مثل دیگر گروه‌های آواره گاهی اوقات هدف تلاش‌های اجتماعی برای بازسازی و دگرگونی وضع زندگی قرار می‌گیرند. در سال ۱۹۵۵ جواهر لعل نهرو- اولین نخست وزیر هند- در یک سخنرانی مشهور در چیتارگار اظهار کرد که با تاسیس حاکمیت مقتدر هند، شرف آهنگران به آنها بازگردانده می‌شود و از آنها خواهش کرد تا به سرگردانی‌شان پایان دهند. هزاران نفری که با گاری یا قطار به آن شهرک آمدند دیدند که نهرو با تشریفاتی نمادین به آنها خوشامد گفت و از آنها دعوت کرد با عبور از یک پل که با گلبرگ‌های گل سـرخ فرش شده بود به شهرک وارد شوند. یک مدرسه شبانه روزی هم برای پسران لوهار در همان نزدیکی تاسیس شد و طرح‌های خانه‌سازی و استخدام شروع شدند.
این طرح‌ها هزینه زیادی نداشـتند. شـهرکی کـه قرار بود آهنگـران در آن کشـاورزی یاد بگیرند بعد از اینکه دو دختر بچه از بیماری مردند، متروک شد. مردم این حادثه را به هشدار برای آنهایی که می‌خواستند سنت لوهار را زیر پا بگذارند، تعبیر کردند. طرح‌های دیگر هم به خاطر فسـاد مالی و برنامه‌ریزی ضعیف اجرا نشدند.
اما مساله آوارگان همچنان توسـط گروه‌های حقوق بشر پیگیری می‌شد. در سال ۲۰۰۵ مجلس هند یک کمیسیون موقت تشکیل داد تا به وضع اسفناک آنها بپردازد. رئیس این کمیسیون بالکرشینا رنکه(Balkrishna Renke)، تنها فرد شایسـته برای این کار بود. او میان گدایان متولد شده . اوایل کودکی‌اش



▲ فضاهای باز برای گله‌داران بی‌خانمان در حال کاهش است. در ناحیه کوتچ گجرات ساخت یک کارخانه که با سوخت زغال کار می‌کند سنگبهای (Sangbhai) را مجبور کرده تا با گاومیش‌هایش یک جاده آسفالت را دور بزند تا از کنار دیوارها گذشته و به چراگاه‌های باقیمانده برسد

◄ ویجای نات ۱۲ ساله مار بوآی شنی و بی‌آزارش را در یک اردوگاه خوش‌نشین‌های گجرات نمایش می‌دهد. خانواده همیشه مراقب آمدن پلیس‌اند چراکه خرید و فروش مار از سال ۱۹۷۲ غیرقانونی شده است

رنکه می‌گوید: «اگر آنها بخواهند از حقوق شهروندی و تحصیل برخوردار شوند و سهمی از پیشرفت داشته باشند باید ساکن شوند». او واقعا به عمق فاجعه واقف است

را با دوره‌گردی بین دهکده‌هایی در غرب هنـــد گذرانده بود و به معنای واقعی کلمه محتاج بود تا اینکه یک مؤسســـه خیریه او را تحت پوشش گرفت و به او امکان تحصیل داد.

برای رنکه هدف مشخص اســـت. او می‌گوید: «اگر آنها بخواهند از حقوق شهروندی و تحصیل برخوردار شوند و سهمی از پیشرفت داشته باشند باید ساکن شـــوند». او واقعا به عمق فاجعه واقف است. سیستم تامین اجتماعی متزلزل و وســـیع هند مدت‌هاســـت برای اصلاح بی‌عدالتی‌هـــای طبقاتی طراحی شده.

از آنجایی کـــه آوارگان بـــه گروه‌های زیـــادی تجزیه شـــده‌اند و هیچ قدرت سیاسی‌ای ندارند به نسبت از امتیازات خیلی کمتری که به گروه‌های محروم مثل نجس‌ها (گروهی در نظام طبقاتی هندوها) تعلـــق می‌گیرد، برخوردارند. رنکه اظهار می‌کند: «هیچ سازمان و آگاهی‌ای وجود ندارد، کسی صدای آنها را نشنیده است».

◆◆ بعد از یک هفته همنشینی با لوهارها، تازه این را فهمیدم که آنها از این سرگردانی راضی نیســـتند. با وجود اینکه از ابتدا روشن کردم که به آنها کمک مالی نمی‌کنم اما کوشیدم با دادن هدیه‌های کوچک – مثلا بسته‌های عدس و آرد ـ همچنان مورد احترامشـــان باقی بمانم و مرتبا آنهـــا را به چای مهمان می‌کردم، اما این هرگز کافی نبود. کارتار ـ برادر بزرگ لَلو ـ دائما از من یک نوع پودینگ شیر به نام کلکند(kalakand) می‌خواست و وقتی کمکش نمی‌کردم عنق می‌شد. همسرش پونی هم کم از او نبود. یک روز صبح در حالی که سعی می‌کرد احترام مرا نگه دارد گفت: «به من پول چایی بده!» و هر وقت چشـــمم به او می‌افتاد لباس پاره پوره‌اش را نشانم می‌داد یا با حالت انگشتانش که کنار لبش نگه می‌داشت نشـــان می‌داد که ســـیگار می‌خواهد. یاد گرفتم که نباید نگاهش کنم.

حتی للو که کایلاشـــی گفته بود: «برای گدایی زیـــادی خجالتیه» گاه و بیگاه اذیتم می‌کرد.

این مسافران اگر این آوارگی را رها می‌کردند و جزئی از اجتماع می‌شدند چه چیزی را از دست می‌دادند؟ از لحاظ فرهنگ و سنتشان تقریبا همه‌چیز را از دست می‌دادند



پسربچه‌ای با یک مار بازی می‌کند و پدر و مادرش که از گروه مارگیر «وادی» هستند او را تماشا می‌کنند و به او آموزش می‌دهند. وادی‌ها مثل خیلی از گروه‌های هنرمند دوره گرد، برای زنده ماندن به گدایی متوسل شده‌اند(پایین). مانگای نمایش اجرا می‌کند، آکروبات باز ۶۳ ساله ای از گروه نات که از حلقه چاقو می‌پرد

یک روز بعد از ظهر به من گفت: «دیروز چیزی نخوردم. چون مرغم مرد، خیلی ناراحت بودم». سگی او را کشته بود. دلسوزانه سری تکان دادم و زیر لب گفتم: «یه مرغ ۳۰۰ روپیه می‌ارزه»، برگشت گفت: «تو ۱۰۰ روپیه می‌دی؟».

با این حال نمی‌توانم لوهارها را تحسین نکنم. آنها هنرمندان ماهر و کارگران سختکوشی هســتند و واقعا به کاری که انجام می‌دهند افتخار می کنند. بعد از ظهر، زنی از اهالی دهکده با موهای جوگندمی آمد که قاشــق بخرد. کارتار به او گفت: «ممکنه چند روپیه بیشتر بگیرم، اما جنس خوب می‌سازم». زیر سایه درخت «نیم»(Neem) نشست، یک تکه آهن را گداخت و با انبر روی سندان گذاشــت. پونی(Pooni) در حالی که پایش را به زمین محکم کرده بود با پتک آن را صاف کرد. وقتی ورقه‌ای و انعطاف‌پذیر شد، کارتار یک چکش کوچک‌تر برداشت و ماهرانه آن‌را به شکل یک قاشق دســته بلند درآورد و با چند ضربه پایانی ســطح آن را براق و چال کرد. لبه آن را هم با سوهان صاف کرد و بعد با احترام به زن داد و گفت: «بگیر مادر» و ۳۰ روپیه که تقریبا ۶۵ سنت می‌شود گرفت.

لوهارها به حرفه‌شان اهمیت می‌دهند چون هویتشان برایشان مهم است. همه به غیر از جوان‌ترها، داســتان چیتاگار را می‌دانند و گریه بچه‌ها با این جمله که «گریه نکن، تو یه لوهار هستی» آرام می‌شــود. آرجون، پسر کارتار مثال زنده غرور لوهاری بود؛ حدودا ۱۰ســاله با چهره‌ای پرمعنی که انــدام یک قهرمان کوچک کشتی را داشت. آرجون از مهارتش در این کار خیلی راضی بود، بدون خستگی پتک را بالا می‌برد و با فریاد پدرش که می گفت: «محکم‌تر، سریع‌تر» خسته نمی‌شد.

◆◆ چندین روز بود که من از لوهارها می‌پرسیدم کی حرکت می کنند و هر دفعه یک جواب می‌دادند: فردا. بالاخره فردا رسید. صبح رفتم به کمپ تا بار زدن وسایلشــان را به گاری ببینم. ابزارها در بخش‌های مختلف بسته‌بندی شده و گاوها را با طناب به هم بسته بودند. لحاف و پتوها را لوله کرده و روی چرخ دستی گذاشــته بودند. اعضای کوچک و ضعیف خانواده که نمی‌توانستند پیاده بروند کنار ظروف دود گرفته آشپزی نشسته بودند. بالاخره کاروان خیلی نامنظم به راه افتاد. گاری‌ها تلق‌تولوق کنان روی جاده رفتند. شلوغی نزدیک می‌شد. بیشتر موتورسیکلت‌ها و ماشین‌های دیزلی دست‌سازی که جوگارد نامیده می‌شوند، راه را باز می کردند در حالی که لوهارها به ســمت پاییــن جاده باریک از مزارع خردل و مزارع چند رنگ گندم زمستانی عبور می کردند.

مسحور این منظره رویایی شدم. اینجا قبیله‌ای سرگردان در حرکت بودند. در شلوغی شهر صنعتگران پرافتخار راجپوت غیرقابل تشخیص بودند. آنهایی که نزدیک به ۵۰۰ سال است که چیتارگار را ترک کرده‌اند.

این مســافران اگر این آوارگی را رها می کردند و جزئی از اجتماع می‌شدند چه چیزی را از دست می‌دادند؟ از لحاظ فرهنگ و سنتشــان تقریبا همه چیز را از دســت می‌دادند. به نظر بهای گزافی باید می‌پرداختند. مردم لوهاری که من دیدم، همه جا پایبند هویت آوارگی‌شان هستند. الان روشن است که آنها به یک دلیل ساده آواره زندگی می کنند و آن، این است که انتخاب دیگری ندارند.

للو یک شــب به من گفت: «اگر یه تیکه زمین و یه خونه داشتم، شادترین آدم دنیا بودم». کانیا هم آرزو به دل آســایش خانه‌ای است که هرگز نداشته است. آرزوهایشان دســت یافتنی‌اند. حتی در این منطقه روســتایی در راجستان هم تحول سریع اقتصادی هند مشاهده می‌شد. خیلی از مشتری‌های لوهارها (اما نه خودشان) موبایل داشــتند و دیش‌های ماهواره از خانه کشاورزان پیدا بود. طبیعی بود که آنها هم سهمی از این رفاه بخواهند. به علاوه سطح آگاهی آنها بیشتر شده بود. مثل دیگر گروه‌های آواره در شمال راجستان لوهارها هم توسط فعالان محلی حقوق زمین تشویق شدند تا از شورای محل تقاضای زمین و خانه بکنند؛ هم سر پناهی پیدا می کردند و هم نیاز دستگاه اداری هند به یک آدرس ثابت تامین می‌شد که بدون آن دسترسی به خدمات تامین اجتماعی مثل روغن آشپزی یارانه‌ای و مراقبت‌های پزشکی رایگان خیلی مشکل است.

اما تا به حال تلاششان بی‌نتیجه بوده است. مقامات شهری که لوهارها به آنها درخواســت داده بودند گفتند که زمینی ندارند و حتی اگر هم داشتند، مطمئن نبودند که لوهارها آن را قبول کنند. یکــی از مقامات با بی‌اعتنایی گفت: «آنها می‌خواهند کنار جاده زندگی کنند».

همین جواب را در تاناغازی(Thana Ghazi) شــنیدیم؛ جایی در شش مایلی شمال جیپور که مقامات محلی آن با اکراه قطعه زمینی را به ۱۲ خانواده لوهار داده بودند، جایی در کنار شــلوغ‌ترین خیابان شــهر. آنهــا در یک خانه آجری یک اتاقه زندگی می کنند و گاری و دکانشــان را هم جلوی آن می گذارند اما با گذشت پنج سال مقامات شهر برق آنها را تامین نکرده و تقاضایشان برای یک دستشویی عمومی را هم رد کرده‌اند.

پردهن(Pradhan) ـ مقام برگزیده ارشــد دولتی ـ تایید کرد که از دادن محل سکونت و خدمات خودداری می کند؛ چراکه معتقد بود آنها اجازه ندارند در آنجا که یک منطقه درجه یک اســت ســکونت کنند. او توضیح داد که آنجا به یک خوابگاه و دبیرستان دخترانه خیلی نزدیک است و بهتر است آنها در جایی بیرون از شهر باشند.

چند روز بعد از پیگیری‌های من چند کارگر به آنجا رفتند تا خانه‌ها را برای آوردن برق سیمکشی کنند. بعضی از شــهری‌ها مخالفتشان را نشان می‌دادند. وقتی یک بعد از ظهر من شهرک را با یکی از کارکنان مؤسسه خیریه ترک کردم سه پسر بچه که شلوار راحتی و پلیور پوشــیده بودند، از پشت بام کنار دبیرستان به ما خندیدند. یکی‌شان داد زد چه کار می‌خواهید برایشان بکنید، آنها آواره‌اند و همیشه آواره خواهند ماند.

اوایل ماه مارس بود و برداشت بهاره تقریبا برعهده للو و کایلاشی و طایفه‌شان بود. مزارع گندم زیر آفتاب داغ، طلایی رنگ بودنــد. کنار جایی که در دهکده جدید اردو زده بودند، لوهارها پناهی در ســایه گاری‌هایشــان پیــدا کردند و خودشان را در خنکای چاهی که در نزدیکی بود ولو کردند.

فصل بهار همیشــه زمانی امید بخش در اطراف راجســتان اســت اما این بهار برای کانیا پر از ترس اســت. والدین او تصمیم گرفته‌اند که بعد از جشن هندی آکاتیج(Akha Teej) در آوریل او پیش شوهرش برگردد و با خانواده‌اش زندگی کند. او به من گفته بود: «مرد خیلی بدیه». او و مادرش، کانیا را مجبور می کردند تا تمام روز سر دم آهنگری کار کند و اگر نمی‌خواست، کتک می‌خورد. اما کانیا این را هم می‌داند که طلاق برای زنی در موقعیت او غیرقابل تصور است. او گفت: «من



۸ چادر برزنتی که در زباله‌ها پیدا کرده‌اند و روی گاریشان کشیده‌اند ممکن است نشانی از جهان نو باشد اما روش و وضع زندگی گادولیالوهارها با گذشت زمان تغییری نکرده است. روزگاری اسلحه‌سازان دربار بوده‌اند و امروزه آهنگرانی که کنار خیابان ابزار می‌سازند و تعمیر می‌کنند

< پاراس شعبده‌بازی است که با کلاه خنده‌دارش که از دکمه و سکه و صدف درست شده سعی دارد بیننده را جذب کند. حقه‌های او دیگر جذاب نیست، قدرت جادویی تلویزیون که امروزه در مناطق روستایی هم در دسترس است از او پیشی‌گرفته

برای آخرین بار نگاهی به لوهارها انداختم... امروز و فرداست که ... راه بیفتند؛ همان کاری که تا به حال بارها انجام داده‌اند؛ ...خسته و وامانده بودند، مثل مسافرانی که به آخر خط رسیده‌اند

هیچ کاری نمی‌تونم بکنم. چه بمونم چه برم، اذیت می‌شم، این سرنوشته».
ناتوانی کانیا به خاطر زن بودنش است اما تا حدودی این ضعف در تمام لوهارها وجود دارد. طبقه پایین اجتماعی آنها را در مقابل فشارها و تعصبات مناطق روستایی هند آسیب‌پذیر کرده است. یک روز بعد از ظهر به محلشان رفتم چون فهمیدم که دیروز گروه RSS که گروه اصلی ملی‌گرایان هندو هستند با لوهارها ملاقات داشتند. چند افراطی گروه حضور من در آنجا را فهمیدند و فکر کردند که من مبلغ مسیحی‌ام و من را تهدید به زدن کردند. لوهارها واقعا ترسیدند و از من خواستند که بروم.
در آخر توانستم روشن کنم که هدف من ژورنالیستی است نه تبلیغ مسیحیت. کارکنان محلی RSS عذرخواهی کردند و حتی برای ملاقات با لوهارها همراهی‌ام کردند. لوهارها هم اکنون برای دومین بار به سمت مرتعی در اطراف دهکده‌ای دیگر به راه می‌افتند. RSS به آنها اسرار می کرد تا با من همکاری کنند اما آنها سر سازگاری نداشتند.

از اول محتاط بودند و بعد از مشکلی که با RSS پیش آمد دلیلی ندیدند که مرا تحمل کنند. کارتار در حالی که به من چشم غره می‌رفت گفت: «یه مشت آرد به ما می‌دی و هنوز داری می‌نویسی. برو از دستت خسته شدیم».
بعد از ظهر بود که خواستم با ماشین از جیپور حرکت کنم و آخرین تلاشم را برای سازش می کردم. متأسفانه للو و کایلاشی آنجا نبودند تا حمایتم کنند. آنها با اتوبوس به مرکز راجستان رفته بودند تا شاید درمانی برای سرفه‌های همیشگی و تب کایلاشی پیدا کنند. دیگران به سختی با من هم‌کلام می‌شدند و بعضی هم پشتشان را به من می کردند. منظورشان را فهمیدم و به سمت ماشین رفتم. کارتار با صدای بلند گفت: «برنگرد».
قبل از اینکه دور شوم، برگشتم و برای آخرین بار نگاهی به لوهارها انداختم. کاری وجود نداشت و پناهگاه سرد شده بود. امروز و فرداست که وسایلشان را به گاری ببندند و به راه بیفتند؛ همان کاری که تا به حال بارها انجام داده‌اند؛ اما در آن لحظه خسته و وامانده بودند، مثل مسافرانی که به آخر خط رسیده‌اند■

{راهنمای سفر}

این سنگ را با من بخوان

چند پیشنهاد متفاوت برای ایران گردی و ایران شناسی





سقف ریشه‌دار
در روزهای پرآب رودخانه بخشی از زمین حاشیه رودخانه شسته شده و تنها ریشه درختان باقی‌مانده. در فاصله ۱۶ کیلومتری که به قایق‌رانی خواهید پرداخت، از این دست استراحت‌گاه‌ها زیاد است، به‌خصوص در نیمه دوم رودخانه که جریان آب آرام‌ترشده/عکس: حیدر حیدری

هیجان به توان خروشان

راهنمای قایقرانی در آب‌های خروشان رودخانه ارمند

کتایون اشرف، کیانوش محرابی

حرکت تند آب رودخانه شما را روی قایق بادی جابه‌جا می‌کند. آب به سر و صورتتان می‌پاشد، موج بزرگی می‌آید و نیمی از قایق را زیر آب می‌برد. صدای برخورد موج‌ها و حرکت تند قایق نمی‌گذارد که صدای فریادهای راهنما را درست بشنوید. برای یک لحظه از قایق جدا می‌شوید، یک دستتان به پاروست و دست دیگر به دنبال طناب نجات، قایق هوا را چنگ می‌زند. دیگر دیر شده و به درون آب گل آلود رودخانه سقوط کرده‌اید. زیر آب می‌روید. جریان رودخانه به سرعت شما را از قایق دور می‌کند اما جلیقه نجات، شما را روی آب نگه می‌دارد. چندین متر پایین‌تر از جایی که به داخل آب افتادید و در جایی که رودخانه آرام شده، دوستان سوار به قایق سر می‌رسند، از فریاد و خنده‌های بلند آنها تازه می‌فهمید که چه اتفاقی افتاده.

عکس: آریا جعفری



گوش به فرمان
در زمان قایق‌رانی مثل یک سرباز به توصیه‌های راهنمای قایق عمل کنید، حتی در اوج خروشانی آب که قایق در حال واژگون‌شدن است و راهنما همچنان فریاد می‌زند: پارو بزنید
عکس: آریا جعفری



کایاک یک نفره
اگرچه سواری در این قایق‌های یک‌نفره لذت خودش را دارد اما این کار خطر بیشتری دارد و تجربه بیشتری هم می‌خواهد
عکس: کیانوش محرابی

رفتینگ به معنی کلک سواری یا قایق‌رانی در رودخانه‌های خروشان یا آب‌های سفید (white water Refting) ورزش و تفریحی پرهیجان است که سوار بر قایق‌های بادی مخصوص و در رودخانه‌های پرآب انجام می‌شود. این ورزش به این دلیل با عنوان آب سفید هم شناخته می‌شود که در قسمت‌های خروشان رودخانه، آب کف کرده و سفید رنگ می‌شود. رودخانه‌های ارمند در منطقه استان چهار محال‌وبختیاری از معدود مناطق موجود در کشور هستند که می‌توان برای ورزش به آنجاها سفر کرد؛ امکانی که به صورت رسمی حدود دو سال است که برای علاقه‌مندان این رشته فراهم شده. با آغاز طرح اکوتوریسم رودخانه‌ای در ایران، ارمند توسط تیم‌شناسایی ایران رفتینگ و کارشناسان نپالی بررسی شده و حدود ۱۶ کیلومتر از آن، در فاصله روستای معدن تا روستای ارمند در نزدیکی لردگان برای راه‌اندازی طرح اکوتوریسم رودخانه‌ای انتخاب شد. درجه سختی قسمت‌های خروشان این رودخانه بین ۲/۵ تا ۳/۵ است (مطابق با استانداردهای بین‌المللی رودهای خروشان از نظر سختی از یک تا شش درجه‌بندی می‌شوند) این رودخانه از نظر قایق‌رانی، تخصصی است و راهنمایان و قایق‌ران‌ها باید علاوه بر مهارت کافی در هدایت قایق‌ها، به وسایل ایمنی و تجهیزات لازم برای چنین سفری هم آشنا باشند.



چطور برسیم؟

مهم‌ترین نکته در سفر به ارمند قایق‌رانی در آن است که به هیچ‌وجه بدون گروه راهنما این سفر را آغاز نکنید. به دلیل تخصصی بودن و خطرات احتمالی باید این سفر به همراه راهنمایان باتجربه و تجهیزات تخصصی انجام شود؛ درغیر این صورت حوادث ناگواری در کمین مسافران خواهد بود. یکی از بهترین راه‌ها ثبت‌نام در یکی از شرکت‌های مسافرتی است که مجوز برگزاری این تور را دارا بوده و پایبند به استانداردهای بین‌المللی این رشته باشند. در حال حاضر تنها شرکت دارای مجوز برای برگزاری این تور، شرکت آخشیگان تور است و شرکت‌های مسافرتی دارای مجوز می‌توانند مسافران خود را به همراه اعضای خود این تورها عازم منطقه ارمند کنند. هزینه سفر دو روزه با یکی از این شرکت‌ها از تهران حدود ۱۵۰ هزار تومان است. شما می‌توانید پس از هماهنگی، خود را به روستای معدن – یعنی محل آغاز قایق‌رانی – برسانید و سپس به گروه اصلی بپیوندید. همچنین می‌توانید دو مسیر برای رسیدن به این روستا انتخاب کنید؛ شهر کرد و بروجن. مسیر هوایی، ریلی و جاده‌ای می‌توانند از انتخاب‌های شما باشند. در صورتی که مسیر جاده‌ای را انتخاب کنید و مبدأ حرکت هم تهران باشد، شهرهای قم، ساوه، دلیجان، میمند، اصفهان و شهر کرد را پیش رو دارید. در صورت انتخاب بروجن به عنوان مقصد هم پس از اصفهان به سمت دو راهی زرین‌شهر رفته و از آنجا هم به بروجن خواهید رسید.
برای رسیدن به شهر کرد از طریق مسیر هوایی یک ساعت در راه خواهید بود و کل هزینه‌های رفت و برگشت شما حدود ۴۰۰هزار تومان خواهد بود. مسیر مستقیم ریلی‌ای تا شهر کرد وجود ندارد. شما می‌توانید با قطار در یک سفر هشت ساعته خود را به اصفهان برسانید و بعد از حدود دو ساعت رانندگی به شهر کرد برسید. قیمت بلیت رفت‌وبرگشت با قطار به اصفهان ۱۳هزار تومان است و از آنجا در صورتی که خودروی دربست گرفته باشید با پرداخت حدود ۲۰هزار تومان و حدود دو ساعت بعد می‌توانید در شهر کرد باشید. بعد از رسیدن به شهر کرد، پس از پشت سرگذاشتن شهرهای کوچک کیار، اردل، ناغان، دورک و دره عشق به روستای معدن می‌رسید. در این مسیر چشم‌اندازهای زیبایی مثل تالاب چغاخور، پل تاریخی و اعجاب‌انگیز منطقه دوپلان، آبشارهای دورک و دره‌عشق، دریاچه‌های فصلی، کوه‌های مرتفع بسیار و دره‌های عمیقی قرار دارد. طول این مسیر از شهر کرد تا معدن ۱۶۰ کیلومتر است. در صورتی که مسیر دوم را انتخاب کنید، راه شما ۳۰ کیلومتر نزدیک‌تر خواهد شد. در این مسیر تالاب گندمان و چشمه سیاه سرد سر راه شما هستند اما در مقایسه با مسیر اول جاذبه‌های طبیعی در راه هستند.

در آستانه هیجان
هنوز به بخش‌های خروشان رودخانه نرسیده‌اید و خیلی هیجان‌زده نشوید. فعلا انرژی‌تان را ذخیره‌کنید و توصیه‌های راهنما را در ذهن مرور کنید
عکس: سینا قنبرپور



لحظه نفس‌گیر
اگر در چنین وضعیتی گیر افتادید، برای چند لحظه باید نفستان را حبس کنید. اصلا نباید نگران بود، چون جلیقه نجات و کلاه‌ایمنی بر سر دارید. اگر هم در آب افتادید، راهنما و کمک‌ها شما را از آب خواهند گرفت
عکس: مهرداد رحیمی

کجا بمانیم؟

اگر شب به شهر کرد یا بروجن رسیدید، در شهرهای شهر کرد و بروجن اماکن اقامتی مناسبی نظیر هتل و مهمانسرا وجود دارد. لردگان نزدیک‌ترین شهر به رودخانه ارمند است و شما می‌توانید شب را آنجا بگذرانید. اگر آشنایی در این شهر ندارید، مهمانسرای جهانگردی و مهمانپذیر بهاران تنها اقامتگاه‌ها برای ماندن شما در این شهر هستند. هزینه اقامت برای یک شب در مهمانسرای جهانگردی این شهر برای دو نفر ۲۷هزار تومان تمام می‌شود. در خانه‌های روستایی منطقه هم می‌توانید اتاقی با قیمت حدود ۲۰هزار تومان کرایه کنید. علاوه بر این امکان برپایی کمپ‌های اکوتوریستی در بعضی نقاط دشت ارمند هم وجود دارد. علاوه بر توجه به وضعیت آب و هوایی، به دلیل امکان طغیان رودخانه‌ها نباید چادرها را در نزدیکی رودخانه برپا کرد. علاوه بر این به دلیل وجود حشراتی مثل عقرب و رتیل هم برپایی چادر و کمپ چندان توصیه نمی‌شود. از هر جایی که خود را به ارمند رسانده‌اید مهم آن است که وسایل سبک شخصی و کارت شناسایی، دفترچه بیمه، کرم ضدآفتاب، عینک آفتابی بنددار، لباس و کفش مناسب قایق‌رانی را به همراه داشته باشید. داشتن کفش‌های سبک و لباس‌های نایلونی توصیه ماست؛ چون در صورتی که خیس شوید، وزن کمتری خواهند داشت.



اینجا ایران است
اگرچه کشور نپال و رودخانه‌های پرپیچ و خم و خروشانش، بهشت کسانی است که به دنبال تجربه هیجان در آب‌های خروشانند، اما رودخانه ارمند در لردگان بهترین محل برای تجربه این قایقرانی است. اینجا بستر رودخانه اروند است در روزهای کم آبی
عکس: کیانوش محرابی

دیوار صخره‌ای
صخره های داخل رودخانه شاید یکی از خطرهای این ورزش باشد. مراقب دست‌ها باشید، چون اگر دستتان را بیرون از قایق بگذارید، ممکن است با برخورد شدید قایق به صخره‌ها آسیب ببینید. مراقب پارو هم باشید که در چنین موقعیت‌هایی آن را از دست ندهید
عکس: مهرداد رحیمی

توصیه اصلی ما این است که برای انجام این سفر از طریق شرکت‌های مسافرتی دارای مجوز اقدام کنید. علاوه بر این در برنامه قایق‌رانی آب‌های خروشان به این نکات دقت کنید:
۱- شرکت موظف است با شما قرارداد امضا کند. ۲ - شرکت موظف است تمام مسافران این تور را بیمه آب کند. ۳- شرکت مسافرتی باید هماهنگی‌های لازم محلی را با نیروی انتظامی منطقه، سازمان میراث فرهنگی و فرمانداری شهرهای اطراف رودخانه انجام داده باشد. ۴- از کارآمدی و با تجربگی راهنمایانی که انتخاب کرده‌اید، مطمئن شوید. ۵ - حتما از قایق‌های مخصوص رفتینگ استفاده کنید. ۶- راهنمای رودخانه باید مجهز به طناب پرتابی نجات، طناب برگرداندن قایق، چاقوی رودخانه، کیف کمک‌های اولیه، سوت، جلیقه نجات حرفه‌ای و کلاه ایمنی باشد ۷- قبل از سوار شدن به قایق تمام سرنشینان باید مجهز به جلیقه و کلاه باشند. ۸- به هیچ‌وجه تنها قایق‌رانی نکنید و با افراد ناآگاه همسفر نشوید. ۹- اشیای قیمتی همراه نبرید. ۱۰- به دلیل نبود مراکز درمانی در روستاهای مسیر در هنگام آغاز سفر از سلامت کامل جسمی خود مطمئن شوید. ۱۱- به هیچ وجه رودخانه و محیط پیرامون را آلوده نکنید. ۱۲- برای شنا در رودخانه حتما از راهنما اجازه بگیرید. ۱۳- توجه به نکات ایمنی و رعایت حقوق دیگران ضروری است. ۱۴- با افراد محلی خوش برخورد باشید و به باورهای آنان احترام‌بگذارید.

غار سنگی
معمولا پس از اتمام مسیر سخت رودخانه در داخل این غار سنگی که بر اثر رسوب آب رودخانه، چنین شکلی گرفته استراحت خواهید کرد. هم میتوانید روی سنگ‌ها دراز بکشید و هم پس از اجازه راهنما در آب‌های آرام جلوی آن شنا کنید
عکس:مهرداد رحیمی



لذت ببر
قطره‌های آب به سر و صورت می‌پاشد و تا کمر در آب فرو رفته‌اید. در گرمای ۴۵ درجه‌ای منطقه شاید لذتی بالاتر از این نباشد. البته حواستان هم به عکاس باشد که از دور با لنز تله مشغول عکاسی از شماست
عکس: آریا جعفری



آغاز ماجراجویی

پس از رسیدن به نقطه شروع قایق‌رانی – یعنی ساحل رودخانه ارمند– راهنمایان، قایق‌ها و تجهیزات را آماده کردند. در اینجا باید جلیقه نجات و کلاه ایمنی پوشید و پارو در دست گرفت. بهتر است از میان انتخاب‌های موجود کلاه و جلیقه‌هایی اندازه خودتان انتخاب کنید. چون این سفر روی آب حدود چهار ساعت طول خواهد کشید؛ بنابراین در این سفر باید راحت‌ترین لباس‌های ممکن را پوشید. نیمی از مسیر این رودخانه جریانی خروشان و پیچ‌های تند و نیم دیگر این مسیر هم چشم‌اندازهای زیبایی دارد. بنابراین باید انتظار هر چیزی را داشت. برای تجربه این ماجراجویی، لازم نیست که حتما شنا بلد باشید؛ مهم‌ترین نکته آن است که از آب نترسید. پس از پوشیدن جلیقه نجات و کلاه ایمنی سرپرست تیم قایق‌رانی آموزش اولیه در خصوص نکات ایمنی، نحوه پارو زدن، نحوه نشستن در قایق، دستورات راهنما و هماهنگ شدن با راهنما در قایق، وظایف راهنماها و مسافران توضیح می‌دهد؛ چرا که در قایق، راهنما نقش فرمانده و مسافران حکم سرباز را دارند بنابراین باید به دقت به دستورات راهنما عمل کرد. با اعلام سرپرست، گروه حرکت خود را آغاز می کند. در ساحل روستای معدن سوار قایق‌ها که معمولا ظرفیت حمل هشت نفر را دارند، خواهید شد. شما در محل آرام رودخانه سوار قایق‌ها می‌شوید و پس از طی مسیری کوتاه رودخانه آب ونک به این رود ملحق می‌شود و چون در مسیر خود از کنار دو چشمه گوگرد می‌گذرد؛ به همین دلیل بوی گوگرد در این منطقه ممکن است کمی شما را آزار دهد. پس از کمی پاروزدن در حاشیه رودخانه به معدن نمک برخورد می کنید که سال‌های قبل نمک خوراکی مردم روستاهای اطراف را تامین می کرده است. تقریبا پس از حدود یک ساعت و نیم حرکت در رودخانه بخش‌های هیجان‌انگیز سفر – یعنی خروش آب‌ها–فرا می‌رسد. مهم‌ترین نکته در این بخش آن است که از آب نترسید و مطابق با دستوراتی که به شما گفته شده، عمل کنید. حتی اگر در آب هم افتادید نگران نباشید چون هم جلیقه و کلاه ایمنی سرتان است و هم اینکه راهنماها بلافاصله شما را با طناب یا قایق نجات از آب خواهند گرفت. قسمت بالای رودخانه خروشان است و عبور از آنها به مهارت بسیار بالایی نیاز دارد؛ نقاطی که در صورت کم تجربگی راهنما می‌توانند خطرآفرین باشند. از این پس جریان رودخانه ملایم می‌شود و زمان زیادی برای لذت بردن از مناظر اطراف دارید. پس از حدود دو ساعت و نیم قایق‌رانی به دشت ارمند می‌رسید. پس از حدود ۲۰ دقیقه طولانی‌ترین بخش خروشان رودخانه به پایان می‌رسد؛ هرچند که در فواصل دیگر هم این هیجانات برای شما تکرار خواهد شد. بعد از دست و پنجه نرم کردن نسبتا طولانی‌ای با موج‌های خروشان نوبت به استراحت است. دیگر به صخره‌هایی خواهید رسید که چشمه‌های آب از آنها بیرون می‌آید و وارد رودخانه می‌شود. این محل یکی از زیباترین نقاط رودخانه است. شما می‌توانید برای دقایقی روی این صخره‌ها استراحت کنید. علاوه بر این به دلیل عمق کم آب در این نقطه می‌توان تنی هم به آب زد. پس از آنکه دوباره سوار قایق شدید، با حرکت آرام در رودخانه در چندین نقطه از رودخانه عشایر و روستاییان را خواهید دید که در حال شستن لباس، چرای دام یا ماهیگیری هستند. در چهار کیلومتر پایانی مسیر، دیگر خبری از امواج خروشان نیست و تنها چشم‌اندازهای زیبا به استقبالتان می‌آیند. کم کم با قایق از زیر آبشاری به ارتفاعی حدود ده متر رد می‌شوید که آب آن روی درختان ریخته و از روی درختان بر سر شما می‌ریزد. در نزدیکی این آبشار در راه چند اشکفت (غار کوچک) وجود دارد که در دهانه آنها پرستوها با گل لانه ساخته و دائم به سمت آنها پرواز می کنند و باز می گردند. نقطه پایانی قایق‌رانی یکروزه شما پل ارمند است. در کنار پل، قایق‌ها را از آب بیرون کشیده و ناهار دیرهنگام خود را در ساحل رودخانه صرف خواهید کرد.

به هیچ‌وجه بدون گروه راهنما این سفر را آغاز نکنید؛ در غیر این صورت حوادث ناگواری در کمین شما خواهد بود

پس از قایق‌رانی

اگرچه قایق‌رانی هدف اصلی شما از سفر به این منطقه است؛ اما حیف است اگر طبیعت زیبای منطقه را بدون تماشای جاذبه‌های طبیعی دیگر ترک کنید. دریاچه شلمزار، چشمه‌سیاسرد (بروجن)، تالاب چغاخور (بلداجی)، باغ آوردگان (آوردگان)، تالاب گندمان(گندمان)، گردشگاه گردبیشه (گردبیشه)، پرواز صدها مرغابی مهاجر و پرندگان آبزی روی تالاب ها (لردگان)، آبشار آتشگاه (۲۰۰کیلومتری شهر کرد)، بوستان جنگلی پرواز (۲۰۰کیلومتری شهر کرد)، چشمه سندگان (سندگان)، چشمه برم (لردگان)، تنگ وستگان، دشت زیبای ارمند، کوه‌های کلار و ریگ، دشت لاله‌های زیبای واژگون و شالیزارهای برنج و جنگل‌های بلوط. اگر هم خوش شانس باشید ممکن است به صورت اتفاقی به گله‌های گوسفند و بز عشایر برخورد کنید که در دشت‌های منطقه مشغول چرا هستند.



زمزمه بر سنگ
این نام گرامی روی تخته‌سنگی در نزدیکی خمین حک شده بوده که حالا حُسن آغاز باغ کتیبه‌هاست

اگر توانستید؟
اگر به باغ کتیبه‌ها رفتید و توانستید بعد از یک گشت و گذار بی آنکه به کتیبه‌ای دست بزنید از آنجا بیرون بیایید، جایزه دارید. به راستی چرا همه می‌خواهند کتیبه‌ها را لمس کنند؟

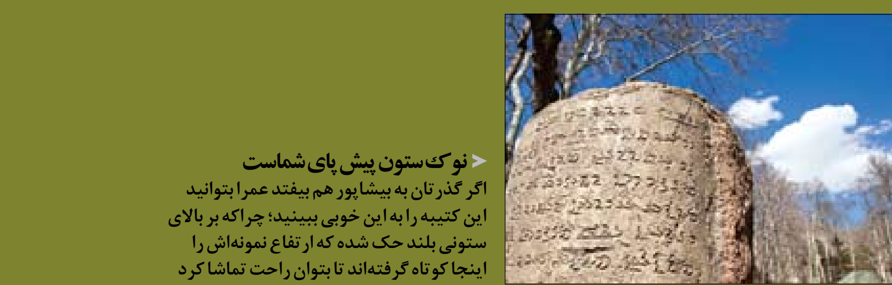
این سنگ را با من بخوان

راهنمای سفر یک روزه برای کتیبه‌خوانی در باغ کتیبه‌های نیاوران

علی شهیدی/ عکس: محمدرضا شاهرخی‌نژاد

اگر برای سفر به دوردست‌های ایران و تماشای کتیبه‌های صخره‌ای پول کافی ندارید، اگر می‌خواهید بدون پیمودن ده‌ها مسیر طولانی در گرمای تابستان و سرمای زمستان و بدون بالارفتن از کوه‌ها و صخره‌های صعب‌العبور، کتیبه‌های صخره‌ای ایران را از نزدیک و رودررو تماشا کنید، تنها کافی است خود را به ته باغ کاخ نیاوران برسانید. مطمئن باشید ضرر نمی‌کنید. نگران بلیت و ورودی هم نباشید. به لطف مدیران سازمان میراث فرهنگی، باغ کتیبه‌ها حتی بلیت هم نمی‌خواهد. اصلا مگر برای تماشای دست خط پدربزرگ و مادربزرگش آدم بلیت می‌خرد. گرچه اگر وقت باشد، خریدن بلیت و تماشای کاخ تودرتوی صاحبقرانیه و احمدشاهی و آثار تاریخی و هنری تاریخ معاصر ایران جای خود دارد و خالی از لطف نیست. از بهمن ماه ۸۷ نمونه قالب‌گیری شده و دقیق بسیاری از کتیبه‌های صخره‌ای ایران در گوشه‌ای از باغ نیاوران که به فیلخانه معروف بوده، گرد هم آمده‌اند. اما اغلب کسانی که از نیاوران دیدن می‌کنند، بی‌خبر از این گردهمایی، باغ کتیبه‌ها را نمی‌بینند و فقط بعضی‌ها گذر و نظرشان به ته این باغ می‌افتد.

قدرتمندترین ساسانی
این کرتیر است. موبد موبدان بزرگ و قدرتمند عصر ساسانی؛ مردی که بسیاری در آن زمان از شنیدن نام او به لرزه می‌افتادند. اما کسی نمی‌داند که این ژست کرتیر به چه معنی است. اما انگار خود او هم به لمس کلمات کتیبه‌اش علاقه‌مند است



نوک ستون پیش پای شماست
اگر گذرتان به بیشاپور هم بیفتد عمرا بتوانید این کتیبه را به این خوبی ببینید؛ چراکه بر بالای ستونی بلند حک شده که ارتفاع نمونه‌اش را اینجا کوتاه گرفته‌اند تا بتوان راحت تماشا کرد



لمس تاریخ
حس لمس خطی از هزاره‌های دور را هر جایی نمی‌توان تجربه کرد. این تنها جایی است که لمس اثر آسیبی به اصل آن نمی‌زند. این تیپ جوانان را اگر در پارک نیاوران ببینید جای تعجب ندارد اما حضور آنها و این همه علاقه به تماشای یک کتیبه در باغ نیاوران جای تعجب دارد و مایه خوشحالی است و نشان جذابیت کتیبه‌ها؛ نکته‌ای که شاید همه از آن غافلیم



کُری خواندن شاپور
هر که می‌تواند تیری بلندتر از تیر من بیندازد، بیاید بیاندازد. این خلاصه متن پهلوی کتیبه شاپور ساسانی است. باور نمی‌کنید بروید ترجمه کامل کتیبه را بخوانید



بابابزرگ چندصد پشت پیش
اگر این مرد این بز را با تیر نمی‌زد و برای سیر کردن شکم فرزندش به خانه نمی‌برد و بچه می‌مرد، ممکن بود خیلی از ما اکنون در این جهان نبودیم و اگر خود این مرد یا یکی دیگر تصویر او را برای ما ثبت نمی‌کرد، ما از حقی که به گردنمان دارد بی‌خبر بودیم. اینها کتیبه‌هایی هستند که اولین تلاش‌های انسان ایرانی برای نوشتن، نقاشی، عکاسی و ثبت تاریخ را نمایش می‌دهند

از نقش‌هایی که نخستین ساکنان این سرزمین، چندهزار سال پیش بر سنگ کشیده‌اند بگیرید تا دوران آشور، ایلام، هخامنشی، اشکانی، ساسانی و اسلامی، بسیاری از آن چیزهایی که در کتاب‌ها خوانده‌اید یا در مستندها دیده‌اید، اینجا در یک قدمی شماست. آن قدر نزدیک که اگر برای بهتر دیدن سرتان را جلو ببرید با نوک بینی آن را لمس خواهید کرد. اینها خطوطی است که مادربزرگان و پدربزرگان شما در این چند هزار سال بر سنگ نوشته‌اند و تا حالا سالم مانده. حتی اسم خیلی از آنها هم روی این سنگ‌ها دیده می‌شود. از ایلام و فارس و آذربایجان و خراسان تا همدان و لرستان و کردستان و خوزستان برگ‌هایی از تاریخ ایران را به یادگار به باغ نیاوران آورده‌اند. اگر نامی جا افتاده خیال نکنید کوتاهی کرده‌اند. نه، کتیبه‌ها بسیارند، اما کارشناسان باغ کتیبه‌ها، جا و امکانات کافی ندارند.

می خواهید قبول کنید یا نه با خودتان، اما برای هر ایرانی یک بار سر زدن به باغ کتیبه‌ها و تماشای اوراق هویتش الزامی است. از ۹ صبح تا حدود ۵ عصر، برای این کتیبه‌خوانی یک روزه وقت دارید. هر کتیبه یک تابلوی کوچک با توضیحات نسبتا کافی در کنار خود دارد. فقط مساله این است که خم شدن برای مطالعه ۳۰،۴۰تابلو شما را از پا نیندازد. سر ظهر، پارک نیاوران با بوفه و چایی، نزدیکترین و ارزان‌ترین محل اتراق و تجدید قواست.

گرچه باغ کتیبه‌ها برای همه، نکته‌های جالب و جذاب بسیاری برای یادگرفتن دارد، اما دانشجویان رشته‌های فرهنگ و زبان‌های باستانی، باستان‌شناسی، تاریخ ایران باستان، پژوهش هنر و موزه‌داری بیش از بقیه صفا خواهند کرد. اگر دانشجوی یکی از این رشته‌ها هستید، اینجا همان



برای باغ کتیبه‌ها چند راهنمای مفید هم تهیه شده اما شاید برای خرید در نیاوران موجود نباشد؛ چراکه دیگر پژوهشکده‌ای به نام زبانشناسی، کتیبه‌ها و متون در کار نیست



باغ بی‌برگی

مطالعه در باغ مصفای کتیبه‌ها بســیار دل‌انگیز و به یادماندنی است. فقط هوا کمی که تاریک یا ابری شود، دیگر کار تمام است و برای هر کتیبه نورپردازی موضعی در کار نیســت. اگر هر کتیبه جدا نورپردازی شود و ساعت کاری باغ افزایش یابد، جذابیت کتیبه‌ها در شب دو چندان است

تخت جمشید کجا بود

وقتی ایـن نقش را بـر تنه کوه سـر پل ذهـاب کندند که هنـوز هخامنشـیانی در کار نبودنـد و تخت جمشـیدی ساخته نشده بود. انوبانی نی پادشـاه قدر تمند سرزمین لولوبی‌ها، نام بخش‌هایی از غرب ایران در هزاره‌های دور. برای تماشای اصلش باید به سـر پل ذهاب بروید؛ یکی از زیباترین جاهای ایران با مهربان ترین ایرانیان

۷ خطوط خوسف

آیا می‌دانید خوسف کجای ایران است؟ چند کتیبه پهلوی بسیار باارزش و تک و تاریخی به خط پهلوی اشکانی بر بالای کوه‌های بلند خوسف قرار دارد که بعضی از آنها زیر برف و باران و آفتاب سوزان نابود شده. اما شما به راحتی می توانید همه را یکجا در نیاوران تماشا کنید. آیا می‌دانید که از دوران اشکانیان کمتر از هر دوره دیگری اثر به جا مانده. پس در باارزش بودن بازدید از این باغ و کتیبه‌گردی در آن شک نکنید. راستی می‌دانید بالای سر این شیر چه نوشته‌اند؟ برای خواندن آن باید زبان‌های باستانی ایران را بیاموزید (پایین و راست)



۸ میخِ میخ‌ها

مرد سمت راست با اینکه ساعتی از توقفش در باغ می گذرد، سنگینی کیف را از یاد برده و سرباز نیز دیگر روزهای باقیمانده خدمت را نمی‌شمارد و هر دو میخ تماشای میخ‌های کتیبه سه‌زبانه هخامنشی‌اند. یک پیام را به سه زبان فارسی باستان، ایلامی و اکدی (بابلی) که در آن روزگار در بخش‌هایی از سرزمین من رایج بوده در کنار هم بر کوه الوند همدان کنده‌اند تا برای هر رهگذری مفهوم باشد



معمای بی تاریخ

اینها دیگر خواندنی نیستند و تاریخ ندارند. معلوم نیست برای دلش خطاطی کرده، برای محبوبش نقش کرده یا برای رقیبش خط و نشان کشیده. معلوم نیست نقشه کاری یا جایی است یا نقاشی منظره زیبایی؟

جایی اسـت که خیلی زودتر باید می‌آمدید. اگر اهل روی زمین نشستن نیستید، همراه داشتن یک صندلی کوچک و سبک تاشو پیشنهاد می‌شود. دوربین عکاسی، کاغذ و قلم و تخته‌شاسـی و زیردستی یادتان نرود. بد نیست کتاب‌های مربوط به درس کتیبه‌ها هم برای تطبیق دادن اصل و متن همراه باشد. اصلا می‌توانید بعضی از جلسات درس را با هماهنگی کاخ موزه نیاوران در بـاغ کتیبه‌ها برگزار کنید. مطمئن باشـید مدیران میراث اسـتقبال خواهند کرد. اگر اسـتاد هم وقت برگزاری کلاس در فضای باز را نداشت، یک جمعه با برو بچه‌ها به مکتب کتیبه‌ها بروید.

در پایان یادتان باشد که مولاژ کتیبه‌های صخره ای ایران در باغ نیاوران در دو قدمی شماست، اما اصل آنها در زیر آفتاب و باد و برف و باران در حال فرسایش اسـت و باید فکری کرد. یک راه حل همین کاری است که در باغ کتیبه‌ها کرده‌اند. اما اصل کتیبه‌ها، نمونه‌ها (مولاژها) و قالب‌ها موزه سرپوشیده خود را می‌خواهند و همه چیز به این باغ ختم نمی‌شود.

بخشی از آنچه خواهید دید

کتیبه آشوری گلگل ملک شاهی در ایلام، کتیبه های اورارتویی نشتبان، سقندل و رازلیق در آذربایجان، کتیبه های هخامنشی داریوش و خشایارشا در الوند همدان، کتیبه های ساسانی شاپور در کعبه زرتشت، تنگ براق، حاجی آباد و نقش رجب و کرتیر در نقش رستم، نقش رجب و سر مشهد فارس، کتیبه پهلوی گلپایگان و کتیبه های خوسـف در نزدیکی بیرجند خراسان و البته کتیبه ستون کاخ بیشاپور، کتیبه های شاپور دوم و سوم در طاق بستان کرمانشاه، کتیبه نرسی در تنگ چوگان فارس ■

سومین جلد از نشریه «کتیبه» هم به باغ کتیبه‌ها اختصاص داده شده بوده. این آثار همه به قلم رسول بشاش است



فرش اصل، فرش‌فروش اصیل
فرش و تابلوفرش تبریز آوازه‌ای جهانی دارد و اگر سری به بازار فرش تبریز بزنید، خواهید دید که این آوازه بیخود و بی‌جهت به دست نیامده است. موقع خرید هم خیالتان راحت باشد، فرش‌فروشان تبریزی در دل بازار این شهر، همچون خود این بازار اصالت دارند

عکس: علی حامد حق‌دوست

حالا وقت تبریزی است

راهنمای قدم‌زدن در دل تاریخ تبریز

حسین مسلم

اگر قصد سفر به تبریز را دارید، آب دستتان است زمین بگذارید و چمدان را برای همین تیرماه ببندید؛ تیر و مرداد هم بهترین ماه‌ها برای سفر به تبریز هستند. حالا دیگر در آذربایجان آن بادهای سرد سال جایش را به نسیم خنکی داده که حسابی حالتان را جا می‌آورد و خستگی‌تان را درمی‌کند. علاوه بر لذت از آب و هوا، در این شهر می‌توانید در متن تاریخ قدم بزنید و موزه‌ها و بناهایی را ببینید که واقعا ارزش دیدن دارند.

عکس: مجید ناگهی





تنقلات درجه یک
«خاصا خور» اصطلاحی است مختص تبریزی‌ها. این اصطلاح اشاره دارد به ویژگی «خوش‌خوراک بودن» و اینکه یک آدم دوست داشته باشد همیشه هر چیزی را از نوع خوب و خاصش بخورد؛ از همین روست که تبریزی‌ها خود را خاصاخور می‌دانند /عکس: آذین حقیقی



بنای بی‌نظیر
مسجد کبود به گفته کتیبه سردر آن در ۸۷۰ هجری و در زمان سلطان جهانشاه، مقتدرترین حکمران سلسله قره قویونلو بنا شده است
عکس: علی حامد حق‌دوست

چطور برسیم؟

تهران را که مبدا بگیریم، ۶۳۰ کیلومتر باید طی کنید تا به تبریز برسید. اگر وسیله از خودتان است از آزادراه کرج شروع کنید که تمام مسیر را دو – سه سالی است بزرگراه کشیده‌اند. گازش را بگیرید تا انتها که از ۴۰ کیلومتری مانده به ورودی تبریز سر درمی‌آورید. البته این در صورتی است که بخواهید از طریق بزرگراه مسافرت بکنید و عطای عبور از شهرهای قزوین، خرمدره، ابهر، زنجان، میانه و بستان‌آباد را به لقایش ببخشید؛ می‌توانید از جاده قدیمی هم بروید که البته این روزها حال و روز چندان مناسبی ندارد. از خودروی شخصی گذشته، دم دست‌ترین وسیله برای سفر به تبریز اتوبوس است که ساعت به ساعت از ترمینال‌های غرب و بیهقی(آرژانتین) به سمت تبریز حرکت می کنند و هشت ساعته شما را به تبریز می‌رسانند. قیمت بلیت یکسره برای تبریز ۹ هزار تومان است. اگر اهل سفر کردن با قطار هم هستید باید ۱۳ تا ۱۴ ساعت را در راه باشید؛ قیمتش هم ۱۲ هزار تومان است. دست آخر اگر اوضاع مالی‌تان اجازه می‌دهد با هواپیما می‌توانید با پرداخت ۳۹ هزار تومان به تبریز برسید و ۴۵ دقیقه بعد در فرودگاه تبریز پیاده شوید.

شب‌های خنک تبریز بدون نیاز به کولر و پنکه مجبورتان می‌کند نصفه شب بلند شوید و در و پیکر را ببندید

یک روز خوب، یک مسیر خوب

با هر سطح انتظاری که به تبریز بیایید، این شهر پاسخگوی توقعات شما خواهد بود. شب‌های خنکی که بدون نیاز به کولر و پنکه مجبورتان می کند نصفه شب بلند شوید و در و پیکر را ببندید، بازارهای پروپیمان و سوغاتی‌های جورواجوری که حرص خرید سوغاتی را در هر تنابنده‌ای فرو می‌نشاند، محل‌های دیدنی برای کسانی که علاقه‌مند به قدم زدن در دل تاریخ هستند و دست آخر هم کلی جای دیدنی طبیعی در اطراف شهر با آب و هوای خوب. اما بسته پیشنهادی ما در این راهنما پیاده‌روی کردن در مسیری است که از «مسجد کبود» آغاز و به «خانه مشروطیت» منتهی می‌شود؛ پس از آن هم می‌توانید سراغ خوردن بستنی و خرید شیرینی و آجیل به معروف‌ترین قنادی‌های تبریز بروید. این مسیر پیاده‌روی برای شما مصداق همان مثل قدیمی هم فال و هم تماشا خواهد بود.

فیروزه‌ای بکر ▼
در و دیوار مسجد کبود حکایت از یک کار به‌تمام معنا هنرمندانه دارد. اگر بازدیدکننده این بنا بودید، خوب به رنگ فیروزه‌ای ناب کاشی‌ها دقت کنید. چند سال پیش ایتالیایی‌ها خیلی سعی کردند عین همین رنگ فیروزه‌ای را در آزمایشگاه دربیاورند، اما موفق نشدند/ عکس: علی عباس‌پور



مسجد کبود؛ فیروزه جهان اسلام

اگر آن زلزله کذایی ۱۱۹۳ هجری که دوسوم تبریز را درهم کوبید، رخ نمی‌داد و باعث فروریختن مسجد کبود نمی‌شد، این بنا بر تارک فهرست دیدنی‌های باشکوه جهان قرار داشت. با این حال تعمیرات ۱۳۱۸ شمسی بخش‌های باقیمانده را ترمیم کرد. اقداماتی هم که در سال‌های اخیر صورت گرفته، بنایی را پیش چشم بیننده گذاشته که یادآور همان شکوه گذشته است. این مسجد به گفته کتیبه سردر آن در ۸۷۰ هجری و در زمان سلطان جهانشاه، مقتدرترین حکمران سلسله قره قویونلو که زیباپسند و شاعر نیز بوده، بنا شده. تنوع و ظرافت کاشیکاری و خطوط به کار رفته در آن و زیبایی و هماهنگی بی‌نظیر رنگ‌ها سبب شده که به فیروزه اسلام شهرت یابد. با پرداخت ۳۰۰ تومان می‌توانید از این بنا دیدن کنید. این مسجد در خیابان امام خمینی(ره)، بعد از چهارراه منصور قرار دارد.



قرابیه تبریز
هنگام خرید سوغاتی در تبریز «قرابیه» را فراموش نکنید. قرابیه، مرغوب‌ترین و به‌نوعی گران‌ترین شیرینی تبریز است که هر قناد و شیرینی‌پزی هم از عهده پخت قرابیه خوب برنمی‌آید. بازگشتن از تبریز بدون قرابیه فرقی با دست‌خالی برگشتن از این شهر ندارد/ عکس: علی عباس‌پور



در آستانه هیجان
تبریز در این سال‌ها، در معرض مهاجرت خیل عظیمی از شهرستانی‌های شهرهای دور و نزدیک آذربایجان بوده است. این شهر از هر چهار سمت گسترش یافته و مناطق جدید، بافت تاریخی را در نقاط مرکزی شهر دربرگرفته‌اند
اینفوگرافی: مهدی رمضانی





موزه آذربایجان
این موزه داستانی‌هایی را روایت می‌کند که بی‌گمان داستان همه ما ایرانی‌هاست؛ تاریخ با همه فراز و فرودهایش، مردان و زنانش و یادگارهایش در موزه آذربایجان پیش چشمان شماست
عکس: آذین حقیقی (راست)، علی‌حامد حق‌دوست (چپ)

خانه‌ای از آن همه
عمارت شهرداری تبریز یا «ساعت قاباغی» که ۷۵ سال پیش توسط آلمانی‌ها ساخته شده در این سال‌ها به‌عنوان نمادی برای مدنیت تبریز بوده است
عکس: علی حامد حق‌دوست

موزه‌ای برای آذربایجان

از مسجد کبود که بیرون بیایید، موزه آذربایجان در چند قدمی شماست؛ موزه به نوعی در محوطه مسجد کبود قرار گرفته است. این موزه از جمله نقاط دیدنی شهر است که با مساحت حدود ۳ هزار متر مربع از سال ۱۳۴۱ مورد بهره برداری قرار گرفته است. موزه سه سالن دارد که ۲ هزار و ۳۰۰ قطعه شیء بی‌نظیر را برای دیدن شما مهیا کرده. در این موزه می‌توانید از اشیای باستانی دوران مختلف تاریخی و آثار مردم‌شناسی دیدن کنید. اگر به موزه آذربایجان رفتید دیدن مجسمه‌های غول پیکری را که در زیرزمین این موزه جای گرفته‌اند از دست ندهید. غیر از این، اسکلت زن و مردی را که در کنار هم در یکی از محوطه‌های تاریخی آذربایجان کشف شده، در این موزه خواهید دید. این دو اسکلت اینجا در پشت شیشه‌های موزه هم در کنار هم هستند.

یک ساعت، یک شهر

حدود ۲۰۰ قدمی که از موزه آذربایجان در امتداد خیابان امام(ره) پیش بروید، می‌رسید به میدان شهرداری (ساعت یا به قول تبریزی‌ها «ساعات قاباغی»؛ میدانی که عمارت شهرداری و ساعت بزرگ و زیبای قرار گرفته بر تارک آن تداعی‌گر مدنیت شهر تبریز در اوایل قرن حاضر است. طی ده‌ها سال تبریزی‌ها کاروبارشان را با همین ساعت نظم و نسق می‌دادند که صدای زنگش هر ۱۵ دقیقه یک بار همه شهر را پر می‌کرد. عمارت شهرداری و برج چهارصفحه‌ای ساعت آن را در سال ۱۳۱۴ مهندسان آلمانی در گورستان متروک محله قدیمی «نوبر» ساختند. خود ساعت را هم که در آلمان ساخته شده، بر سر عمارت نصب کردند. نمای خارجی بنا از سنگِ تراشیده است و نقشه آن نیز مشابه ساختمان‌های آلمان در سال‌های قبل از جنگ جهانی دوم. اگرچه ۷۵ سال از عمر این ساعت می‌گذرد اما هنوز هم مثل روز اولش کار می‌کند.

تربیت؛ اولین خیابان

در ادامه تبریزگردی‌تان پس از آنکه چرخی دور میدان شهرداری زدید باز هم در مسیر خیابان امام(ره) – و رو به غرب – ۵۰ قدمی را که بردارید، خواهید رسید به خیابان تربیت. این خیابان از جمله قدیمی‌ترین خیابان‌های تبریز به حساب می‌آید. رنگ و لعاب مغازه‌های تربیت شاید مانع از آن شود که به عنوان یک تازه‌وارد در اولین نگاه به این نکته پی ببرید. در این خیابان که چند سالی است سنگفرش شده و دیگر ماشینی در آن تردد نمی‌کند، همه جور مغازه‌ای می‌بینید. اما مغازه‌های کیف و کفش زنانه پرشمارترند و بهترین کیف و کفش‌های ساخته شده در کارگاه‌های تبریز را می‌توان در این خیابان خرید. می‌توانید گشتی در این خیابان بزنید و از طریق آن به منطقه بازار برسید.

غار سنگی ۷
بازار تبریز یکی از نمونه‌های شاهکار معماری و بزرگ‌ترین بازار مسقف جهان است و خاطرات ناگفته فراوان در دل دارد و کوچه‌وپسکوچه‌های پیچ در پیچ آن آشنای هر تبریزی است
عکس: سهراب سردشتی



بازاری برای همه
راسته‌بازار تبریز با ده‌ها سرا و تیمچه و بازارچه و... نسخه اصل یک بازار به مفهوم عمیق شرقی و ایرانی آن است. بازاری که هر آنچه از شیر مرغ تا جان آدمیزاد بخواهید با قیمت مناسب در آن خواهید یافت
عکس: علی حامد حق‌دوست



تیمچه فرش‌فروش‌ها
تیمچه مظفریه تبریز محلی شناخته‌شده حتی در آن سوی مرزهاست. در این تیمچه بهترین فرش‌ها با عالی‌ترین نقشه‌ها را خواهید دید
عکس: علی حامد حق‌دوست

بزرگ‌ترین بازار مسقف دنیا

بازار تبریز یکی از نمونه‌های شاهکار معماری و بزرگ‌ترین بازار مسقف جهان است و خاطرات ناگفته فراوان در دل دارد و کوچه و پسکوچه‌های پیچ در پیچ آن آشنای هر تبریزی است. بازار که قدمت آن به قرن چهارم هجری می‌رسد، به عنوان یکی از زیباترین و بزرگ‌ترین بازارهای به هم پیوسته گواهی زنده بر اصالت تجارت و معماری در مشرق زمین است. سبک معماری، آرایش مغازه‌ها، تیمچه‌ها، کاروانسراها، دالان‌ها، راسته‌ها، انواع مشاغل و وجود تعدادی مدرسه و مسجد که پیشینه تاریخی دارند، بازار تبریز را نمونه عالی یک محیط تجاری و معماری ایرانی کرده‌اند. ناگفته نماند سازمان میراث فرهنگی پیگیر ثبت جهانی این بازار در فهرست یونسکو است. بدون شک از پس سر کشیدن به سرتاسر بازار برنخواهید آمد اما سعی کنید حالا که در تبریز هستید، حتما این چند جایی را که معرفی می‌کنیم، ببینید.

بازار امیر: از زیباترین و مهم‌ترین بازارهای تبریز بازار، کاروانسرا و تیمچه امیر است که امروز از مراکز اصلی تجارت و صادرات فرش و لباس و بورس طلا و جواهر است. بانی این بازار میرزامحمدخان امیرنظام زنگنه بوده و تاریخ بنای آن ۱۲۵۵ قمری است. بسیاری از تبریزی‌ها برای خریدن طلا و جواهر و خرید عروسی به بازار امیر می‌روند. به همین خاطر در اینجا می‌توانید وسایل مورد نیازتان را با قیمت پایین‌تر بخرید.

تیمچه مظفریه: معروف‌ترین بخش بازار تبریز تیمچه مظفریه است که در زمان ولیعهدی مظفرالدین میرزای قاجار در ۱۳۰۵ ساخته شده. بانی این بازار بزرگ حاج شیخ محمد جعفر قزوینی از بازرگانان نیکوکار و کاردان تبریز است. هم اکنون تیمچه مظفریه یکی از مراکز عمده تجارت و صادرات فرش آذربایجان است و شهرت جهانی دارد.

راسته بازار: شاید بزرگ‌ترین و کامل‌ترین بازار تبریز از نظر تنوع اصناف و اجناس، راسته بازار باشد که در آن سرای حاج حسین میانه، حاج سیدحسین کهنه، سرای کمپانی، سرای خان، سرای دودری میانه، دودری مدقالچی، سرای کچه چیلر، سرای درعباسی، سرای میرزاجلیل، تیمچه حاج شیخ اول، حاج شیخ دوم و سوم، تیمچه حاج صفرعلی و جعفریه قرار دارد. همچنین در این بازار، تیمچه‌های خرازی لر، قیزبسدی، مقبره، کفاشان (باشماخچیلار)، سراجان، کلاهدوزان (بورکچی لر)، پنبه‌فروشان، دله‌زن و بازار شریف‌العلما قرار دارد. در این بازار می‌توانید از شیر مرغ تا جان آدمیزاد را پیدا کنید؛ آن هم با ارزان‌ترین قیمت. شاید گشت و گذار شما در بازار تا ظهر طول بکشد و بخواهید ناهار را آنجا میل کنید. پیشنهاد می‌کنیم نشانی بازار بورکچی‌لر (کلاهدوزان) را در راسته بازار بگیرید و ناهار را در چلوکبابی «حاج علی» صرف کنید. بی‌تردید از غذای این چلوکبابی صدساله که کره و دوغ محلی‌اش زبانزد است، لذت خواهید برد. حالا که گشتی در بازار زدید بهتر است گام آخر تبریزگردی را به «خانه مشروطیت» اختصاص دهید.





منبع بی‌نظیر
خانه مشروطه منبع بی‌نظیری از مدارک مربوط به انقلاب مشروطیت را پیش چشمان شما می‌گذارد.از عکس‌ها، نامه‌ها و اسناد گرفته تا سلاح مشروطه‌چی‌ها
عکس: علی‌حامد حق‌دوست(راست)، حمید بازگشا(چپ)





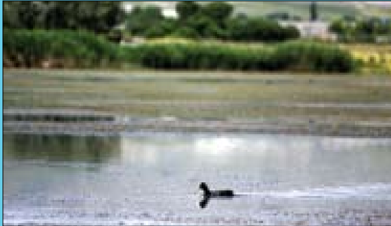
خانه حاج مهدی
موزه‌ای که بر سر در خود نام «موزه‌مشروطه» را دارد، منزل مسکونی تاجر محترمی به نام حاج مهدی کوزه‌کنانی بوده است
عکس: قادرعاقلی(بالا)
علی‌حامد حق‌دوست(چپ)

خانه‌ای یادگار آزادمردان

اگر از گشت و گذار در بازار تبریز فارغ شده‌اید، پیشنهاد می‌کنیم تور پیاده‌روی را با بازدید از خانه مشـــروطه تکمیل کنید که در محلـــه‌ای در غرب همین منطقه بازار و چند قدمی بالاتر از میدان نماز است. این محله موســـوم به «راســـته کوچه» یکی از قدیمی‌ترین و اصیل‌ترین محله‌های تبریز است که البته چهره‌ای که امروز به خود گرفته شـــاید چنین چیزی را نشان ندهد. خانه مشروطه، ملک شـــخصی تاجری بسیار محترم به نام حاج مهدی کوزهکنانی بوده است. این خانه همان جایی است که بعد از به توپ بستن مجلس توسط محمدعلی شاه، بزرگان مشروطه‌خواه در این خانه جمع می‌شـــدند و همفکـــری می‌کردند. این بنا دو طبقه دارد و در ســـال ۱۲۴۷ شمسی ساخته شده؛ این خانه از یک طرف به دلیل نقشـــی که در انقلاب مشروطه داشته و از طرف دیگر به خاطر ویژگی‌های منحصر به فردی که دارد، تبدیل به موزه مشـــروطه شده است. شـــما می‌توانید از سلاح کمری ستارخان و وسایل شخصی سران مشـــروطه گرفته تا مدارک مرتبط با انقلاب مشـــروطه را در این موزه ببینید. بعد از تماشـــای خانه مشـــروطه می‌توانید همین خیابان را به ســـمت جنوب بیایید. به چهارراه شـــریعتی که رسیدید. به سمت میدان ســـاعت در سمت چپ شما آجیلی و خشکبار تواضع و چند قدم پایین‌تر هم قنادی رکس قـــرار دارد. می‌توانید از «تواضـــع» انواع آجیل تبریز و از قنادی «رکس» قرابیه، اریس، نوقا، لطیفه و انواع شیرینی‌جات مخصوص تبریز را برای سوغاتی بخرید. چندصد قدمی را که از چهارراه شریعتی (شهناز) به سمت میدان ساعت بیایید روبه‌روی ارگ علی‌شاه به بستنی «ممتاز» خواهید رسید. نیازی نیست خیلی دنبالش بگردید، به حوالی آنکه برسید بوی خاص شیر و بستنی شما را به داخل مغازه خواهد کشید. بستنی سنتی تبریز را از دست ندهید.

انجمن شاعران مرده

شاید شما هم از کسانی باشید که با آب و تاب سراغ این مقبره را می‌گیرند، ولی با دیدن بنای نوساز و زیرزمینی که مقبره شهریار را دردل دارد می‌گویید، همین؟ اما وقتی به مقبره‌الشـــعرا رفتید این نکته را در نظر بگیرید جایی که ایستاده‌اید، همان جایی است که ۴۰۰ شاعر و عارف نامی ایرانی در آن مدفونند و شما بر سر خاک نامدارانی چون اسدی‌طوســـی، خاقانی‌شـــروانی، ظهیرفاریابی، قطران تبریزی، همام‌تبریزی، میرزا طاهر خوشنویس و... آمده‌اید. مقبره‌الشعرا در محله‌ای قدیمی با نام «تکیه حیدر» و در حوالی بقعه ســـیدحمزه و مقبـــره قائم‌مقام و ملاباشـــی واقع شـــده که نشانی آن می‌شـــود تقاطع خیابان‌های عارف و ثقه‌الاسلام؛ محله‌ای پر از خانه‌های قدیمی. این مقبره تا هجوم و غلبه عثمانی‌ها در پایان سده دهم هنوز آباد و معروف بود. مرگ استاد شهریار و دفن وی در این مکان بود که این جارا دوباره معروف کرد.



تنها زیستگاه
«قوری گل» تنها زیستگاه و منطقه جوجه‌ریزی پرنده منحصربه‌فرد و نایابی چون «اردک سرسفید» است. از دیگر پرندگان ساکن این آبگیر اردک مرمری است
عکس: مجیدحامد حق‌دوست

خانه جربیل
در منطقه آبگیر «قوری‌گل» که پهنایی به وسعت ۲۰۰ کیلومتر دارد، جانورانی چون جربیل ایرانی، موش کشتزار، موش مغان، گرگ، روباه و سمور سنگی زندگی می‌کنند
عکس: علی‌حامد حق‌دوست

چند ساعت آرام
از تهران که به سوی تبریز طی مسیر کنید، «قوری‌گل» در چهل کیلومتری تبریز و در میان ارتفاعات شبلی سر راه شما قرار گرفته است؛ جایی که جان می‌دهد برای چند ساعت در کردن خستگی راه / عکس: علی‌حامد حق‌دوست

آبگیری برای پادشاه

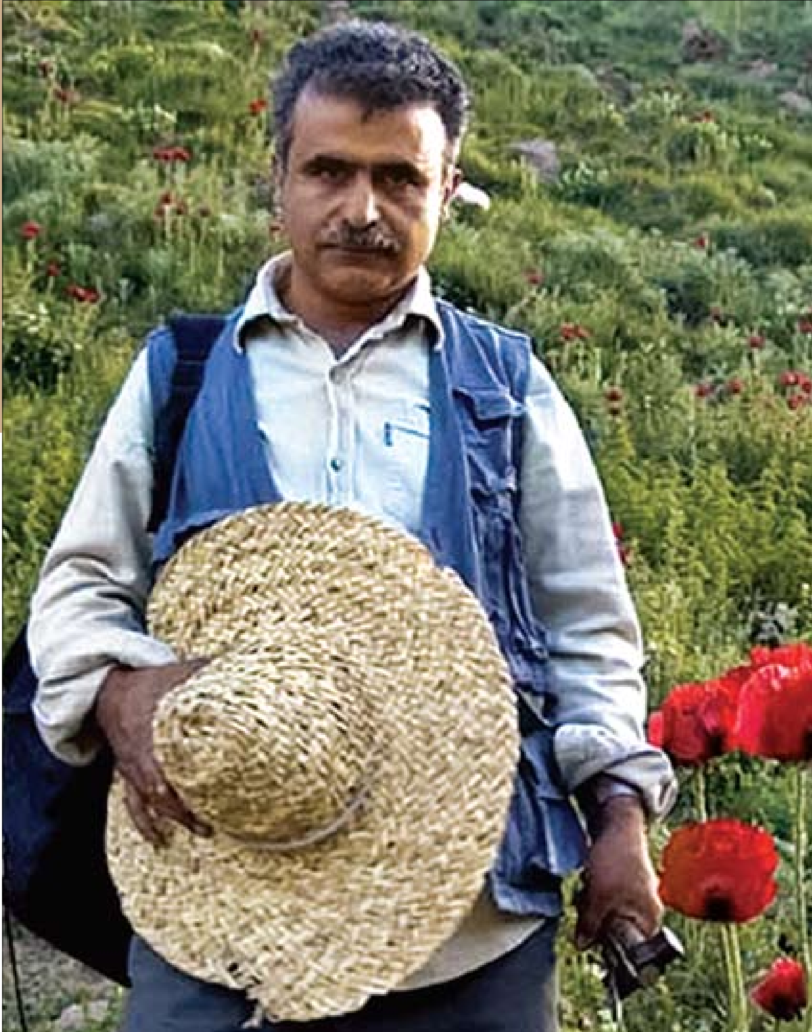
تا اینجا که با ما همسفر شدید، توصیه ما برای پیاده‌روی در تبریز بود؛ اما چند محل دیگر در تبریز وجود دارد که حیف است از تبریز بروید و آنها را نبینید. اصلا نمی‌شود تصور کرد که به تبریز ســـفر کنید و دست کم نصف روزی را به ائل گلی (شاه گلی) اختصاص ندهید؛ یک گردشگاه زیبا و البته تاریخی در جنوب شرقی تبریز که انتخاب نخست تفرج تبریزی‌ها طی چندین نسل بوده است. اگر این گردشـــگاه را شبیه یک انگشتر بدانیم، اســـتخر و بنای واقع در وســـط آن، نگین این انگشتر خواهد بود. مساحت این استخر نزدیک به ۵۵ هزار متر مربع است. گرداگرد این استخر را درختان کهنسالی دربر گرفته‌اند که شـــما را ناخودآگاه بـــه حداقل یک دور قدم زدن دور اســـتخر وامی‌دارند. اینجا اگرچه در هر فصلی از ســـال زیبایی خاص همان فصل را دارد و جذابیتش ســـرما و گرما نمی‌شناسد؛ اما در روزهای گرم تابستان اســـتراحتگاه اصلی شهروندان تبریزی و مسافران و گردشگران است. درباره تاریخچه بنای عمارت وسط استخر که تصویرش به نوعی نماد تبریز هم به حســـاب می‌آید، اطلاعات مستندی در دست نیست. برخی، آبادانی و ساخت استخر و عمارتش را به سفارش قهرمان میرزا – پسر عباس میرزا – می‌دانند. اما قدر مسلم اینکه در بهار سال ۱۳۰۹ هجری شمسی این عمارت از طرف شـــهرداری تبریز بازســـازی شد و از اواخر اردیبهشـــت ماه همان ســـال هم تبدیل به گردشگاه – عمومی تبریز شد. اگر به تبریز سفر کردید حتما از آب و هوای پاک و دلنشین این گردشگاه، به خصوص در شب‌های تابستان که نسیم بسیار دلپذیر و خنکی دارد– نهایت استفاده را ببرید.

آبگیر خشکیده

اگر دلتان یک شـــبانه دنج و آرام در یک جای خوش آب و هوا می‌خواهد تا خســـتگی راه از تنتان دربرود: «قوری گل»(تالاب خشک) همان چیزی است که لازم دارید؛ کنار جاده تهران– تبریز و در میان کوه‌ها و ارتفاعات شرقی گردنه «شبلی» در ۴۰ کیلومتری شهر. قوری گل آب و هوایی خنک و کوهستانی دارد و چند سالی اســـت که یک کمپ اقامتی در کنار آن ساخته‌اند که جان می‌دهد برای یک اقامت شیرین چند ساعته. قوری گل در کنوانسیون رامسر به ثبت رســـیده و برای شـــماری از پرندگان مهاجر آبزی و حمایت شده زیســـتگاهی بین‌المللی اســـت. در این تالاب جربیـــل ایرانی، موش کشـــتزار، موش مغان، گرگ، روباه و سمور سنگی زندگی می‌کنند. با اقامت یکشـــبه در کنار این آبگیر خاطرات خوبتان در تبریز تکمیل خواهد شد.

احمد نادعلیان، در نامه‌ای سرگشاده از تخریب یک قلعه تاریخی خبر داد

بچه دماوند را نکشید



تخریب قلعه تاریخی روستای پلور که مردم منطقه آن را «بچه دماوند» می‌شناسند، احمد نادعلیان، هنرمند محیطی و استاد دانشگاه را وادار به واکنش کرد. زمانی که نامه‌های اهالی روستای پلور برای حفظ این قلعه که قرار است کارخانه آب معدنی جای آن را بگیرد، کارگر نیفتاد، این هنرمند محیطی هم دست به کار شد و در نامه‌ای به حمید بقایی، رئیس سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، خواستار توقف تخریب پایه‌های قلعه تاریخی روستای پلور شد.

نادعلیان پیش از این هم با هدف جلب توجه برای حفظ آثار ملی و طبیعی، آثار هنری‌ای خلق کرده است اما او که بیشتر بهار و تابستان خود را در منطقه دماوند می‌گذراند، این بار از نزدیک متوجه خطری که قلعه را تهدید می‌کند، شده است.

این هنرمند که زندگی در طبیعت فصل جدیدی در زندگی هنری او بوده، در بخشی از نامه خود آورده است: « نمی‌دانم چرا در این سرزمین، دوست داشتن طبیعت و میراث، دشوار و گران تمام می‌شود. آثار هنری متعددی برای جلوگیری از تخریب همین اثر هم انجام داده‌ام. اما متاسفانه هیچ اقدامی برای توقف تخریب انجام نشد. نزدیک ۲۰۰ قطعه سفال و آبگینه خُرد از محل در حال تخریب به‌دست آمده و نزد من محفوظ است. قبلا کارشناسان موزه ملی و پژوهشکده باستان‌شناسی ایران نمونه‌ها را دیده و آنها را متعلق به دوره‌های اشکانی، ساسانی و صدر اسلام دانسته‌اند. حتی مردم روستای پلور هم خوب می‌دانند که نباید چنین تخریبی صورت بگیرد و به شما نامه نوشته‌اند. فردا دیر است. در آینده، سفالینه‌های به‌دست آمده از محل در حال تخریب، رفتار غیرمسؤولانه و غیراخلاقی را گواهی می‌کنند».



ساخت کتابخانه، ثبت جهانی بزرگ‌ترین بافت خشتی جهان را به خطر انداخت

یزد در خطر

انگار قصه ساخت و سازها در حریم و منظر آثار ثبت‌شده تمامی ندارد. هنوز ماجرای برج جهان‌نما و خدشه‌دار کردن منظر میدان نقش جهان اصفهان به سرانجام نرسیده که ساخت‌وساز کتابخانه یزد در بافت تاریخی این شهر از سر گرفته شده است. بنایی که با نه متر ارتفاع بیش از استانداردهای معمول، پرونده ثبت جهانی بزرگ‌ترین بافت خشتی جهان را به بایگانی یونسکو خواهد فرستاد. موضوع به حدود ۱۳ سال قبل یعنی سال ۱۳۷۶ باز می‌گردد که اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی یزد تصمیم به ساخت کتابخانه یزد در دل بافت تاریخی این شهر گرفت. چند سالی از آغاز ساخت‌وساز گذشته بود که اداره میراث یزد در واکنشی دیرهنگام خواستار توقف در ادامه ساخت آن شد. حدود دو سال قبل و پس از چندین‌ماه کشمکش، قرار بر آن شد تا نه‌متر اضافه بنایی که منجر به خدشه‌دار شدن سیمای آسمانی بافت تاریخی یزد می‌شود، تعدیل شود اما این توافقات تنها بر کاغذ ماند. چراکه حدود ده روز قبل پس از حدود ۱۳ سال توقف، ادامه ساخت بنای کتابخانه بر اساس طرح اولیه آن از سر گرفته شد. بافت تاریخی شهر یزد با ۱۵ هزار اثر ثبت شده، اسفندماه سال ۸۴ به صورت ملی ثبت شد و با وجود آماده بودن پرونده ثبت جهانی، تنها یک گام با جهانی شدن فاصله دارد.



۶۰ هکتار از منطقه تفتان در آتش سوخت

جوجه‌ها در آتش

هر سال با شروع فصل گرما، خبر آتش‌سوزی جنگل‌ها و مراتع هم افزایش می‌یابد. امسال هم هیچ فرقی با سال‌های گذشته ندارد. در همین ماه گذشته و درست در فصل تخمگذاری پرندگان، منطقه تفتان در آتش سوخت. تورج همتی، مدیر کل اداره محیط‌زیست سیستان و بلوچستان، خبر داد که در این آتش‌سوزی، زیستگاه‌های پرندگانی مثل کبک و تیهو در آتش از بین رفتند؛ «بر اساس گزارش اداره منابع طبیعی استان، ۶۰ هکتار از گونه‌های گیاهی و مرتعی و همچنین درختچه‌های کوچک آسیب دیده‌اند».

نکته غم‌انگیز در این است که چون فصل تخمگذاری این پرندگان بوده، همزمان با آتش‌سوزی همه این تخم‌ها از بین رفته‌اند و پرندگان زیستگاه خود را از دست داده‌اند. مدیر کل اداره حفاظت از محیط‌زیست سیستان و بلوچستان، درباره گونه‌های جانوری از بین‌رفته گفته است: «ماموران و کارشناسان محیط‌زیست در منطقه حضور دارند تا پس از بررسی دقیق، میزان خسارت وارد آمده به حیات‌وحش مشخص شود». بنابراین هنوز مشخص نیست که این آتش‌سوزی چه مقدار خساراتی به گونه‌های گیاهی و جانوری منطقه وارد کرده است.



نقش آهوی ایرانی بر خودروهای سایپا

دونده جاده‌ها

تند رفتن و رسیدن همچون حیوانات تیزپای وحشی همیشه از آرزوهای کارخانه‌های خودروسازی بوده و هست. به همین خاطر الگوگرفتن از ظاهر حیوانات دونده، دست‌کم در نشان و علامت مشخصه از اقدامات معمول چنین شرکت‌هایی است. از کارخانه جگوار ـ گونه‌ای پلنگ ـ انگلستان درچندین دهه قبل گرفته تا شرکت خودروسازی سایپا که برای نخستین‌بار در کشور دست به چنین اقدامی زده است.

هفته گذشته این شرکت در اقدامی جالب از نشان آهوی سایپا رونمایی کرد. این نشان که طراحی آن را ابراهیم حقیقی ـ گرافیست ـ بر عهده داشته، با حضور این هنرمند، رئیس سازمان محیط‌زیست، مدیران ارشد شرکت سایپا و تعدادی از ورزشکاران باشگاه سایپا پرده‌برداری شد. شرکت سایپا از حدود پنج سال قبل برای حمایت از بقای آهوی ایرانی همکاری‌های خود را با سازمان محیط‌زیست آغاز کرد تا اینکه در نهایت توانست به ابزارهایی نزدیک شود که از زیبایی و تندی این جانور تیزپا در فروش محصولاتش استفاده کند؛ نشانی که احتمال دارد، به زودی روی محصولات این شرکت هم نصب شود. ابراهیم حقیقی در خصوص نحوه طراحی و خلق این نماد گفته است: «تحقیقات بسیاری درباره آهوی ایرانی انجام دادم. به کمک دوستانم به کتاب‌های قدیمی سرک کشیدم تا برای طرح نشان آهوی ایرانی الهام بگیرم. از هیچ منبع خارجی هم الهام نگرفته‌ام، چون منابع داخلی آنقدر غنی هستند که نیازی به الهام از نشان‌های خارجی نیست.» آهو که یکی از مشهورترین جانوران نزد ایرانیان است، هم‌اکنون در معرض خطر انقراض قرار داشته و امید است با حمایت سایپا، حالش کمی بهتر شود. گفتنی است که «سرزمین من» در شماره قبلی خود پرونده کاملی از این دونده زیبای ایرانی منتشر کرده است.

۱۳ تیرماه؛ روز تیرگان، روز ملی دماوند



قصه پرغصه این کوه پرغرور

عباس محمدی*

دماوند تنها یک کوه نیست بلکه یک نماد ملی است؛ نمادی که می‌توان تصویر آن را از آگهی‌های تلویزیونی بانک‌ها گرفته تا پشت‌سر بالاترین مقام‌های اجرایی کشور به هنگام سخنرانی دید. این نکته به ظاهر چیزی است که همه بر آن اتفاق داریم اما هیچ سازمان و نهاد مسؤولی نمی‌خواهد مسؤولیت حفاظت از این نماد ملی را بپذیرد و از روند تخریب و نابودی آن جلوگیری کند. سال‌هاست که به طور مدام دلسوزان محیط زیست و دوستداران دماوند به سازمان‌های ذی‌ربط، از استانداری گرفته تا سازمان میراث‌فرهنگی و از وزارت صنایع گرفته تا نهاد ریاست‌جمهوری، گوشزد می‌کنند که به داد دماوند برسید اما دریغ از یک پاسخ منطقی. در حال حاضر چند شرکت معدنی در این کوه فعالند که بالاترین رقم چرخش مالی این شرکت‌ها و مجموع حداکثر درآمد ناخالصشان به ۵ میلیارد تومان در سال هم نمی‌رسد؛ معادنی که عمده تولیدشان «پوکه» است؛ کالایی که نه استراتژیک محسوب می‌شود و نه حتی ارزش چندانی دارد و تاسف‌بارتر اینکه جایگزین هم دارد. امروزه با فراوری خاک رس حجیم شده، آن هم در اندازه‌های یکسان، همان کاری را در ساختمان‌سازی می‌توان انجام داد که تا دیروز با پوکه انجام می‌دادیم. سری به حوالی روستای پنجاب یا منطقه ملک‌آباد بزنید، خواهید دید که این شرکت‌های معدنی چگونه کوه را به خاطر قشر رویی دماوند با لودر می‌کنند و بر کامیون‌ها بار می‌کنند. خاک دماوند قطر بسیار نازکی دارد که حداکثر به ۱۰ تا ۱۵ سانتی‌متر می‌رسد و می‌توانیم خیلی راحت نتیجه بگیریم که گیاهانی که بر این خاک می‌رویند، طی هزاران سال، چه فرایند بیولوژیک پیچیده‌ای را برای پوشاندن سطح این خاک طی کرده‌اند اما لودرها در چند دقیقه صدها متر از این خاک را نابود می‌کنند. سؤالی که باید از خود بپرسیم این است که آیا به راستی یک عزم ملی و به تبع آن یک طرح مدیریتی برای تعطیل کردن این چهار شرکت فعال در این منطقه و یافتن راه‌حلی برای انتقال فعالیتشان از دماوند وجود ندارد؟ آیا آن ۱۰ هزار کوهنوردی که این کوه توان جذبشان را از سرتاسر دنیا دارد، به اندازه درآمد این چند شرکت از «پوکه» ساختمانی نمی‌توانند ارزآوری داشته باشند؟ به صراحت می‌گویم که مساله محیط زیست به طور اعم و دماوند به طور اخص، یک مساله فرهنگی – اجتماعی در کشور ماست که تا مسؤولان و دولتمردان ما به نگاه درست و مترقی‌ای در این‌باره نرسند، تخریب‌ها همچنان ادامه خواهد داشت. دماوند، نماد طبیعت ایران و نماد غرور ملی ایرانیان است، نگذاریم غرورمان بیش از این لگدمال شود.

* رئیس انجمن کوهنوردان ایران

{خبرها و چهره‌ها}

داستان شش مرد

برای نخستین بار سرزمین من در پنجمین شماره خود مطلب مفصلی با عنوان بازگشت مردگان درباره داستان زندگی و کشف مردان نمکی معدن چهرآباد زنجان منتشر کرد که تنها مورد توجه متخصصان و خوانندگان قرار گرفت



جمجمه ششمین مرد نمکی هم از معدن چهرآباد بیرون آمد

نمکی ششم

۱۷ سال قبل بود که نخستین مرد نمکی از معدن نمک چهرآباد زنجان سر از خاک بیرون آورد و انقلابی در باستان‌شناسی ایران ایجاد کرد. سال‌ها گذشت تا پنجمین مرد نمکی هم که حدود دو هزار و ۵۰۰ سال قبل در زیر خاک و نمک‌های این معدن مدفون شده بود، بیرون آمد. اما زمان برای مرد ششم طولانی‌تر بود، چرا که خردادماه امسال مدیرکل اداره میراث فرهنگی استان زنجان از بیرون آوردن بقایای جسد ششمین مرد خبر داد.

حدود سال ۷۶، بارش باران جسد ششمین مرد نمکی را هم از لابه‌لای نمک و گل‌های چهرآباد نمایان کرد. اما این‌بار باستان‌شناسان واکنش دیگری نسبت به کشف این مرد نمکی داشتند؛ آنها ترجیح دادند، فعلا این مرد نمکی در همان جایی که پیدا شده بود، مدفون بماند تا توان نگهداری این مهمان ناخوانده بیشتر از قبل فراهم شود.

به نظر می‌رسد امکانات مطالعاتی و نگهداری از فرزند ششم چهرآباد فراهم شده است که اداره میراث و باستان‌شناسان مشغول در این سایت باستان‌شناسی، تصمیم به بیرون آوردن این جسد گرفته‌اند؛ جسدی که به گفته ابوالفضل عالی، فعلا جمجمه آن به دست آمده و همچون چند مرد نمکی دیگر قدمت آن به دوره ساسانی باز می‌گردد.

به استثنای مرد نمکی شماره یک که در موزه ملی کشور نگهداری می‌شود، بقیه اجساد و اشیای به‌دست آمده از معدن چهرآباد در موزه باستان‌شناسی در عمارت معروف به ذوالفقاری شهر زنجان نگهداری می‌شوند. «سرزمین من» پیش از این در شماره پنج خود مطلب مفصلی درباره این مردان نمکی منتشر کرده بود.

حمیده چوبک، بانوی برگزیده کشور شد

بانوی باستان‌شناس

«عاشق خاکم و همیشه می‌خواستم کشاورزی یا معماری بخوانم. در کلاس داستان‌نویسی سیمین دانشور که شرکت می‌کردم، دیدم در باستان‌شناسی هم خاک هست، خاک‌هایی از دوران مختلف تاریخ.» حمیده چوبک، داستان ورودش را به دنیای باستان‌شناسی این‌گونه نقل می‌کند. یکی از نخستین زنان باستان‌شناس ایرانی که به عنوان بانوی برگزیده کشور معرفی شد. دهم خردادماه امسال در آستانه روز زن، رئیس‌جمهور همزمان با تقدیر از ۵۰ زن برگزیده کشور با اهدای لوح سپاس از حمیده چوبک که بیشتر از ۳۰ سال از زندگی خود را صرف باستان‌شناسی ایران کرده است، تقدیر کرد.

حمیده چوبک که دکترای خود را در زمینه باستان‌شناسی دوران اسلامی دریافت کرده، با تاسیس پایگاه میراث فرهنگی الموت در سال ۱۳۸۰ روانه روستای گازورخان شد تا تجربه‌هایش را در آنجا به کار گیرد؛ تجربه‌هایی که این باستان‌شناس بوشهری از سال ۱۳۵۵ با ورود به مرکز باستان‌شناسی ایران به دست آورده عبارتند از موزه‌داری موزه‌های آبگینه و کاخ سعدآباد، سرپرستی هیات‌های جازموریان، نجات جیرفت، شهر دقیانوس جیرفت دژ حسن صباح، معاونت هیات‌های کاوش ری باستان، شهر حریره جزیره کیش، قلعه هرمز، تپه میل ورامین، عضویت در هیات کاوش تپه حصار دامغان، دره شهر ایلام، کارشناسی رسمی دادگستری رشته عتیقه، عضویت در هیات علمی پژوهشکده باستان‌شناسی و عضویت پیوسته در ایکوموس. او هنوز هم مدیر پایگاه الموت است و امروز که خاطراتش را مرور می‌کند، کاوش در منطقه جازموریان، پایان‌نامه دکترای او، پرخاطره‌ترین سایت باستان‌شناسی برایش بوده است. چوبک ۶۸ ساله شده و هنوز عاشق خاک و باستان‌شناسی است: «یک باستان‌شناس هیچ‌وقت بازنشسته نمی‌شود. این کار با وجود آدم تنیده شده».



۴۰۰ درخت در پارک طبیعت تبریز قطع شدند

درختان مزاحم!

قطع درختان مدت‌هاست که به معضل بزرگی تبدیل شده است. هرچه کارشناسان انتقاد می‌کنند و رسانه‌ها از لزوم نگهداری درختان و فضای سبز می‌گویند، باز هم هر ماه خبر تلخی از قطع شدن درختان به گوش می‌رسد.

یک روز می‌خواهند لوله گاز یا نفتی را عبور دهند و یک روز برای ساخت مجتمع یا هر چیز دیگر به فضای باز نیاز دارند. هربار به طریقی این درختان هستند که مزاحمند و باید از ریشه دربیایند. این در حالی است که تمام کارشناسان متفق‌القولند که قطع بی‌رویه درختان به ضرر و زیان محیط‌زیست می‌انجامد و بیابان‌زایی را گسترش می‌دهد. با همه اینها باز هم خبر قطع درخت بیداد می‌کند. به تازگی ۴۰۰ درخت در پارک طبیعت تبریز قطع شده‌اند؛ درختانی که بدون انجام این کار، می‌توانستند به راحتی از جایی به جای دیگر منتقل شوند. قطع این درختان درحالی توسط شرکت پیمانکار صورت گرفته که سازمان پارک‌ها و فضای سبز تبریز، به ماشین‌آلاتی که بتواند درخت را بدون هیچ مشکلی برداشته و به محل جدید جهت کاشت انتقال دهند، مجهز است.



شیر نجات یافته از چنگ قاچاقچیان در گیلان سالم است

بچه‌شیر اسیر

نیروی انتظامی آستارا این ماه خبر خوشی به محیط‌زیست ارائه داد؛ سه نفر از قاچاقچیان حیوانات که قصد داشتند حدود دو هفته پیش، بچه‌شیر یک‌ونیم ساله‌ای را از مرز ایران در استان گیلان خارج کنند، دستگیر و شیر قفس شده از آنها ضبط و به اداره کل محیط‌زیست گیلان تحویل داده شده است. این بچه شیر که به دلیل کوچکی قفس‌اش با خطر مرگ مواجه بود، با دست و پایی بسته با غل و زنجیر و زیر نور شدید آفتاب نگهداری می‌شد و دچار افسردگی شدید شده است.

حالا این شیر به پارک پردیسان تهران و قفسی بزرگ‌تر منتقل شده تا بهبود پیدا کند. کارشناسان می‌گویند سیستم گوارشی این شیر هم به دلیل عدم تحرک از کار افتاده و احتمال تلف شدنش وجود داشت.

علیرضا خلیلی، رئیس اداره گارد و مدیرکل دفتر حیات‌وحش سازمان محیط‌زیست، به خبرگزاری مهر از فراهم شدن شرایط بهتر و جلوگیری از تلف شدن بچه شیر خبر داده و گفته فرد خاطی اکنون در اختیار قانون است اما مدعی است که می‌خواسته شیر را به کرمان ببرد و قصدش اجرای برنامه‌های ویژه فرهنگی هنری بوده است.

{مثبت و منفی...}

هر نفر یک موزه‌دار

+ سازمان میراث‌فرهنگی استان همدان یک نشان مثبت دریافت می‌کند که در اوایل خردادماه، همایشی با نام «هر خانه یک موزه و هر نفر یک موزه‌دار» برگزار کرد. در این همایش، تعدادی از شهروندان، اشیای قدیمی و تاریخی خود را که در منزل نگهداری می‌کردند به نمایش عموم گذاشتند.

تکثیر تمساح

+ محیط‌زیست سیستان و بلوچستان، پنج هکتار از مناطق اطراف سد «شیرگواز» را به طرح تکثیر تمساح پوزه کوتاه اختصاص داد. از آنجا این تمساح که محلی‌ها آن را گاندو می‌نامند در معرض خطر شدید است، این کار مستحق دریافت یک نشان مثبت است.

دستگیری شکارچیان

+ یک نشان مثبت به اداره محیط‌زیست گلپایگان که سه گروه شکارچی را در پناهگاه حیات‌وحش موته دستگیر کرده و به‌همراه وسایل شکار و جسد یک رأس آهو و پنج رأس میش و بز وحشی به مقامات قضائی تحویل داد.

تخریب تهران قدیم

− بناهای تاریخی دو طرف سر کوچه صفامنش در خیابان لاله‌زار تهران تخریب شد. این بناها متعلق به دوره‌های قاجار و پهلوی اول بوده‌اند که یکی از آنها پنج سردر منحصربه‌فرد قاجاری داشته است. تخریب این بناهای تاریخی، یک نشان منفی برای سازمان میراث فرهنگی تهران به همراه دارد.

سیلوی متخلف

− با اینکه ساخت سیلوی کنار محوطه باستانی ایوان کرخه به حکم دادگستری تنها با نظر کارشناسی سازمان میراث فرهنگی امکان‌پذیر است، متولیان ساخت این سیلو، ساخت آن را بدون نظر کارشناسی این سازمان از سر گرفته‌اند و برای همین یک نشان منفی در کارنامه خود به ثبت رسانده‌اند.



Greenback Messenger

Zoological study of Green Tree Frog

Among all species of frogs in the world, the tree frog is the most well-known in north of Iran, Māzandarān province. The green tree frog has introduced population in west and also provinces of Bushehr and Khuzestān. The natives of Māzandarān call it Dārvag, dār means tree and vag means frog. It belongs to Hylidae family which is a subclass of the Amphibians. It can grow up to 5 centimeters in length; its color is green and has large discs at the end of its toes. They help the frog grip while climbing the tree or rest on the leaves and windows. Its fingers are webbed. The rice-fields, trunks and leaves of big trees, cane-brakes and river basins are its best habitat. In Khuzestān it is usually seen on the wide leaf of banana trees. Dārvag mostly feeds on insects like butterflies, flies and dragonflies and every other thing it can catch and swallow. The movement of tree frogs is so less that they would live all their lifetime under the same tree they were born.

They usually live on top of the trees.

The smallest frog in Iran, the green tree frog has the loudest voice among its species. The mating season is spring. Females lay up to 1000 eggs. The tree frogs in Iran are not fatal, but their same species in other regions are poisonous. Their poison is so valuable and has a variety of uses for humans. It is said that Dārvag always sings before rainfall. Although it is not scientifically clear, but surely it has been proved through experience during centuries.



Dragon Castle

Wonderful geological phenomenon in Zanjān

We want to show you the place that you can only find in fiction. A splendid fortress beside the golden river of Ghezelozan among Tall thick pillars of stone, here is Behestān, 120 Kms further from Zanjān city in north- west of Iran. We travel where giant masses of soil are shaped in a wonderful and strange way. The local residents say that Behestān had been the acropolis in old days. It had been a peopled and cultivated region, so a castle has been built to prevent the attack of enemies. Many interesting stories are being told about pillars and this place; the demons built these pillars and the earthquake happens when the dragon roars in the castle.



Date of Dates

Summer is the picking off season of dates

In south of Iran, province of Bushehr, palm gardens are freshly green under the golden rays of the sun. Date is the main crop of Bushehr. The people of this region specially Dashtestān and Tangestān make a living from the products of palm gardens. Late June to late September is summer in Iran and it is time of picking off the clusters of dates. There are different products in different times: Khārak, Rotab, Palm and Dried Palm. Before sunrise the palm gardener and his family begins working, it becomes too hot during the day. Picking off begins from shorter trees. The men climb up the trees by Parwanag, a woven cord. Leaned against the Parwanag, they put the feet on the trunk and go up. The clusters of date are on the top point of the tree; they put the clusters of palm in a basket and bring them down with a rope. Some years ago when there were not enough workers, women also climbed up the palm trees.



Bread and Butter

Sangak, the oldest Iranian bread

Bread has sanctity for Iranians. If they see a piece of bread on the ground, they put it aside not to be trodden. It is not superstition; they consider it the blessing of God for them.one of the oldest Iranian breads from Safavids up to now is Sangak which its way of cooking has not changed. Mixing flour, water and salt, the baker beats them up, then yeast is added to leaven. Then he flattens it and cooks it on the hot sea stones in the furnace. But recently most of the bakeries get modern and old breads substituted by new ones.

In the past Sangak bakery had its own special architecture, two barrel-vaults and other two arches: one was domed which the baker stood under it. Head of the furnace was in the form of a triangle to prevent the reduction of temperature.

Sangak is not only used as food, in Iranian culture that bread means blessing of God to life, it is also seen in marriage ceremonies as a symbol. Some years ago Sangak bakers held a bakery competition. They should bake some special form of Sangak in one bakery and men decided which bread is better. The result had been so important, because the fame and honor of that baker was due to it. Beside the taste and scent of the bread, its color was so important. Sangak is so healthy in comparison with other breads, since it is easily digested. Nothing could be added to it, neither is it corrupted.



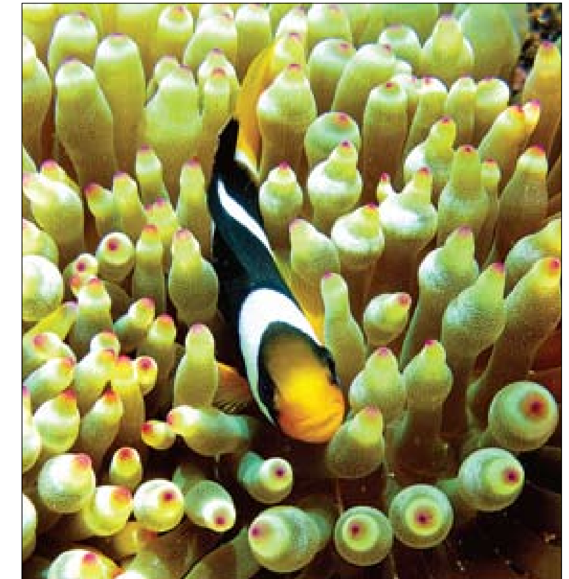
The King's Pool
This is one of the oldest gardens of Tabriz named Ilgoli or Shahgoli, means the king's pool
Photo: Majid Nagahi

The Tale of Tabriz

Expedition in Tabriz

Tabriz, the center of Eastern Azerbaijan is in north-west of Iran. Traveling to this city you will both enjoy the fresh weather and adventure in a historical city. There are many historical places in Tabriz but we name the most interesting ones. Blue Mosque is famous as turquoise of Islam. Although some years ago the earthquake damaged some parts of it, it is still elegant. The frieze on the façade of the mosque says that it has been built in 870 A.H. in the rule of SoltānJahānshāh, the good-nature and poet ruler of Kara koyonlu dynasty. The elegance of tile works, beauty of calligraphies and the unique harmony of colors are marvelous. In the enclosure of mosque there is a museum called Azerbaijan Museum which exhibits 2300 historical objects. The most wonderful things you can see here are two skeletons that were excavated in one of the historical sites of Azerbaijan. Tabriz Bazar is the biggest roofed bazar in the entire world. From the architecture point of view it is unique in kind. The oldness of Bazar dates back to 4th century A.H. which proves the genuine breed of commerce and architecture. The most important parts of Bazar are: Bazar-e-Amir (for golds and jewelries), Mozafar(for carpets) and Rāste Bazar that you can find everything there.

The oldest parish of Tabriz city is Rāste-koche. There is an old house which belonged to a decent merchant _ Mahdi Kuzekhāni. During the years which led to the constitutional revolution the house was used as a gathering place of the leaders. Now it is converted to constitution museum. Shāh-Goli is a beautiful historical promenade in south-east of Tabriz. It contains a palace that is surrounded by a great pool. We have also Ghuri-Gol pond which is the habitat of rare and endangered birds like white dock.



Murderer Friend

Wonderful symbiosis of Clownfish and Anemone

In the depth of the sea, there is a beautiful fish housed by a poisonous fatal anemone. It is Clownfish from Pomacetridae family which gets its name from the bold color strokes on their body. This symbiosis is the most famous one in the nature. Now various species of clownfish live in Persian Gulf. Two important ones are Amphiprion Clarkia with three white stark lines on its body and Amphiprion Sebae with two. There are also 4 species of anemone in Persian Gulf which are well-known. But why is not clownfish stringed by the anemone? The answer is the chemical compound of his body. It is so interesting that Clownfish in aquarium don't need anemone, but in the see they can't survive without a host anemone, whose stinging tentacles protect them. During courtship there is a lot of chasing between pairs, the males follows the females. They mates in moonlit nights. They lay their eggs on a hard surface near the anemone which protect them and their developing eggs from intruders like Scaridae.
When the clownfish sees an anemone, it decides to choose it as its house by touching the anemone tentacles. It takes some hours. They live 8 to 10 years and in some species up to 18 years with their host anemone. Clownfish is one of the few known species capable of changing from males to females. Clownfish and anemone need each other to survive.
besides its beauty The Clownfish is very resisting, so its multiplication is easier than other fishes. It is one of the favorite fishes in aquariums.

Sarzamin-e-Man

Iranian Cultural and Geographical Studies Journal

Hamshahri Magazines Group
Address: 101, Karim Khan Zand Ave.
Tehran, IRAN
Postal Code: 15856
Phone: + 98 - 21- 84321- 316
Advertising: + 98 - 21- 888 -12267
Subscription: + 98 - 21- 84321- 843
email: sarzamineman@hamshahrimags.com



Read aloud
A visitor is reading the ancient paintings in the garden which is located in the eastern part of Niavaran Palace
Photo: Mohammadreza Shahrokhinejad



ChocoPars
New
شوکو پارس
Sour Cherry
آلبالو
شوکو پارس
مینو